

جزوه و تست ادبیات فارسی

آراییه های ادبی، دستور و تاریخ ادبیات

تابستان ۱۴۰۰

دیرستان سرای دانش حافظ

تهیه و تنظیم: اصغری-کاظمی

موضوعات تست شده در کنکور..... ۴

دستور زبان

- ۵..... اجزای جمله
- ۱۱..... تغییر معنا در فعل
- ۱۶..... نقش ضمیر پیوسته (متصل).....
- ۱۷..... کاربردهای حرف «را».....
- ۲۰..... جمله ساده و مرکب
- ۲۳..... شیوه عادی و بلاغی.....
- ۲۵..... انواع حذف.....
- ۲۷..... گروه اسمی.....
- ۳۱..... ترکیب‌های اضافی و وصفی.....
- ۳۳..... انواع ضمیر.....
- ۳۵..... وابسته‌های وابسته.....
- ۴۱..... کاربرد «واو» عطف و ربط.....
- ۴۲..... نقش‌های تبعی.....
- ۴۳..... زمان افعال.....
- ۴۶..... معلوم - مجهول.....
- ۴۶..... منادا.....
- ۴۷..... واژگان هم‌آوا.....
- ۴۸..... روابط معنایی واژگان.....
- ۴۹..... وضعیت واژگان در گذر زمان.....
- ۵۰..... کلمات دو تلفظی.....
- ۵۱..... کاربرد پسوند «ک».....
- ۵۱..... پسوند «وَش».....
- ۵۱..... واژه‌های مُمال.....
- ۵۲..... دو حرف اضافه برای یک متمم.....
- ۵۲..... تغییر شکل نوشتاری کلمات.....
- ۵۲..... کاربرد نشانه «ان».....

۵۵	تشبیه
۵۶	استعاره
۶۱	مجاز
۶۴	کنایه
۶۷	سجع
۶۸	موازنه (ویژه انسانی)
۶۹	ترصیع (ویژه انسانی)
۷۰	جناس تام
۷۰	جناس ناقص
۷۲	مراعات نظیر
۷۲	تضمین
۷۳	تضاد
۷۴	تناقض
۷۶	حس آمیزی
۷۷	ایهام
۷۸	ایهام تناسب
۸۳	اغراق
۸۴	لف و نشر (ویژه انسانی)
۸۴	حسن تعلیل
۸۶	اسلوب معادله
۸۸	تاریخ ادبیات دهم
۸۹	تاریخ ادبیات یازدهم
۹۰	تاریخ ادبیات دوازدهم
۹۱	تست دستور زبان
	پاسخ تست دستور
	تست آرایه‌های ادبی
	پاسخ تست آرایه

موضوعات تست‌شده زبان و ادبیات فارسی عمومی در کنکور سراسری

مجموع: ۲۵ تست، زمان پاسخ‌گویی: ۱۸ دقیقه

*** لغت:** ۳ تست با تیپ‌های گوناگون. فارسی دهم (۱ تست)، فارسی یازدهم (۱ تست) و فارسی دوازدهم (۱ تست).

برای معنای واژگان به واژنامه پایان کتاب‌های فارسی مراجعه کنید. گاهی اوقات از واژگانی که در کتاب‌های درسی نیامده، سوال طرح می‌شود؛ برای پاسخ دادن به این گونه سوالات، از فرهنگ لغت استفاده کنید.

*** املا:** ۳ تست اغلب به دو صورت گروه کلمات و متن. واژگان از کتاب درسی است اما متن‌ها اغلب خارج از کتاب درسی (کلمات هم آوا نقش زیادی در املا دارند).

*** تاریخ ادبیات:** ۱ تست با تیپ‌های گوناگون.

*** آرایه‌های ادبی:** ۴ تست؛ آرایه‌های یادشده در کتب درسی (فارسی او ۲ و ۳) و (فنون ادبی ویژه انسانی) که اغلب در ابیات خارج از کتاب مطرح می‌شوند.

*** دستور زبان:** ۵ تست از مباحث مطرح شده دستور زبان در کارگاه‌های کتاب فارسی او ۲ و ۳.

مباحث تست‌شده دستور: جمله / جمله ساده و مرکب / نقش دستوری کلمات (نقش‌های اصلی و تبعی و قید) / حذف به قرینه لفظی و معنوی (معنایی) / زمان و معنا و کاربرد فعل، گروه‌های اسمی، هسته، وابسته‌های پیشین و پسین / وابسته وابسته و انواع آن‌ها / شیوه عادی و بلاغی / کاربرد نشانه «ان» / واژگان هم‌آوا / کاربرد انواع «را» / ضمیر و نقش آن....

*** معنی و مفهوم و قرابت معنایی:** ۹ تست با تیپ‌های گوناگون. معمولاً فارسی دهم (۳ تست)، فارسی یازدهم

(۳ تست) و فارسی دوازدهم (۳ تست). مفاهیم موجود در کتاب‌های درسی و ارتباط و قرابت معنایی آن‌ها با ابیات متون خارج از کتاب.

اجزای جمله ساده

- جمله ساده، حداقل دو و حداکثر چهار جزء دارد.
 - اجزای اصلی جمله‌ها که فعل به آنها نیاز دارد عبارتند از: نهاد، مفعول، مسند و متمم فعل.
 - نهاد و فعل - چه در جمله آورده شوند و چه محذوف باشند، - به‌عنوان دو جزء ثابت محسوب می‌شوند.
 - برای تشخیص و تعیین دقیق اجزای جمله‌ها پیش از هر چیز، فعل هر جمله را در نظر می‌گیریم؛ سپس نهاد و بعد از آنها (نهاد و فعل)، سایر اجزا (مفعول، مسند و متمم) البته در صورتی که در جمله وجود داشته باشند.
 - اجزای غیراصلی (قید و متمم قیدی) که فعل جمله به آنها نیاز ندارد و قابل حذف هستند، در شمارش تعداد اجزای جمله‌ها، محاسبه نمی‌شوند.
 - نهاد در هر جمله، صاحب خبر و به تعبیری صاحب فعل است و برای تشخیص آن، سؤال «چه کسی، چه چیزی / چه کسانی؟ چه چیزهایی؟» مطرح می‌شود.
 - برای تشخیص نقش دستوری مفعول به نوع فعل و سؤال «چه کسی را؟ چه چیزی را؟ / چه کسانی را؟ چه چیزهایی را؟» توجه می‌کنیم.
 - برای تشخیص نقش متمم، به نوع فعل (افعال نیازمند به متمم) و حروف اضافه اختصاصی آنها توجه می‌کنیم.
 - برای تشخیص نقش مسند، هم در جمله‌های سه‌جزئی با افعال اسنادی یا معادل آنها و هم در جمله‌های چهارجزئی با «مفعول و مسند» سؤال «چه؟ چگونه؟» را در نظر می‌گیریم.
- نکته:** توجه داشته باشیم که نقش کلمات و اجزای جمله‌ها دو مقوله متفاوت هستند؛ زیرا هر جمله ساده، حداقل دو و حداکثر چهار جزء دارد اما در یک جمله ساده، ممکن است علاوه بر نقش‌های اصلی (نهاد - مفعول - مسند - متمم)، کلمات در نقش‌های دیگری مانند «قید، متمم قیدی، مضاف‌الیه، بدل، صفت و ...» نیز به‌کار رفته باشند که چنین نقش‌هایی جزو اجزای اصلی جمله‌ها به حساب نمی‌آیند.
- بررسی انواع جمله‌های ساده از نظر نوع و تعداد اجزا:
- الف) جمله‌های دو جزئی (نهاد + فعل):**
- این جمله‌ها با افعالی ساخته می‌شوند که با وجود نهاد، معنای آنها کامل است و به اجزای دیگر نیاز ندارند؛ فهرست تعدادی از این افعال به شرح زیر است:
- «آمدن - رفتن - افتادن - ایستادن - نشستن - درخشیدن - بالیدن (رشد کردن) - برخاستن - پریدن - پوسیدن - تابیدن - وزیدن - باریدن - ترکیدن - جوشیدن - جهیدن - رستن - روییدن - دویدن - خروشیدن - شکفتن - چرخیدن - خشکیدن - خوابیدن - مردن - دمیدن (روییدن) - زیستن - آسودن - رسیدن - شتافتن - گریستن - گریدن - لرزیدن - لنگیدن - درگذشتن (مردن) - برآشتن - نالیدن - گندیدن - و ...»
- مثال: گل‌ها شکفته بودند.

توجه: اگر علاوه بر نهاد و فعل «قید» یا «متمم قیدی» در ساختار چنین جملاتی آورده شود، تعداد و نوع اجزای آنها تغییر نخواهد کرد و همچنان دوجزئی خواهند بود؛ مثال:

- هر سال با فرا رسیدن فصل بهار گل‌های نرگس با زیبایی خیره‌کننده خود در حیاط قدیمی خانهٔ مادربزرگ، می‌شکفند ← گل‌های نرگس می‌شکفند

- در چنین روزی که خون از وجد می‌جوشد به تن در چنین روزی که می‌از شوق می‌رقصد به جام این بیت از دو جملهٔ دوجزئی تشکیل شده است (خون می‌جوشد - می‌می‌رقصد)

ب) جمله‌های سه‌جزئی با مفعول (نهاد + مفعول + فعل):

این نوع جمله‌ها با افعالی ساخته می‌شوند که سؤال «چه کسی را؟ یا چه چیزی را؟ / چه کسانی را؟ یا چه چیزهایی را؟» در مورد آنها مطرح می‌شود؛ فهرست تعدادی از این افعال:

«آزمودن - آوردن - افراشتن - افکندن - انداختن - یافتن (پیدا کردن) - انگیختن - چیدن - فشردن - کوبیدن - بافتن - آشامیدن - نوشیدن - راندن - بردن - بستن - بوسیدن - بوییدن - پاشیدن - پراکندن - پرستیدن - پروردن - پسندیدن - پوشیدن - تراشیدن - تکاندن - جویدن - چشیدن - خراشیدن - خواستن - خوردن - داشتن - دوختن - دوشیدن - دیدن (مشاهده کردن) - راندن - ساختن (بنا کردن) - ستودن - شستن - شناختن - فرستادن - فریفتن - کاشتن - کندن - کشیدن - گذاشتن (رها کردن) - گزیدن - گزیدن - گستردن - گشودن - لیسیدن - مکیدن - نواختن - نوشتن - فهمیدن - خواندن (مطالعه کردن) و ...»
مثال: دانش‌آموزان درس می‌خوانند.

توجه: گاهی علاوه بر مفعول در چنین جمله‌هایی «قید» و «متمم قیدی» نیز ذکر می‌شود که با وجود آنها، نوع و تعداد اجزای جمله، تغییر نمی‌کند؛ مثال:

- دانش‌آموزان برای آمادگی در کنکور پیش رو، هر روز به اتفاق هم، در کتابخانهٔ دبیرستان، چند ساعت درس می‌خوانند. ← دانش‌آموزان درس می‌خوانند.

- یاسمن در محشر نشو و نمای بوستان نامه‌ای چون روی ارباب وفا آورده است

این بیت از یک جملهٔ سه‌جزئی تشکیل شده است (یاسمن نامه‌ای آورده است)
نهاد مفعول فعل

نکته: گاهی مفعول به صورت جمله یا عبارت، پس از افعالی می‌آید که نیاز به مفعول دارند؛ مثال:

گفتم: آنها در کدام شهر ساکن شده‌اند؟
مفعول

عیار عشق چو زد بر محک تجربه، دانستم که خون کوهکن آخر ز جوی شیر می‌آید
مفعول

پرسیدم: کای باغ عجایب تو چه باغی گفت: آن که نترسم ز زمستان و نه از دی
مفعول مفعول

ج) جمله‌های سه جزئی با متمم (نهاد + متمم + فعل):

این نوع جمله‌ها با افعالی ساخته می‌شوند که به یکی از حروف اضافه اختصاصی مانند «به، از، با، در» نیاز دارند؛ تعدادی از این افعال عبارتند از:

- «پیوستن - گرویدن - نازیدن - بالیدن (نازیدن) - اندیشیدن - برخوردن - پرداختن (اقدام کردن) - چسبیدن - نگریستن - باختن - تاختن (هجوم آوردن) - ترسیدن - پرهیزیدن - رنجیدن - رستن و رهیدن - جنگیدن - ستیزیدن - آمیختن (مخلوط شدن) - ساختن (مدارا کردن و سازش) - گنجیدن و ...»
- مثال:

- انسان آزاده از آرایش‌های دنیوی می‌پرهیزد

توجه: در چنین جمله‌هایی گاهی «قید» و «متمم قیدی» نیز به کار می‌رود که تأثیری در نوع و تعداد اجزای جمله نخواهد داشت؛ مثال:

- انسان با ایمان، با ناظر دانستن خداوند بر اعمال خویش، برای جلب رضای پروردگار، همواره از گناه می‌پرهیزد ←

انسان با ایمان از گناه می‌پرهیزد

- شرح مدح تو ز انبوهی نگنجد در ضمیر شکر عدل تو ز بسیاری نگنجد در شمار
نهاد فعل متمم نهاد فعل متمم

د) جمله‌های سه جزئی با مسند (نهاد + مسند + فعل):

این نوع جمله‌ها با افعال اسنادی یا معادل آنها ساخته می‌شوند؛ مانند «هست - است - بودن - شدن - گشتن - گردیدن - به نظر رسیدن - به نظر آمدن - به شمار رفتن - به حساب آمدن - ماندن - آمدن و ...»

مثال:

- هوا تاریک شده بود.

- او نابغه دوران به شمار می‌رفت.

- عشق فرض راه آمد.

مسند معادل (شد یا است)

- بیان آمد ز مطلب دور ماندیم ز تحقیق نظر معذور ماندیم
مسند معادل (شدیم) مسند معادل (شدیم)

چند نکته:

۱) گاهی فعل اسنادی به صورت مخفف به کار می‌رود؛ چند مثال:

- تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلای تو سزاوار ثنایی

در همه جمله‌های این بیت، مصوت «ی» مخفف و معادل فعل «هستی» می‌باشد.

- بر ندارم دل ز مهرت دلبراً تا زنده‌ام ور چه آزادم تو را تا زنده‌ام من بنده‌ام

«م - بعد از «زنده، آزاد، بنده» معادل فعل «هستم» است و این واژه‌ها «مسند» محسوب می‌شوند.

۲) گاهی فعلِ «اسنادی» به قرینه معنوی یا لفظی حذف می‌شود که در این صورت برای یافتن نقش «مسند» باید فعلِ محذوف، در نظر گرفته شود؛ مثال:

- شمشیر تو برنده و دست تو دهنده مسند فرمان تو پاینده و بخت تو توانا مسند
فعل «است» به قرینه معنوی از آخر هر چهار جمله حذف شده است.

- ز هجر و وصل می‌گفتند با هم گهی بودند مسند خندان مسند گاه خرم مسند
فعل «بودند» در جمله پایانی به قرینه لفظی حذف شده است.

۳) در پاره‌ای از جمله‌ها با افعال اسنادی «است و بود»، گاهی به جای مسند، متمم می‌آید. در این صورت، متمم قابل تبدیل (تأویل) به مسند است؛ مثال:

- او از ساکنان این محل است ← او ساکن این محل است.
متمم به جای مسند مسند

- سهراب سپهری از اهالی کاشان بود ← سهراب سپهری کاشانی مسند بود یا اهل کاشان بود.
متمم به جای مسند مسند

۴) گاهی افعال «است، هست، نیست، باشد، شد، گشت، گردید، بود و ...» کاربرد و معنای متفاوتی پیدا می‌کنند و در این صورت فعل اسنادی محسوب نمی‌شوند؛ چند مثال:

- جور و ستم تو هست آن جا که منم جان و دل بنده هست آن جا که تویی
(به ترتیب: وجود دارد - حضور دارم - حضور دارد - حضور داری)

- یک داغ جگرسوز در این لاله‌ستان نیست این میکده یک ساغر سرشار ندارد ← (وجود ندارد)

- گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید چون عشق حرم باشد سهل است بیابان‌ها ← (وجود داشته باشد)

- زاهد از مجلس ما گر نرود گو نرود خانه بگذارم و از خانه به میخانه شوم ← (بروم)

- خزان عمر من آمد، بهار عمر تو شد بهار عمر تو هم ای جوان نخواهد ماند ← (فرا رسید)

- آن دور شد که ناخن درنده تیز بود و آن روزگار رفت که گرگی کند شبان ← (گذشت - رفت)

- کدام گل بود اندر چمن به زیبایی‌ات کدام سرو به بالای توست در بستان ← (وجود دارد)

- سزد گر پیش روی او بگردد رنگ روی من که پیش آفتاب اندر بگردد رنگ بوقلمون ← (تغییر کند)

- گرم سنگ آسیا بر سر بگردد دل آن نیست کز دلبر بگردد ← (بچرخد - منصرف شود)

۵) گاهی افعال «است، بود، باشد، شد، گردید یا گشت» به عنوان فعل کمکی پس از صفت مفعولی می‌آیند که در این صورت فعل اسنادی به حساب نمی‌آیند؛ چند مثال:

- غباری به جا از زمین مانده است بخاری ز چرخ برین مانده است ← (فعل ماضی نقلی)

- در پای تو کشته گشت عمداً دل من شد کار دل از دست، دریغا دل من ← (ماضی مجهول)

- گفته بودی که به دیدار تو آیم روزی ترسم آن روز بیایی که نباشد اثرم ← (ماضی بعید)

- چو نامه فرستاده شد برگرفت جهانی به آرام در بر گرفت ← (ماضی مجهول)

(و) جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند (نهاد + مفعول + مسند + فعل):

این نوع جمله‌ها با یکی از افعال زیر یا معادل‌های آنها ساخته می‌شوند و در مورد آنها هم سؤال «چه کسی را؟ چه چیزی را؟» برای «مفعول» و هم «چه؟ چگونه؟ چطور؟» برای «مسند» مطرح می‌شود:

۱. «گردانیدن» و افعال معادل یا هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»؛ چند مثال:

- عشق در هنگام استیلا و خشم ^{نهاد} زشت گرداند لطیفان را به چشم ^{مفعول} ^{مسنند}
- نازم آن چشم سیاه کز یک نگاه آشنا ^{مفعول} مردم آگاه را از خویشتن بیگانه کرد. ^{مسنند}
- حسن مهتابی مرا می‌ریزد از هم چون کتان ^{مفعول} از بهار افزون خزان ^{مسنند} مدهوش می‌سازد مرا
- ۲. «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مانند «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن» مثال:
- چون تمام افتد سراپا ناز می‌گردد نیاز ^{مفعول} قیس را لیلی ^{مسنند} همی نامند در صحرای من
- رای والای تو را عقل مجرد خوانیم ^{مفعول} ^{مسنند} روی زیبای تو را روح مصور گیریم ^{مسنند}
- آن نفس را که ناطقه گویند، بازیاب ^{مفعول} ^{مسنند} تا روشنت شود سخن گنج در خراب ^{مسنند}
- ۳. «شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مانند «به‌شمار آوردن، به‌حساب آوردن، داشتن»:

مثال:

- هر نقطه کزین دایره بیکار شمارند ^{مفعول} ^{مسنند} صاحب‌نظران ^{مفعول} ^{مسنند} خال لب یار شمارند ^{مسنند}
- دردمندان را نوازد از کرم ^{مفعول} ^{مسنند} اهل معنی را بدارد محترم ^{مسنند}
- ۴. «پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن، مانند «دیدن، دانستن، یافتن»

- و آنکه ما او را صمدجو سال‌ها پنداشتیم ^{مفعول} ^{مسنند} در نهانش صد صنم پیچیده در دستار بود
- چون شهادت، دولتی در عالم ایجاد نیست ^{مفعول} ^{مسنند} عاشقان ^{مفعول} ^{مسنند} بال هما دانند بر سر تیغ را
- چشم حق‌بین را نگردد کثرت از وحدت حجاب ^{مفعول} ^{مسنند} نه صدف را گوهر یکدانه می‌یابیم ما
- نیک باشی و بدت گوید خلق ^{مفعول} ^{مسنند} به که بد باشی و نیکت بینند (تو را نیک بینند)
- عالم از نفس شریف تو مبادا خالی ^{مفعول} ^{مسنند} که جهان هر دم از انفاس تو بویا بینند ^{مسنند}

نکته (۱): گاهی در چنین جملاتی، به جای «مسند»، «متمم» می‌آید که در این صورت، متمم قابل تبدیل (تأویل) به مسند است؛ مانند:

من تخلص را از زواید می‌دانم ← من تخلص را زاید می‌دانم

نکته (۲): با توجه به تغییر معنا در فعل و کاربردهای متفاوت آن، گاهی افعال «گردانیدن، خواندن، شمردن، نمودن، کردن، ساختن، یافتن، دیدن، دانستن و ...» به «مسند» نیاز نخواهند داشت؛ مثال:

- نعمت الوان ندارد غیر خون خوردن ثمر ^{مفعول} ^{مسنند} قدر نان خشک و آب شور می‌دانیم ما
- گاه تمثالی ز جم‌گه از فریدون ساختند ^{مفعول} ^{مسنند} گاه نقشی از ملک شه‌گه ز سنجر داشتند ← (درست کردند)
- نقد گنج عشق او در گنج دل ما دیده‌ایم ^{مفعول} ^{مسنند} دولت جاوید و گنج پادشاهی یافتیم ← (به‌دست آوردیم)
- روان ز هر ورق آیات حسن او خوانیم ^{مفعول} ^{مسنند} به مصحف رخ خوبان چو می‌کنیم نگاه ← (قرائت می‌کنیم)

ه) جمله‌های چهارجزئی با «متمم و مسند» (نهاد + متمم + مسند + فعل):

این نوع جمله‌ها غالباً با فعل «گفتن» و مشتقات آن ساخته می‌شوند و کاربرد اندکی دارند.

مثال: اهل ده به او کدخدا می‌گفتند.

- چرا عبرت نگیری ای دل تنگ از آن مرغی که گویندش شباهنگ (به او شباهنگ می‌گویند)

ی) جمله‌های چهارجزئی با «مفعول و متمم» (نهاد + مفعول + متمم + فعل):

این نوع جمله‌ها با افعالی ساخته می‌شوند که علاوه بر نشانه مفعول (را) یک حرف اضافه اختصاصی نیز می‌گیرند؛ فهرست تعدادی از این نوع افعال:

«آویختن (وصل کردن / نصب کردن) - افزودن - آلودن - آموختن (تعلیم دادن / فرا گرفتن) - بخشیدن (دادن / عطا کردن) - پرداختن (پرداخت کردن) - سپردن - دادن - یاد دادن - آمیختن (مخلوط کردن) - سنجیدن (مقایسه کردن) - پرسیدن - گرفتن - گفتن - رهاندن - چسباندن - ترساندن - ربودن - خریدن - فروختن - شنیدن - کاستن (کم کردن) - دزدیدن و ...»

مثال:

- او دارایی خود را به خزانه سپرد.

- هر نوبتی نظر به یکی می‌کند سپهر

- ای دل، روش عشق ز پروانه بیاموز

یادآوری ۱: در زبان فارسی تعدادی فعل وجود دارد که به‌عنوان افعال «دو وجهی» هم جمله‌های «دوجزئی» و هم

جمله‌های «سه‌جزئی با مفعول» می‌سازند؛ این افعال، عبارتند از: سوختن - ریختن - پختن - شکستن - گداختن -

بریدن و ... مثال:

- امشب از شعله آهم جگر غم می‌سوخت بر من و زندگی من دل ماتم می‌سوخت ← (آتش می‌گرفت)

- فروغ آن گل رخسار بی‌نقابم سوخت گیاه تشنه جگر بودم آفتابم سوخت ← (مرا سوزاند)

یادآوری ۲: گاهی به فعل جمله، جزء یا اجزای دیگری مانند «اسم یا صفت» یا «اسم و حرف» اضافه می‌شود که

از فعل جدا نمی‌شوند و در این صورت «فعل مرکب» ساخته می‌شود:

آنها گذشته خود را فراموش کردند. دانش آموزان گفتگو را از سر گرفتند.

توجه: در افعال مرکب، جزء یا اجزای پیش از فعل قابل گسترش و نقش‌پذیر نیست؛ مثال:

او فرزندش را دوست دارد. (فعل مرکب است و دوست نقش دستوری نمی‌پذیرد.)

او به موسیقی علاقه دارد.

(فعل ساده است و «علاقه» به دلیل گسترش‌پذیری، نقش مفعولی گرفته است: علاقه [زیادی] دارد.)

تغییر معنا در فعل

در زبان فارسی امروز و گذشته، بعضی از افعال، کاربردهای معنایی متفاوت یافته‌اند و همین تغییر معنا، موجب تفاوت نقش‌های کلمات یا تفاوت تعداد اجزای جمله‌ها می‌شود؛ در زیر تعدادی از این نوع افعال را بررسی می‌کنیم:

□ شدن:

• معادل «گشتن» (فعل اسنادی):

- کدام آلاله می‌بویم که مغزم عنبرآگین شد - چه ریحان دسته‌بندم چون جهان گلزار می‌بینم

• رفتن (فعل غیراسنادی):

- دوش «فروغی» از مهی یافته جانم آگهی - کز پی او به هر رهی دل بشد و قرار هم

- گفتم: چو شدی کجات جویم؟ - گفتا: که چه دانم که کجا خواهیم شد

• سپری شدن، گذشتن (فعل غیراسنادی):

عمرم شد و روزی به رخت سیر ندیدم - زیرا که تو می‌آیی و من می‌روم از هوش

شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند - هزار گونه سخن بر دهان و لب خاموش

• مردن، درگذشتن (فعل غیراسنادی):

زمانه ندادش زمانی درنگ - شد آن شاه هوشنگ باهوش و سنگ

□ نیست

• معادل نمی‌باشد (فعل اسنادی):

- ای شه غریب شهر توام پرسشی بکن - کز شاه جست و جوی غریبان غریب نیست

• وجود ندارد (فعل غیراسنادی):

- جانا بیا که بی تو دلم را قرار نیست - بیشم مجال صبر و سر انتظار نیست

□ سوختن:

• آتش گرفتن (فعل ناگذر):

- شمع از سر خود گذشت و آزاد بسوخت - بر آتش غم خنده‌زنان شاد بسوخت

• سوزاندن (فعل گذرا به مفعول):

تو را آتش ای یار دامن بسوخت - مرا خود به یک‌باره خرمن بسوخت

□ گذشتن

• عبور کردن، گذر کردن

- گذشت از نظرم یار سرگران فریاد نظر نکرد به این چشم خون فشان فریاد

• سپری شدن، پایان یافتن

- هزار حیف که دوران خطّ یار گذشت شکست رنگ گل و حُسن نوبهار گذشت

• چشم‌پوشی کردن، صرف‌نظر کردن:

- دل چه باشد کز برای یار از آن نتوان گذشت یار اگر این است باللّه می‌توان از جان گذشت

• مردن، درگذشتن

- شاه جهان گذشت و ما همچنان خوش کو صد هزار نعره و کو صد هزار جوش

• بخشودن:

- دانه که بگذرد ز سر جرم من که او گرچه پرپوش است ولیکن فرشته‌خوست

□ ماندن:

• باقی ماندن (فعل ناگذر):

- از اثر دور نکونامان نمی‌گردد تمام در جهان از فیض جام آوازه جمشید ماند

• خسته و درمانده شدن، عاجز شدن:

- پایت از رفتار ماند و پایی نهادهی به راه ریخت دندان و لبت زخم ندامت بر نداشت

• توقف کردن، بازایستادن:

- چرخ ماند از گردش اما اضطراب دل به‌جاست تیغ شد کند و سماع طایر بسمل به‌جاست

• شبیه بودن:

- چراغ گل ز بی‌تابی به شمع صبح می‌ماند کدامین سنگدل یا رب به این گلزار می‌آید؟

• باقی گذاشتن:

- به گیتی ممانید جز نام نیک هر آن کس که خواهد سرانجام نیک

• رها کردن:

- نه از دنیا و عقبی طرف بستیم بماندیم این دو را بر جا گذشتیم

• شدن (معادل فعل اسنادی)

- آدم برای گندمی از روضه دور ماند من دور ماندم از در همت برای نان

□ گشتن:

• معادل و مترادف «شدن» (فعل اسنادی):

- گردن افرازد حباب از خودپرستی‌ها ولی از نسیمی نیست گردد مستی ناچیز او

مسند

• چرخیدن، دَوْران پیدا کردن (غیراسنادی):

- نخواهد جز به نامت رفت خامه نخواهد جز به یادت گشت ساغر

• دگرگون شدن، متغیّر شدن:

چنان شد ز کشته همه کوه و دشت که از خون همه روی کشور بگشت (دگرگون شد)

• جست‌وجو کردن (غیر اسنادی)

همه جا گشتم و حال همه کس پرسیدم چون تو بدخوی ندیدم و نشنیدم هرگز

• جنگیدن، کشتی گرفتن:

بیا تا بگردیم هر دو چو شیر بدان تا که پشت که آرد به زیر

□ گشتن:

• نابود کردن:

سعدی خیال بیهده بستی امید وصل هجرت بکشت و وصل هنوزت مصور است (هجر، تو را کشت)

• خاموش کردن:

چو جمال او بتابد چه بود جمال خوبان که رخ چو آفتابش بکشد چراغ‌ها را

□ ساختن:

• بنا کردن:

- ساختند از بهر جانان خانه‌ای در کفر و دین گاه نامش را حرم، گاهی کلیسا کرده‌اند

• گردانیدن (معادل نمودن و کردن):

- تنگ می‌سازد بیابان را به رهرو کفش تنگ تنگدستی از جهان بیزار می‌سازد مرا

• درست کردن:

- در هوای مهرگان هنگامه را کردند گرم نوشدارویی برای دفع سرما ساختند

• نواختن:

- در اندازد به جان عاقلان بی‌خبر سوزی بسازد بهر مشتاقان به رسم مطربان سازی

• سازگاری و مدارا کردن:

- دوست گر با ما بسازد دولتی باشد عظیم ور نسازد می‌باید ساختن با خوی دوست

• آماده و تجهیز کردن:

- در سپاهان شاه و نزدیکان سپاهی ساختند جانب بغداد بهر رزم ترکان تاختند

• تدارک دیدن، تهیه کردن:

- برگ سفر بساز که با دست رعشه‌دار نتوان گرفت دامن باد بهار عمر

• عزم و قصد کسی یا چیزی کردن، عزم کردن، آهنگ کردن

- از آن پس بسازید سهراب را ببندید یک شب برو خواب را

- چنین گفت کاین لشکر رزم ساز سپردم تو را راه خوارزم ساز

• پدید آوردن، به وجود آوردن:

- سرِ نامه نام جهانبان نوشت خدایی که او ساخت هر خوب و زشت

• آراستن:

- ای لعبت حصاری، شغلی دگر نداری مجلس چرا نسازی، باده چرا نیاری؟

• نواختن، نوازش کردن، بر سر حال آوردن:

- دوستان و دشمنان را آب و آتش فعل باش بدسگالان را بسوز و نیکخواهان را بساز

- خوش می‌سازی مرا و خوش می‌سوزی خوش پرده همی دری و خوش می‌دوزی

• کشیدن، نگاشتن، نقش کردن:

- بهشت آیین سرایی را پرداخت ز هرگونه در او تمثال‌ها ساخت

• آماده شدن:

- که ما پیش از این جنگ را ساختیم از اندیشه هرگز نپرداختیم

• تدبیر کردن، چاره کردن:

- چه سازیم و این را چه درمان کنیم به دانش مگر چاره جان کنیم

• تحمل کردن:

- در چنگ تو همچون نی می‌نالم و می‌زارم بر بوی تو همچو عود می‌سوزم و می‌سازم

- جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع که حکم آسمان این است اگر سازی و گر سوزی

• سر کردن، به سر بردن

- توان از کسی دل پرداختن که دانی که بی او توان ساختن

- قیاس کن که چه حالم بود در این ساعت که در طویلۀ نامردمم بیاید ساخت

□ گرفتن:

• به دست گرفتن، به دست آوردن:

- گفتم عنان بگیر دلم را که می‌رود
آن بی‌وفا عنان تکاور گرفت و رفت

• اقتباس کردن، اخذ کردن:

- ز روی گرم تو خورشید حشر نور گرفت
قیامت از لب چون پسته تو شور گرفت

• اختیار کردن:

- چو مرغ خانه، گرفتم در این دیار وطن
که این دیار به چشمم چو آشیانه نمود

• تسخیر کردن، تصرف کردن:

- بیدلان ملک وفا را نه به خاتم گیرند
رقم گریه نویسند و دو عالم گیرند

• برگزیدن، انتخاب کردن:

- گرفتند از او سر به سر دین او
جهان پر شد از دین و آیین او

• فرض کردن:

- ز چشم خلق، گرفتم، بیوشم آتش دل
مرا بگوی که با آب چشم تر چه کنم

• فرا گرفتن، پر کردن:

- روی زمین ز دیده ابر و هوای دل
چون چشم عاشقان جفا دیده، نم گرفت

• کسوف و تاریک شدن خورشید:

- چون قضا آید شود دانش به خواب
مه سیه گردد بگیرد آفتاب

• شعله‌ور شدن:

- آتش سودا گرفت در دل شیدای من
شعله گر این سان زند وای دل و وای من

• اثر کردن:

- در سیه دل در نمی‌گیرد فسون دوستی
دشمن خویش است هر کس دوستدار چشم توست

• مؤاخذه کردن، خرده و ایراد گرفتن:

- گر گناهی کرده‌ام بر من مگیر
عفو کن، من خود گرفتار توام

• به حساب آوردن / پنداشتن:

- مهر را سوختگان بوتۀ خاری گیرند
ما را زنده‌دلان شمع مزاری گیرند

• خریداری کردن:

- به سیم قلب یوسف را نمی‌گیرند از اخوان
من انصاف از خریداران در این بازار می‌خواهم

• غمگین شدن:

- ز قیل و قال حکیمان دلم گرفت کجاست زبان حال که در گفت‌وگوی می‌باشم

• سلب کردن:

- از ترک‌تاز عشق شکایت چه‌سان کنم؟ کاین لشکر از سپاه من اول زبان گرفت

• شروع کردن، آغاز کردن:

- بر آن نامور تیرباران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت

نقش‌های ضمیر پیوسته (متصل)

ضمایر پیوسته «-م، -ت، -ش، -مان، -تان، -شان» در سه نقش «مفعول، متمم و مضاف‌الیه» به کار می‌روند، که از طریق بازگردانی، توجه به معنا و توجه به افعال جمله‌ها، این نقش‌ها قابل تشخیص هستند.

الف) در نقش مفعول:

گرت چو چنگ به بر درکشد زمانهٔ دون بس اعتماد مکن کانگهت زند که نواخت ← (تو را به بر درکشد-تو را بزند)
بس که برگشتگی بخت منش برده ز راه قاصد از کوی تو ناآمده برمی‌گردد ← (او را ز راه برده)
بس از بردن و گرد کردن چو مور بخور پیش از آن کت خورد کرم گور ← (کرم تو را بخورد)
چشم ترک تو به تیر نظر انداخت مرا چشم ترک توام انداخته باز از نظرت ← (مرا از نظر انداخته است)
کیست که زنده کند آنک توایش کشته‌ای کیست که گرمش کند چون توایش افسرده‌ای ← (تو او را ...)

ب) در نقش متمم:

همدمی نیست که گوید سخنی پیش منت محرمی نیست که آرد خبری سوی توام ← (از تو پیش من / از من سوی تو)
وفای غیر گرش دلنشین شده است چه غم خوشم ز دوست که با دوست دشمنی دارد ← (اگر برای او ...)
تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج سزد اگر که همه دلبران دهندت باج ← (به تو باج دهند)
بادهام دادی و گفתי که ز ما شاکر باش گر همه شکر شوم شکر تو نتوانم خواست ← (به من باده دادی)

ج) در نقش مضاف‌الیه

هنوزت بوی شیر از غنچهٔ سیراب می‌آید که بود از شیرۀ جانم غذای چشم خون‌خوارت ← (غنچهٔ سیراب تو / چشم خون‌خوار تو)
صفت عاشق صادق به‌درستی آن است که گرش سر برود از سر پیمان نرود ← (اگر سر او برود ...)
گر حدیث از روح گویی گر ز تن جز من و ما نیست هیچت در سخن ← (در سخن تو ...)
آید هنوزشان ز لب لعل بوی شیر شیرین لبان نه شیر که شکر مزیده‌اند ← (از لب لعلشان ...)
کسی که عاشق روی تو شد به باغ نرفت هوای کوی توایش هرگز از دماغ نرفت ← (از دماغ او ...)
بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین به عاقبت ز گل و چوب گردش بستر ← (بالینش / بسترش)

کاربردهای حرف «را»

الف) به عنوان نشانهٔ مفعول:

بعد از گروه مفعولی می‌آید و نشان‌دهندهٔ نقش دستوری مفعول است؛ برای تشخیص این نوع «را» لازم است به فعل

جمله توجه کنیم و ببینیم که آیا به مفعول نیاز دارد یا خیر؛ چند مثال:

- | | |
|--|---|
| <p>درد را از دست بگذار و ز درمان درگذر
<small>مفعول</small></p> | <p>زخم را مرهم شمار و طالب دارو مباش
<small>مفعول</small></p> |
| <p>می‌پرستی را حقیقت دان و هستی را مجاز
<small>مفعول</small></p> | <p>گر ز دست ساقی تحقیق جامی خورده‌ای</p> |
| <p>دامان بیابان را مشکین ز غبارم کن
<small>مفعول</small></p> | <p>خاک منِ مجنون را در پای صبا افشان
<small>مفعول</small></p> |

چند نکته:

(۱) توجه داشته باشیم گاهی فعل جمله به مفعول نیاز دارد اما کلمه یا گروه اسمی که با «را» همراه است، دارای

نقش مفعولی نیست؛ مثال:

- | | |
|--|--|
| <p>ماه را زین قصه گو از چرخ سوی گل گرای (را: به)
<small>متمم</small></p> | <p>سرو را زین غصه گو در باغ، خون دل گری
<small>متمم</small></p> |
| <p>اسلامیان را نام ده، وز کفر بر ما کش رقم (را: به)
<small>متمم</small></p> | <p>هان پختگان را خام ده، دردی کشان را جام ده
<small>متمم</small></p> |
| <p>فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (را: فکّ اضافه)
<small>مضاف‌الیه</small></p> | <p>بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم</p> |
| <p>کسی پروانه را مانع نمی‌گردد ز محفل‌ها (را: فکّ اضافه)
<small>مضاف‌الیه</small></p> | <p>چو عشق افتاد خالص، سنگ را دل نرم می‌سازد
<small>مضاف‌الیه</small></p> |

(۲) اگر فعل جمله به مفعول نیاز نداشته باشد، کلمه یا گروه اسمی که با حرف «را» همراه است، نقش مفعولی

نخواهد داشت (متمم یا مضاف‌الیه یا ... است)

چند مثال:

- | | |
|--|---|
| <p>شمع را فانوس اگر رنگین نباشد، گو مباش (را: برای)
<small>مضاف‌الیه یا متمم</small></p> | <p>روی آشناک را پیرایه‌ای در کار نیست
<small>متمم</small></p> |
| <p>قدر ما این بس که دریا را هوا داریم ما (را: برای / فکّ اضافه)
<small>مضاف‌الیه یا متمم</small></p> | <p>گرچه ما را نیست وزنی در نظرها چون حباب
<small>متمم</small></p> |
| <p>مانع از گردش نگرده خار و خس گرداب را (را: برای / فکّ اضافه)
<small>مضاف‌الیه</small></p> | <p>نیست از زخم زبان پروا دل بی‌تاب را
<small>متمم</small></p> |
| <p>ماه را مانی ولیکن ماه را گفتار نیست (را: به / برای)
<small>متمم</small></p> | <p>سرو را مانی ولیکن سرو را رفتار نه
<small>متمم</small></p> |

ب) به عنوان نشانه متمم و معادل حرف اضافه:

این نوع «را» معادل یکی از حروف اضافه «از، به، برای و ...» است و نقش نمای متمم به حساب می‌آید؛ چند مثال:

- شمع را قصه پروانه فروخوان روشن متمم برای باغ را بندگی مرغ سحرخوان برسان (برای شمع/ به باغ) متمم به
- به حرفی عقل شد بیگانه از من، عشق را نازم متمم به که با آن بی‌نیازی ناز عالم می‌کشید از من
- علاج خویش پرسیدم طبیب عشق را روزی متمم از ز فکر عقبی و سودای دنیا داد پرهیزم
- چو از هر دو جهان خود را نخواهم مسکنی هرگز متمم برای سزای درد این مسکین، یکی مسکن نمی‌دانم
- آن بت چین و ختا را آن نگار بی‌وفا را متمم به گو بکن باری خدا را جانب یاری رعایت متمم برای
- به دریایی درافتادم که پایانش نمی‌بینم متمم با کسی را پنجه افکندم که درمانش نمی‌دانم

ج) به عنوان نشانه فک اضافه یا بدل از کسره:

این نوع «را» بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله می‌اندازد و غالباً جای آنها را تغییر می‌دهد و هنگام بازگردانی عبارت به نثر امروز، به کسره اضافه (-) تبدیل می‌شود.

چند مثال:

- ز خونریزی نگردد قامت خم تیغ را مانع مضاف‌الیه مضاف ز پیری بدگهر را دل سیاهی مضاف‌الیه مضاف بیش می‌گردد
- تیغ را مانع ← مانع تیغ / بدگهر را دل سیاهی ← دل سیاهی بدگهر
- می‌شود از عقل و هوش و دین و دانش پاکباز مضاف‌الیه مضاف هر که را از پیش چشم، آن پاک‌سیما بگذرد مضاف‌الیه مضاف
- هر که را از پیش چشم ← از پیش چشم هر که (کس) ...
- عشق تا مهر خموشی عقل را بر لب نزد مضاف‌الیه مضاف هر دو عالم چشم خواب‌آلود این افسانه بود
- عقل را بر لب ← بر لب عقل
- در گذر ای عقل از همراهی دیوانگان مضاف‌الیه مضاف خار این صحرا است الماس و تو را پا نازک است
- تو را پا ← پای تو
- هر که را در مغز پیچیده است بوی عقل خام مضاف‌الیه مضاف می‌شناسد اندکی قدر گلاب عشق را
- هر که را در مغز ← در مغز هر که (هر کس)

چند نکته:

۱) در اغلب موارد، «را» ی فکّ اضافه، جای مضاف و مضاف‌الیه را تغییر می‌دهد، اما در مواردی اندک، با وجود کاربرد این نوع «را» جای مضاف و مضاف‌الیه تغییر نمی‌کند، مثال:

هزار دشمن اگر بر سرند سعدی را به دوستی که نگوید به جز حکایت دوست

بر سرند سعدی را ← بر سر سعدی هستند

- با خیال آن دهن از تلخکامی فارغم تنگی دل در نظر تنگ شکر باشد مرا
مضاف مضاف‌الیه

در نظر باشد مرا ← در نظر من باشد

- ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را نفس ما قربان توست و رخت ما یغمای تو
مضاف مضاف‌الیه

در سر، اختیار خویش را ← در سر اختیار خویش

- به ابر امید دارد دانه تا زیر زمین باشد نظر بر عالم بالاست دایم خاکساران را
مضاف مضاف‌الیه

نظر خاکساران را ← نظر خاکساران

۲) گاهی هنگام بازگردانی «را» ی فکّ اضافه به «نقش‌نمای اضافه: -»، حرف «را» به‌عنوان نشانهٔ مفعول به عبارت اضافه می‌شود؛ به عبارت دیگر در پاره‌ای موارد به دلیل وجود «را» ی فکّ اضافه در کلام، «را» ی مفعولی در عبارت اصلی ذکر نمی‌شود اما در بازگردانی عبارت به نثر امروز، آورده می‌شود؛ چند مثال:

- هر که شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد یا مگس را پر بیند یا عسل را سر بپوشد

مگس را پر بیند ← پر مگس [را] می‌بندد / عسل را سر بپوشد ← سر عسل [را] می‌پوشد.

- عارفان را چشمهٔ کوثر نسازد دل خنک تشنهٔ دیدار را سیراب کردن مشکل است

عارفان را دل خنک نسازد ← دل عارفان [را] خنک نسازد

- عقل را بنیان بکن چون عشق شد فرمانروا شمع را گردن بزن چون صبح گردید آشکار

بنیان عقل [را] بکن / گردن شمع [را] بزن

جمله ساده و مرکب (غیر ساده)

جمله ساده: جمله‌ای است که در آن تنها یک فعل به کار رفته باشد؛ مثال:

- گل‌های نرگس با زیبایی خیره‌کننده خود در گوشه حیاط خانه مادر بزرگ شکفته بودند

- تو را عشق همچون خودی ز آب و گل رباید همی صبر و آرام دل (کل بیت یک جمله ساده است)

بازگردانی بیت: عشق [فردی] همچون خود از آب و گل، صبر و آرام دلت را می‌رباید.

- داروی درد شوق را با همه علم عاجزم چاره کار عشق را با همه عقل جاهلم (دو جمله ساده)

- کرم کرد و غم خورد و پوزش نمود بداندیش را دل به نیکی ربود (بیت دارای ۴ جمله ساده است)

جمله غیر ساده (مرکب): جمله‌ای است که در آن بیش از یک فعل به کار می‌رود و غالباً در ساختار آن، یکی از

پیوندهای وابسته‌ساز وجود دارد؛ مثال:

- در صورتی که هوا مساعد باشد و دوستان موافق باشند، آخر هفته به کوهنوردی خواهیم رفت.

- رحمت نکند بر دل بیچاره فرهاد آن کس که سخن گفتن شیرین نشنیدست

- دوستان را که داغ مهربانی دل بسوخت گر به دوزخ بگذرانی آتشی بیند سرد

□ بخش‌های جمله غیر ساده (مرکب)

الف) جمله پایه یا هسته: بخشی از جمله مرکب است که غرض اصلی گوینده یا نویسنده را دربر دارد.

ب) جمله پیرو یا وابسته: بخشی از جمله مرکب است که غالباً با یکی از پیوندهای وابسته‌ساز همراه است و بدون

جمله پایه یا هسته، مفهوم آن، کامل نیست. مثال:

همین که ما به ایستگاه رسیدیم، درهای قطار بسته شد
جمله وابسته (پیرو) جمله هسته (پایه)

- یکی به سمع رضا گوش دل به سعدی دار که سوز عشق سخن‌های دلنواز آرد
جمله هسته (پایه) جمله وابسته (پیرو)

□ انواع پیوند (حرف ربط)

الف) پیوندها یا حروف ربط وابسته‌ساز: جمله‌های وابسته و هسته را به هم پیوند می‌دهند و جمله مرکب یا

غیر ساده می‌سازند؛ پیوندهای وابسته‌ساز پرکاربرد عبارتند از:

«اگر، که، چو، چون، زیرا، تا، همین‌که، در صورتی‌که، همان‌طوری‌که، هرچند، اگرچه، هنگامی‌که، وقتی‌که، زیرا که

و...»

- هر چند که راهم به تو دور است و دراز در راه بمیرم و نگردم ز تو باز

- مست است زمین زیر خوردست به جای می در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان

■ چند نکته:

(۱) گاهی پیوند وابسته‌ساز از جمله حذف می‌شود؛ مثال:

- شنیده‌ام رخ ساقی تـوان به مستی دید ز کنج صومعه زین رو شدم به میخانه
حرف «که» بعد از فعل «شنیده‌ام» حذف شده است

- گفته بودی با تو در خواهم کشیدن جام وصل جرعه‌ای ناخورده شمشیر جفا برداشتی
حرف «که» بعد از فعل «گفته بودی» حذف شده است

- خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع بود او را به زبان آنچه مرا در دل بود
حرف «تا» یا «که» بعد از فعل «خواستم» حذف شده است.

(۲) گاهی پیوند وابسته‌ساز به صورت مخفف می‌آید:

کاو ← که او / کاین ← که این / کش ← که او / کت ← که تو / ار ← اگر و ...؛ مثال:

- از چشم عنایتم مینداز کاوّل به تو چشم برگشادم (کاوّل ← که اوّل)

- پیش از آن کت اجل کند در خواب خویشان را به زندگی دریاب (کت ← که تو را)

- مرغ روحش کاو همای آشیان قدس بود شد سوی باغ بهشت از دام این دار محن (کاو ← که او را)

- این حکایت سرگذشت روح توست کش درین زندان و چاه انداختند (کش ← که او)

- کوش کاندِر زیر چرخ نیلگون نور تو باشد ز هر ظلمت فزون (کاندر ← که اندر)

- در جهان، روزی ار شوی عاشق از جهان، چشم خویش بردوزی (ار ← اگر)

- کسی کو عنانش به دست هواست اگر پادشاهست پیشم گداست (کو ← که او)

(۳) واژه‌های «چو، تا، که، چون، گر و ...» گاهی حرف ربط یا پیوند وابسته‌ساز به حساب نمی‌آیند؛ بنابراین باید به معنا و کاربرد آنها توجه شود؛ مثال:

• چو / چون:

- نه چمن شکوفه‌ای رُست چو روی دلستان ^{متمم} نه صبا صنوبری یافت چو قامت بلندت ^{متمم} ← (چو: مثل و مانند ← حرف اضافه)

- سعدی چو امید وصل باقی است اندیشه جان و بیم سر نیست ← (چو: وقتی که ← حرف ربط)

- در روی تو سر صنع بی چون چون آب در آبگینه پیداست ← (چون: مانند ← حرف اضافه)

- میل آن دانه خالم نظری بیش نبود چون بدیدم ره بیرون شدن از دامم نیست ← (چون: وقتی که ← حرف

ربط)

- چون کنم درمان درد بی دوا دردمند و دل‌فگارم چون کنم ← (چون: چگونه ← کلمه پرسشی)

• تا:

- تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی
تا شب نرود صبح پدیدار نباشد ← (تا: اگر / وقتی که ← حرف ربط)
- مهر تو نگار سرو قامت
بر من رقم است تا قیامت ← (تا: برای بیان انتهای زمان ← حرف اضافه)
- تا به عصیر (شراب) و سبزه شاد نباشی
خوردن و رفتن به سبزه کار حمار است ← (تا: آگاه باش ← کلمه هشدار)
- حقیر تا نشماری تو آب چشم فقیر
که قطره قطره باران چون با هم آمد جوست ← (تا: مراقب باش: کلمه هشدار)
- یک گام به فرق تن خاکی نه و برخیز
از کوی تو تا کعبه مقصود دو گام است ← (تا: برای بیان انتهای مکان ← حرف اضافه)

• که:

- هر جا که حدیث سر زلف تو برآید
دیگر سخن از سبزه و زَنار ننگجد ← (که: پیوند وابسته ساز)
- غم دل با که گویم راز دل پیش که بگشایم
ز غم مردم چه سازم چاره این غم نمی دانم ← (که: چه کسی ← ضمیر پریشانی)
- در حلقه کارزار جان دادن
بهتر که گریختن به نامردی ← (که: از ← حرف اضافه)

• گر:

- به سردی گر فلک بیداد کیش است
دل من گرم از سودای خویش است ← (گر: اگر ← حرف ربط)
- همی بود بهمن به زابلستان
به نخجیر (شکار) گر با می و گلستان ← (گر: یا ← پیوند هم پایه ساز)
- توجه: گاهی واژه «کجا» در معنای «که» به عنوان پیوند یا حرف ربط وابسته ساز به کار رفته است؛ مثال:
- به توران یکی نامداری نو است
کجا نام آن شاه کیخسرو است
- ب) پیوندها یا حروف ربط هم پایه ساز:

- بین دو جمله هم پایه یا مستقل قرار می گیرند و جمله مرکب نمی سازند؛ این پیوندها عبارتند از: «و - اما - یا - ولی - لیکن، و ...» مثال:
- مردم از درد و نمی آیی به بالینم هنوز
مرگ خود می بینم و رویت نمی بینم هنوز
- دلم بیمار و لب خاموش و رخ زرد
همه سوز و همه داغ و همه درد
- بی من تو چگونه ای، ندانم، اما
من بی تو در آتشم، خدا داند و من
- در این ره جان بده یا ترک ما گیر
بر این در سر بنه یا غیر ما جوی
- در آتش از دل آزاده ام، ولی غم نیست
پسند خاطر آزادگان، پسند من است
- از خویش ز بی خویش بیگانه شدم لیکن
جز خویش در آن حضرت بیگانه نمی بینم

- نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست به کشت‌زار جگر تشنگان نداد نمی

چند نکته:

(۱) حرف «و» همیشه به‌عنوان پیوند هم‌پایه‌ساز به‌کار نمی‌رود. بلکه گاهی میان‌وند و گاهی حرف عطف است؛ مثال:

- چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد که با کسی دگرم نیست برگ گفت و شنید

(و: میان‌وند یا جزئی از کلمه غیرساده «گفت و شنید» محسوب می‌شود)

- خود چه محتاج قیل و قال من است کاین سخن‌ها گواه حال من است (میان‌وند)

- خور را به ضرب، ذره کند گاه دار و گیر که را با زخم دره کند وقت گیر و دار (میان‌وند)

- از کوه و آفتاب بسی لطمه خورده‌ام بر حالم پریشی و افتادگی گواست (حرف عطف)

(۲) گاهی حرف ربط «و» در ساختار جمله‌های مرکب به‌کار می‌رود که در این صورت جمله پس از آن می‌تواند هسته

یا وابسته باشد؛ مثال:

- بازم بخوان به لطف و به نازم ز در مران
جمله هسته (۱) جمله وابسته (۲)

- هرچند گل نیاز ندارد به عندلیب
جمله وابسته (بیرو)

- گر در جهان بگردی و آفاق درنوردی
جمله وابسته (۱) جمله وابسته (۲)

- صورت بدین شگرفی در کفر و دین نباشد
جمله هسته

شیوه عادی و شیوه بلاغی

(الف) شیوه عادی: در این شیوه، اصل بر این است که نهاد هر جمله در آغاز و فعل آن در پایان قرار گیرد (البته

منادا استثنا است و همواره در ابتدای جمله‌ها قرار می‌گیرد)؛ چند مثال:

- برآمیزی و بگریزی و بنمایی و بریایی
فغان از قهر لطف اندود و زهر شکرآمیزت

- نه باغ ماند و نه بستان که سرو قامت تو
پرست و ولوله در باغ و بوستان انداخت

- اگر دودی رود بی‌آتشی نیست
و گر خونی بیاید کشته‌ای هست

- بوی گل و بانگ مرغ برخاست
هنگام نشاط و روز صحراست

- هر که به جور رقیب یا به جفای حبیب
عهد فرامش کند مدعی بی‌وفاست

- ای جان آشنا که در آن بحر می‌روی
وی آن که هم چو تیر از این چرخ می‌جهی

- با جور و جفای تو نسازیم چه سازیم
چون زهره و یارا نبود، چاره مداراست

توجه: گاهی با وجود حذف فعل از جمله‌ها، ترتیب اجزای کلام، همچنان عادی خواهد بود:

- نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول
معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

- برادران و بزرگان نصیحتم مکنید
که اختیار من از دست رفت و تیر از شست

- دنیا خوش است و مال عزیزست و تن شریف
لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است

- باد بهشت می‌گذرد یا نسیم صبح
یا نکهت دهان تو یا بوی لادن است

- تیرباران بر سر و صوفی گرفتار نظر مدعی در گفت‌وگوی و عاشق اندر جست‌وجوست
 - صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر دیدار در حجاب و معانی برابر است
ب) شیوه بلاغی: در این شیوه، اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن، بنا بر سبک و تشخیص نویسنده یا گوینده، جابه‌جا می‌شود تا شیوایی و رسایی سخن بیشتر گردد؛ مثال:

- ز دوست هر که تو بینی مراد خود خواهد مراد خاطر سعدی مراد خاطر اوست
 (مقدم شدن متمم بر مفعول و نهاد در مصراع اول)
 - سعدیا چندان که خواهی گفت وصف روی یار حسن گل بیش از قیاس بسیارگوست
 (مقدم شدن فعل بر مفعول در مصراع اول)
 - متناسبند و موزون حرکات دلفریبت متوجه است با ما سخنان بی‌حسیبت
 (مقدم شدن مسند بر سایر اجزا در هر دو مصراع)
 - چون تو گلی کس ندید در چمن روزگار خاصه که مرغی چو من بلبل بستان اوست
 (متمم و فعل در جایگاه اصلی خود قرار نگرفته‌اند)
 - یکرنگ اگر به آتش سوزان شوی ز صدق ایمن ز سوختن چو سمندر کند تو را
 (مسند: «یکرنگ و ایمن» در هر دو مصراع و مفعول در مصراع دوم، در جای خود نیامده است)
چند نکته:

۱. اگر فعل - که خود در حکم یک جمله باشد - در آغاز عبارت یا بیت یا مصراع قرار بگیرد، الزاماً دلیل بر بلاغی بودن شیوه بیان (مقدم شدن فعل بر سایر اجزا) در آن عبارت نخواهد بود.
 - برخیز که مفتاح دعا زیر سر توست برخیز که درهای اجابت ز تو باز است
 (فعل «برخیز» در آغاز هر دو مصراع، یک جمله محسوب می‌شود و ترتیب اجزای کلام، عادی است)
 - بیا که ساقی ما مجلس خوشی آراست بیا که دیدن او بی‌نقاب خوش باشد
 (فعل «بیا» در آغاز هر دو مصراع یک جمله است و شیوه بیان عادی است)
 ۲. گاهی ترتیب اجزای کلام در مصراع اول، عادی و در مصراع دوم، بلاغی خواهد بود؛ بنابراین باید بیت را تا آخر به دقت بخوانیم:

- فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
 - کس به چشمم در نمی‌آید که گویم مثل اوست خود به چشم عاشقان صورت نبندد مثل دوست
 ۳. جابه‌جایی (جهش) ضمائر پیوسته در ابیات یا عبارات نیز مصداقی برای شیوه بلاغی محسوب می‌شود:
 - ای باد بوستان مگرت نافه در میان وی مرغ آشنا مگرت نامه در پرست (میانت/ پرت)
 - هنوز از عشقبازی گرم داغ است هنوزش شور شیرین در دماغ است (دماغش)
 ۴. کاربرد «را»ی فک اضافه نیز موجب پدید آمدن شیوه بلاغی می‌گردد:

- بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (سقفِ فلک)

- گر دیگران به منظر زیبا نظر کنند ما را نظر به قدرت پروردگار اوست (نظرِ ما)
- باز آ و حلقه بر در رندان شوق زن کاصحاب را دو دیده جو مسمار بر در است (دو دیده اصحاب)

حذف اجزای جمله

هر یک از اجزای کلام (فعل، نهاد، مسند، مفعول و ...) در صورت وجود قرینه، می‌تواند حذف شود.

□ انواع حذف

الف) حذف به قرینه لفظی:

در این گونه حذف، نویسنده یا گوینده برای صرفه‌جویی در کلام و پرهیز از تکرار، یکی از اجزای ذکر شده در کلام را حذف می‌کند؛ چند مثال:

* حذف فعل:

- دعوی عشاق را شرع نخواهد بیان گونه زردش دلیل، ناله زارش گواست
- (فعل «است» بعد از «دلیل» حذف شده است: گونه زردش دلیل [است] ناله...)
- من چنان عاشق رویت که ز خود بی‌خبرم تو چنان فتنه خویشی که ز ما بی‌خبری
- (فعل «هستم» به قرینه «م = هستم» بعد از «رویت» حذف شده است)

* حذف نهاد:

- عاشق به راه شوق ز کشتن حذر نکرد نهاد پا به کوی تو تا ترک سر نکرد
- («عاشق» به عنوان نهاد در آغاز جمله‌های «دوم و سوم» حذف شده است.)

* حذف نهاد و فعل:

- جان و جانان هر دو مستند و با هم یار غار جمع این یاران اگر باشند با هم خوشتر است
- (نهاد و فعل در جمله دوم حذف شده‌اند: [جان و جانان] با هم یار غار [هستند])

* حذف مفعول و فعل

- فساد چرخ نبینیم و نشنویم همی که چشم‌ها همه کور است و گوش‌ها همه کر
- (مفعول در جمله دوم و فعل در جمله پایانی حذف شده‌اند: [فساد چرخ] همی نشنویم ... گوش‌ها کر [است])

* حذف مسند و فعل

- ز یاقوت لب‌ت ما را طمع‌هاست کزو زنده است جان و هم روان نیز
- (مسند و فعل در جمله پایانی حذف شده‌اند: روان نیز [زنده است])

* حذف فعل با شناسه متفاوت:

- چنین تا کی من از تو بی‌خود و تو بی‌خبر باشی تو محبوب از من و من آرزومند لقا باشم
- (فعل «باشم» در جمله اول و «باشی» در جمله سوم حذف شده است)

- من از تو شاد گردم تو ز من غمگین، خوشا جایی
که تو باشی عیان در دیده من، من نهان باشم
(فعل «گردی» در جمله دوم حذف شده است)

* حذف یک جمله:

- گفتم دو سه روز زحمت از تو ببرم نتوانستم از تو چه پنهان دارم
(جمله «زحمت از تو ببرم» در مصراع دوم حذف شده است)

* حذف شناسه به قرینه فعل قبلی

- پیر فرتوت را از میان کار بیرون آوردند و زمام کار بدو سپرد.
(شناسه «-ند» در فعل «سپرد» محذوف است: زمام کار بدو سپردند)

* حذف فعل کمکی:

- تا زخم دل، گشوده و در خون، نشسته‌ایم در لذت برون و درون جوش می‌زند
(فعل کمکی «ایم» بعد از فعل «گشوده» حذف شده است)

- بر بسته سحر چشمش دست قوی دلان را زور این چنین که دیده‌ست آنکه ز ناتوانی
(فعل کمکی «است» بعد از «بر بسته» حذف شده است)

(ب) حذف به قرینه معنوی

اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف‌شده، پی ببرد - بی‌آنکه بخش محذوف، در کلام آمده باشد - حذف به قرینه معنوی خواهد بود.

□ موارد پرکاربرد حذف به قرینه معنوی:

* حذف نهاد و فعل

- از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق از همه عالم نهان و بر همه پیدا
(فعل «است» و نهاد (خدا) از چهار جمله بیت حذف شده است: [خدا] از همگان بی‌نیاز [است] و [خدا] بر همه مشفق [است] [خدا] از همه عالم نهان [است] و [خدا] بر همه پیدا [است])

* حذف فعل اسنادی بعد از صفات تفضیلی «به، بهتر، خوشتر، ...»

- مرگ از صحبت این قوم پریشان خوشتر زیر خاکم ز ملاقات رقیبان خوشتر
(فعل «است» از پایان هر دو مصراع حذف شده است.)

- آن به که نبیند به جز سوختگانش آن گل که پس از مرگ مرا می‌دمد از گل
(فعل «است» بعد از «به = بهتر» حذف شده است.)

* حذف فعل یا بخشی از کلام به هنگام یاد کردن سوگند:

- به چشمانت که گرچه دوری از چشم دل از یاد تو یک دم نیست خالی
(عبارت «قسم می‌خورم» بعد از «چشمانت» حذف شده است.)

* حذف بخشی از کلام بعد از منادا:

- ما چون نمی‌رسیم بدان آرزوی دل یا رب، تو آرزوی دل ما به ما رسان
(عبارت «از تو می‌خواهم» بعد از «یا رب» حذف شده است.)

* حذف بخشی از کلام بعد از شبه جمله یا اصوات: افسوس، دریغ، آه، هان ...

- چون غنچه ز خوناب جگر لب نگشادیم افسوس که بر باد شد ایام جوانی
(فعل «می‌خوریم» بعد از «افسوس» حذف شده است.)

* حذف بخشی از کلام بعد از اصطلاحاتی نظیر «چه سود»، «چه فایده»، «چه باک»، «شکر» و ...

- چه سود که فردا رخ چون عید نمایی؟ کامروز بمردیم و به سامان نرسیدیم
(فعل «دارد» بعد از «سود» حذف شده است.)
- اگر چه هست تو را همچو ما هزار بلاکش هزار شکر که ما را ز بهر جور گزیدی
(فعل «می‌گویم» یا «به‌جا می‌آورم» بعد از «شکر» حذف شده است.)

گروه اسمی

واحد بزرگتر از واژه است که از یک یا چند واژه تشکیل می‌شود؛ به عبارت دیگر گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ساخته می‌شود اما وجود هسته اجباری و وجود وابسته‌ها اختیاری است؛ مثال:
کتاب - همین کتاب - همان چند کتاب - همین دو کتاب تاریخ معاصر کشورهای استقلال یافته سرزمین شگفت‌انگیز قفقاز

□ هسته گروه اسمی: اسم یا هر کلمه در حکم اسم است که وابسته‌های پیشین یا پسین همراه آن می‌آیند و درباره آن توضیح می‌دهند و در صورت وجود نقش‌نمای اضافه (-) در گروه، اولین اسم پیش از نقش‌نمای اضافه، هسته گروه اسمی خود محسوب می‌شود؛ مثال:

- همان خلاقانه‌ترین اختراع^{هسته}

- اختراع^{هسته} خلاقانه دانشجویان رشته مهندسی مکانیک دانشگاه صنعتی امیرکبیر

نکته: گاهی هسته بدون همراهی وابسته‌ها در کلام آورده می‌شود و ممکن است در هر عبارت بیش از یک گروه اسمی به کار برود؛ مثال:

- دانش‌آموزان در کتابخانه درس می‌خواندند.

هسته گروه نهادی هسته گروه متممی هسته گروه مفعولی

□ انواع وابسته:

الف: وابسته‌های پیشین:

(۱) صفات اشاره: این، آن، همین، همان، چنین، چنان و ... (در صورتی که با اسم همراه باشند)؛ مثال:

- من همان روز که آن خال بدیدم گفتم بیم آن است بدین دانه که در دام افتم

توجه: گاهی صفت‌های «آن» و «این» به دلیل همراهی با حرف «به» به صورت «بدان» و «بدین» کاربرد دارند و گاهی به دلیل همراهی با «از» و مخفف آن، آنها نیز به صورت مخفف می‌آیند.

زان خاک بدین چشم غباری آری زین چشم بدان رود درودی ببری

۲) صفات پرسشی: کدام، چند، چه، چگونه، کدامین و ... (در صورت همراهی با اسم)؛ مثال:

- چهره برافروخته‌ای جان کسان سوخته‌ای ماه کدامین فلکی شمع کدام انجمنی

۳) صفات مبهم: هر، هیچ، همه، برخی، تعدادی، مقداری، فلان، چند، بعضی، چندین و ... (در صورت همراهی با اسم)؛ مثال:

- هر نسیمی سطری از حال دل چندین اسیر هر غباری، خط تاریخ هزاران بی‌وفا

۴) صفات تعجبی: چه، چقدر و عجب (در صورت همراهی با اسم)؛ مثال:

- شما چقدر کتاب دارید! - چه آدم خوبی هستید!

- در آرزوی جلوه مهتاب جمالش یارب، گذرانیدیم چه شب‌های سیاهی!

- عجب سروی! عجب ماهی! عجب یاقوت و مرجانی! عجب جسمی! عجب عقلی! عجب عشقی! عجب جانی!

۵) صفت عالی: زیباترین، خوش‌ترین، خوب‌ترین و مهین، کهنین؛ مثال:

- غم‌های تو بهترین رسول است سودای تو خوشترین پیام است

۶) صفت شمارشی اصلی: یک، دو، صد، هزار، دو صد و ...

- یک زمان صحبت ساقی به دو صد جان ارزد گر فروشند بخر زود که بس ارزان است

۷) صفت شمارشی ترتیبی نوع (۱): اولین، آخرین، نخستین، یکمین، دومین و ... مثال:

- ز توست اولین نقش را سرگذشت به توست آخرین حرف را بازگشت

۸) شاخص: به القاب یا عناوینی گفته می‌شود که بدون نقش‌نما پیش از اسم قرار می‌گیرند؛ کلماتی مانند: دکتر،

امام، استاد، خواجه، امیر، شیخ، سلطان، سید، علامه، سرهنگ، کدخدا، عمو، خاله، حجة الاسلام، آیت‌الله و ... مثال:

- جواب آن غزل است این که خواجه حافظ گفت مرا به میکده بر در خم شراب انداز

- در جهان ابری که از بخشش نیاساید همی دست گوهر بار زرافشان سلطان سنجر است

توجه: هر یک از القاب یا عناوین، در صورتی که پیش یا پس از نقش‌نمای اضافه (-) قرار بگیرند یا به تنهایی به کار روند، «شاخص» یا وابسته پیشین، به حساب نمی‌آیند؛ مانند «دکتر» در جمله‌های زیر:

دکتر داروساز در داروخانه نبود (هسته گروه نهادی)

مطب دکتر شلوغ بود (وابسته پسین = مضاف‌الیه)

دکتر را در مطب دیدم (هسته = مفعول)

ب) وابسته‌های پسین:

۱) صفت شمارشی ترتیبی نوع (۲): اول، آخر، نخست، یکم، دوم، صدم و ...؛ مثال:

- فیض نخست، صادر اول ظهور حق - مرآت وحی، رایت دین آیت هدا

۲) صفت مبهم «دگر یا دیگر»:

- کسوت دیگر بپوشد، جلوۀ دیگر کند - مظهر دیگر نماید بهر اظهاری دگر

۳) مضاف‌الیه: اسم، ضمیر (جدا یا پیوسته) یا صفتِ جانشین اسم است که بعد از مضاف (هسته) می‌آید؛ مثال:

شهر تهران خانۀ ما دستانت فریاد مظلوم وظیفۀ مؤمن
- شهریارا گله از گیسوی یار این همه بگذار -
تا خیال رخت افتاد به خاطر ما را

- آه مظلوم اثر در دل ظالم نکند - به دو چشم تو که در دیدۀ ما خواب نماند

در سیه‌خانه کجا دود نمایان گردد -

۴) صفت‌های بیانی؛ شامل موارد زیر:
صفت جانشین اسم صفت جانشین اسم

• صفت مطلق: خوب، پاک، زرنگ، خوشحال، خوشبخت، ناجوانمرد، روشن، سیاه، تاریک، خطرناک، نمناک، پاکدل،

همفکر، ارزشمند، بی‌هنر، با ارزش و ...

- زهر است ألفت از نگه چشم خشمناک - بادام تلخ را نهد اعتبار مغز

- پرتو خورشید را آینه در وجد آورد - در دل روشن کند آن یار سیم‌اندام رقص

• صفت فاعلی؛ به یکی از اشکال زیر کاربرد دارد:

* بن مضارع + نده: شتابنده، رونده، خزنده، بخشنده، درخشنده، گوینده و ...

- آن گرد شتابنده که در دامن صحراست - گوید چه نشینی که سواران همه رفتند

* بن مضارع + ا: گویا، زیبا، راهنما، کوشا، شنوا، گذرا، پویا، رها، روا و ...

- لحن داوود و حُسن یوسف خار است - گوش شنوا و چشم بینایی نیست

* بن مضارع + ان: گریان، خندان، گذران، تابان، خروشان، جوشان و ...

- بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین - کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

* بن ماضی / بن مضارع + گار: آفریدگار، آموزگار، کردگار، پروردگار، رستگار و ...

- بدو گفت کای پیر آموزگار - همانا بسی دیده‌ای روزگار

* بن ماضی + ار: خریدار، خواستار، پرستار، نمودار و ...

توجه: واژه‌های «کردار، رفتار، دیدار و...»، «اسم» و واژه‌های «گرفتار، مردار و...» «صفت مفعولی» محسوب می‌شوند.

* اسم / بن / صفت + گر: زرگر، ستمگر، توانگر، روشنگر، مسگر، دادگر، ایثارگر، رفتگر، کوزه‌گر، دروگر، نمایانگر،

درودرگر، حيله‌گر، کارگر، آهنگر و ...

- زین دو تیر کارگر پیوسته باشد بی‌گزند - هر که از جاه وزیر دادگر سازد سپر

* اسم / صفت + بن مضارع: راستگو، بیابان‌گرد، صحرانورد، نیک‌اندیش، وطن‌خواه، روان‌شناس، دوستدار، خداشناس، دروغ‌گو، صلح‌طلب، حق‌پرست، مردافکن، بدان‌دیش، بدخواه و ...

- ای نیک‌خواه عافیت‌اندیش خیرگوی زین پس مکن نصیحت محنت‌پرست عشق

• صفت مفعولی (بن ماضی + ه): دوخته، فرستاده، کشته، پرورده، سپرده، شکسته، فروخته، نوشته و ...

- جز با دل شکسته تو را کارزار نیست خود را نگاه دار، که بر قلب می‌زنی

• صفت لیاقت (مصدر + ی): آشامیدنی، خوردنی، دیدنی، شکستنی، نوشیدنی، شنیدنی، مردنی، آموختنی و ...

- سر مزار شهیدان یکی عنان درکش که بی‌زبانی ما حرف گفتنی دارد

- داغ حسرت بر دل آشفته ماند دردهای گفتنی ناگفته ماند

• صفت نسبی؛ به یکی از صورت‌های زیر به کار می‌رود:

* اسم + ی یا گی: تهرانی، عرفانی، انسانی، آسمانی، هوایی، خاکی، زمینی، دریایی، یزیدی، حسینی، ارغوانی، نارنجی، روستایی، خانگی، هفتگی و ...

- به تدبیر از قضای حق میسر نیست جان بردن سپر پیش بلای آسمانی را نمی‌گیرد

* اسم + ین: چوبین، نمکین، سیمین، زرین، دروغین، امروزین، آهنین، رویین و ...

- دل سنگینت آگاهی ندارد که من چون دیگ رویین می‌زنم جوش

* اسم + ینه: چوبینه، زرینه، سیمینه، چرمینه، پشمینه و ...

- حافظ این خرقة پشمینه مینداز که ما از پی قافله با آتش آه آمده‌ایم

* اسم + انی: روحانی، جسمانی، نورانی، طولانی، نفسانی، عقلانی و ...

- با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی کالتماس تو به جز راحت نفسانی نیست

* اسم / صفت + انه یا گانه: کودگانه، سالانه، روزانه، مردانه، بچه‌گانه، زنانه، جداگانه، سه‌گانه و ...

- گریه مستانه آخر عقده‌ام از دل گشود خنده شادی به غیر از گریه مستانه نیست

■ چند نکته:

یک: گاهی در ترکیب‌های وصفی، جای موصوف و صفت تغییر می‌کند که اصطلاحاً «ترکیب وصفی مقلوب» خوانده می‌شود؛ مثال:

پلاس پوشم و پشمینه خرقة‌ای دارم که نیست پادشهی را چنین ستوده لباس

پشمینه خرقة‌ای ← خرقة‌ای پشمینه / ستوده لباس ← لباس ستوده

- درآمد آب و شه را دربر آورد ز چوبین خانه‌اش چون گل برآورد چوبین خانه ← خانه چوبین

- با آهنین دل تو، چه داند کرد آه شب و فغان سحرگاهی آهنین دل ← دل آهنین

- به بیچاره مردم نکویی کنیم ستم‌دیده را چاره‌جویی کنیم بیچاره مردم ← مردم بیچاره

دو: گاهی بین موصوف و صفت آن، فاصله ایجاد می‌شود؛ مثال:

- ملک و مالی نیست «صائب» گر چه در عالم مرا
بین موصوف (باغ) و صفت آن (دیدنی) فاصله ایجاد شده است.

بازگردانی مصراع دوم: از رنگینی گفتار، باغی دیدنی دارم.

- یکی تازی‌ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه بر یک تازی (اسب) سیاه برنشسته بود

- نگاری دید زیبا رفته از دست دو چشمش خفته بر برگ سمن مست نگاری زیبا دید ...

ترکیب اضافی و ترکیب وصفی

الف) ترکیب اضافی: به یکی از صورت‌های زیر کاربرد دارد:

۱. اسم + - + اسم: گنبد گیتی - چشم بشر - دم ستوران - شیر سپهر - جور گردون

به خنده گفت که من شمع جمعم ای سعدی مرا از آن چه که پروانه خویشتن بکشد (شمع جمع)

۲. اسم + - + ضمیر: آتش خود - جانت (جان تو) - جام من - آزادی خویش - هستی تو - خواب و خورت و ...

وحشی از قید تو نگریزد و خواجه ز کمندت که گرفتار بتان را نبود روی رهایی

۳. ضمیر + - + ضمیر: خود تو - خودشان - خود او - خودش و ...

نه سودای خودشان، نه پروای کس نه در کنج توحیدشان جای کس

۴. ضمیر + - + اسم: خود مدیر - خود پدر - خود باغبان و ...

۵. اسم + - + صفت جانشین اسم: قلم نویسنده - نگرش جوان - حال پخته - سبک شاعر - صدای خواننده و ...

حال گرفتار خواهی از دل من پرس بیمار آگه بود ز حالت بیمار

۶. صفت جانشین اسم + - + اسم یا ضمیر: نویسنده متن - دانای راز - گرفتار قفس - اسیر عشق - کشته عشق

- آزرده محبت - دیوانه او - آشفته تو و ...

بلبل، نگران گل پروانه اسیر شمع حسن تو به هر رویی شیدای دگر دارد

جان ندارد هر که جویای تو نیست دل ندارد هر که شیدای تو نیست

ب) ترکیب وصفی: به یکی از صورت‌های زیر کاربرد دارد:

۱) صفت + اسم: این مردم - آن مشت - چند ضربت - این سوخته‌جان - یکی کله‌خود - هر کس - یک دم -

هفت بحر - هر ملتی - همه مسائل - اولین دقایق - چند کیلومتر - کدام منظره و ...

هر که دیدست نگارین من اندر همه عمر به تماشا نرود هیچ نگارستان را

۲) اسم + - + صفت (بیانی / شمارشی / مبهم)

دیو سپید - چهر دل‌بند - قلب فسرده - مادر سرسپید - شیر ارغند - مردم خردمند - بی‌خردان سفله - خاکریز دو

جداره - دشت وسیع - مرغ گرفتار - عامل قدیمی - فرمانده دوست‌داشتنی - قیمت مناسب - کلاس ششم - افراد

دیگر - اوضاع خطرناک - حیوان پرزور و ...

به مردمی که دل دردمند حافظ را مزن به ناوک دلدوز مردم افکن چشم
 یار بزم افروز غیر و در طلب، سرگشته من شمع جای دیگر و پروانه جای دیگر است
چند نکته:

۱. در اغلب موارد با افزودن «ی» غیر نکره به «اسم»، صفت ساخته می‌شود؛ مثال:
 آسمان + ی ← آسمانی / رنگ آسمان (ترکیب اضافی) ← کتاب آسمانی (ترکیب وصفی)
۲. در اغلب موارد با افزودن «ی» غیر نکره به «صفت»، اسم ساخته می‌شود؛ مثال:
 خوشبخت + ی ← خوشبختی / مردم خوشبخت (ترکیب وصفی) ← عوامل خوشبختی (ترکیب اضافی)
۳. گاهی در یک مصراع، بیت، عبارت یا گروه اسمی، چند ترکیب وصفی یا اضافی به صورتی در هم تنیده، ذکر می‌شود که لازم است در شمارش، هر ترکیب را با دقت و به طور جداگانه، استخراج کرد؛ مثال:
 زین بی‌خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند
 ترکیب‌های وصفی: این بی‌خردان - بی‌خردان سفله - مردم خردمند
 ترکیب‌های اضافی: داد دل - دل مردم
 برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند
 ترکیب‌های وصفی: این معجر - معجر سپید - یکی اورند - اورند کبود
 صورت زیبا و مشکین زلف پرآشوب تو آفت بزآز گشته، رشک عطار آمده
 ترکیب‌های وصفی: صورت زیبا - زلف مشکین - زلف پرآشوب
 ترکیب‌های اضافی: زلف تو - آفت بزآز - رشک عطار
 حالی از دو چهر او و آن دو کمند خم به خم چیند شاخ ضیمران، بوید برگ یاسمین
 ترکیب‌های وصفی: دو چهر - آن کمند - دو کمند - کمند خم به خم
 ترکیب اضافی: چهر او - شاخ ضیمران - برگ یاسمین
 گرفتار کمند آن خم زلف بناگوشم حباب‌آسا به سودای خیالش خانه بر دوشم
 ترکیب وصفی: آن خم
 ترکیب‌های اضافی: گرفتار کمند - کمند خم - خم زلف - زلف بناگوش - سودای خیال - خیالش
۴. گاهی واژه‌های «کس» و «چیز» به صورت «که» و «چه» بعد از صفت مبهم «هر» می‌آیند و ترکیب وصفی می‌سازند:

- هر که گرفتار صواب از سر غفلت شنود مایه جهل شود هرچه ز حکمت شنود
 هر که ← هر کس / هر چه ← هر چیز
 - هر کاو به تو پیوست و برید از همه عالم خوارش مکنادا به جهان ایزد دادار
 هر کاو ← هر کس او ...

۵. اگر در یک گروه اسمی بعد از هسته، «واو» عطف بین دو صفت یا دو اسم قرار بگیرد، دو ترکیب وصفی یا دو ترکیب اضافی خواهیم داشت؛ مثال:

حاکمان فریبکار و خائن ← حاکمان فریبکار + حاکمان خائن

خالق زمین و آسمان ← خالق زمین + خالق آسمان

- سپاه عشق تو از گوشه‌ای کمین بگشود
هزار فتنه + هزار آشوب

- فرمان عشق و عقل به یک جای نشوند
فرمان عشق + فرمان عقل

- در این مقام طرب بی‌تعب نخواهی دید
که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید
جای نیک + جای بد / سرای پاک + سرای پلید

۶. اگر در یک گروه اسمی، بعد از هسته، دو اسم یا اسم و ضمیر قرار بگیرد، دو ترکیب اضافی و اگر بعد از هسته، سه اسم یا اسم و ضمیر آمده باشد، در شمارش سه ترکیب اضافی، خواهیم داشت؛ مثال:

رفتار شاعران دربار: رفتار شاعران + شاعران دربار

نقد رفتار شاعران دربار: نقد رفتار + رفتار شاعران + شاعران دربار

- با گرفتاران زلف او نمی‌باشد دگر
گرفتاران زلف + زلف او

کمند حلقه + حلقه زلف + زلف او

- با درد غم عشق تو درمان نشناسم
آشفته یارم سر و سامان نشناسم
درد غم + غم عشق + عشق تو

۷. گاهی در یک گروه اسمی «را»ی فکّ اضافه یا بدل از کسره به کار می‌رود که در این صورت برای شمارش ترکیب‌های اضافی، لازم است عبارت را به نثر معیار امروز، بازگردانی کرد.
مثال:

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود
بازگردانی مصراع دوم: زینت اوراق دفتر نسرین و گل بود.

ترکیب‌های اضافی در مصراع دوم: زینت اوراق + اوراق دفتر + دفتر نسرین + دفتر گل

انواع ضمیر و نقش‌های دستوری آنها

تعریف ضمیر و مرجع آن: ضمیر واژه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و نقش‌های آن (نهادی، مفعولی، متممی، مضاف‌الیه، مسندی) را می‌پذیرد؛ کلمه‌ای که ضمیر به جای آن می‌آید یا به آن مربوط می‌شود، "مرجع ضمیر" نامیده می‌شود؛ مثال:

پرویز کتابی را از کتابخانه امانت گرفت و در مدت دو روز آن را مطالعه کرد.
مرجع ضمیر

□ انواع ضمیر:

۱. الف: ضمیر شخصی گسسته (منفصل): من، تو، او (وی)، ما، شما، ایشان:

- عشق او بحری و ما غرقه در او
مضاف‌الیه نهاد متم
تو درآ در بحر بی پایان ما
مضاف‌الیه نهاد متم

ب) ضمیر شخصی پیوسته (متصل): م، ت، ش، مان، تان، شان:

- چشم بر هم نزنم گر تو به تیرم بزنی
مفعول
لیک ترسم که بدوزد نظر از روی توام
مضاف‌الیه
دمی تو شربت وصلم نداده‌ای جانا
متمم
ضمیر مشترک: خود، خویش، خویشان:

بگیر از خویشان خود را که در عشق
متمم مفعول
حجاب خویشان جز خویشان نیست
مضاف‌الیه متمم

۳. ضمیر اشاره: این، آن، همین، همان و ...

- این بود کز رموز خفی پرده برکشی
بر جمله جهان تو همان را کنی عیان

نکته (۱): کلمات اشاره هرگاه با اسم، همراه باشند صفت و وابسته پیشین محسوب می‌شوند.

- گردون نه همین سنگ به مینای دل انداخت
صفت اشاره متمم
آن رنگ که نشکست در این باغ کدام است
صفت اشاره متمم

نکته (۲): کلمات «این و آن» وقتی همراه حرف اضافه «به» می‌آیند، گاهی میان «به» و آنها حرف «د» افزوده

می‌شود؛ به آن ← بدان / به این ← بدین:

- بدین بگوید روز و بدان بگوید شب
بدین بگوید بحر و بدان بگوید بر

۴. ضمیر پرسشی: واژه‌های «که، چه، کدام، کدامین، کی، چگونه، چطور، چند، چسان، چندان، چقدر و ...» در صورتی که با اسم همراه نباشند:

- تو چه می‌دانی که دزد خانه کیست
زین حکایت حق کدام، افسانه چیست

توجه: کلمات پرسشی هرگاه همراه اسم بیایند، صفت پرسشی و وابسته پیشین محسوب می‌شوند.

- به کدام دل توانم که تن از غمش رهانم؟
صفت پرسشی متمم
به چه حيله واستانم دل خود ز چنگ او من؟
صفت پرسشی متمم

۵. ضمیر مبهم: واژه‌های «همه، هیچ، دیگری، فلان، بهمان، برخی، بعضی، چند، چندی، یکی و ...» در صورتی که

با اسم همراه نباشند:

- یاری از علم و هنر خواه چو درمانی
نه فلان با تو کند یاری و نه بهمان

- یکی ماتم گزیند دیگری سور
یکی را تخت منزل دیگری گور

- بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست
بی دولت آن که بر همه هیچ اختیار کرد

توجه: این واژه‌ها نیز مانند کلمات «اشاره و پرسشی» هرگاه با اسم همراه باشند، صفت مبهم و وابسته پیشین محسوب می‌شوند:

- سلامت همه آفاق در سلامت توست به هیچ عارضه، شخص تو دردمند مباد
صفت مبهم صفت مبهم

وابسته‌های وابسته

علاوه بر «هسته» برخی از وابسته‌ها نظیر «صفت شمارشی اصلی، صفت‌های بیانی، مضاف‌الیه و در مواردی اندک، صفت مبهم و پرسشی»، نیز در گروه‌های اسمی می‌توانند خود، وابسته‌ای داشته باشند.

• انواع وابسته‌های وابسته:

الف) ممیز: اسمی است که برای شمارش تعداد، مقدار، اندازه، و وزن موصوف، میان صفت شمارشی، مبهم یا پرسشی - به عنوان وابسته - و موصوف آن (هسته) می‌آید که در ابتدا، وابسته صفت شمارشی (عدد) یا صفت مبهم یا صفت پرسشی است و بعد از آن، به همراه آنها، به‌طور یک‌جا، وابسته هسته می‌شوند؛ چند مثال:

چهار تن برنج چند گرم زعفران؟
هر گرم طلا
دو متر پارچه

□ پرکاربردترین ممیزها به‌عنوان واحدهای مختلف:

• **واحد وزن:** تن، کیلو، گرم، من، سیر، مثقال، جو، خرور و ... مثال:

- گر ببخشی خود یکی خرمای تر بهرتر از بعد تو صد مثقال زر
وابسته وابسته
 - چند خرور گلاب آورده است که ز رخسار گل آب آورده است
وابسته وابسته

نکته (۱): اگر واحدهای بیان وزن، همراه اسم نباشند، ممیز (وابسته وابسته) محسوب نمی‌شوند؛ مثال:

دلبر ار صد جان به یک جو می‌خرد زود بفروزش که بازاری خوش است
وابسته وابسته

نکته (۲): گاهی متناسب با شیوه بلاغی کلام، وابسته و ممیز آن قبل و بعد از «هسته» قرار می‌گیرند یا هسته گروه

اسمی پیش از وابسته و ممیز می‌آید؛ مثال:

- همان نیز خرور گندم هزار بدیشان سپرد آنک بد پایدار
ممیز وابسته

- باغبان گو ببرد لاله از این صد خرمن خوشه‌چین گو بچند سنبل از آن صد خرور
هسته وابسته وابسته ممیز

• **واحد طول:** فرسخ (فرسنگ)، کیلومتر، متر، میلی‌متر، سانتی‌متر، گز و ...

- به یک ساعت از هفت فرسنگ راه وابسته ممیز هسته برفتند ایمن ز ایران سپاه

نکته: گاهی واحدهای بیان طول، خود هسته گروه اسمی هستند؛ مثال:

- چو دست عشق آتش بر دلم ریخت وابسته نشاط از من به صد فرسنگ بگریخت وابسته هسته
• واحد زمان: قرن، سال، ماه، هفته، روز، شب، دقیقه، لحظه و ...

- تا هفته دگر که ببینیم دو هفته بدر صد سال عمر باید و صد سال صابری وابسته ممیز توجه: گاهی واحدهای زمان، ممیز نیستند و خود هسته گروه اسمی اند. مثال:

اگر صد قرن شاگردی کنی در مکتب گیتی وابسته هسته نیاموزی از این بی مهر درس مهربانی را

• تعداد معینی از یک چیز، حیوان، انسان:

توپ، طاقه، جفت، جین، دوجین، شانه، بیت، مصراع، دانه، قرص، تخته، باب، واحد، جلد، فقره، قطعه، نفر، رأس، قلاده، زنجیر، اصله، حلقه و ...؛ مثال:

- چند روزی تا شدم مهمان به خوان روزگار وابسته ممیز قرصه خورشید را یک قرص نان پنداشتم وابسته ممیز هسته
• مقدار معینی از چیزی: ساغر، سبو، قدح، پیاله، قطره، جرعه، جام و ...

- یک چشم پر خمار به از صد قدح شراب وابسته ممیز هسته یک چهره شکفته به از صد چمن گل است وابسته ممیز هسته

• وسایل و لوازم: دستگاه، فروند و ...

- چند فروند کشتی وابسته ممیز هسته چهار دستگاه کامپیوتر وابسته ممیز هسته

• برای بسیاری از اشیا: تا

چند تا کتاب وابسته ممیز هسته دو تا نوشیدنی وابسته ممیز هسته سه تا مغازه وابسته ممیز هسته
چند نکته تکمیلی:

(۱) گاهی «ممیز» به همراه وابسته خود، بعد از «هسته» قرار می گیرد. در این صورت اگر اسمی بعد از «ممیز» بیاید، مضاف‌الیه خواهد بود؛ مثال:

- چون دل «قاسم» ز انتظار تو خون شد وابسته طاقت یک ساعت انتظار ندارم وابسته و وابسته مضافیه
- تو خود لب تشنه یک جرعه آب و بارها از سر وابسته و وابسته مضافیه جهان را اشک خون بگذشت خون آلوده از سرها
- ای یادگار یک چمن گل، در این چمن وابسته و وابسته مضافیه از پیش بلبان تمنا چه می روی

- شور صد زنجیر فیل مست می آید به گوش وابسته و وابسته مضافیه هر کجا مجنون ما زنجیر در پا بگذرد

(۲) گاهی کلماتی که در اصل واحد شمارش نیستند به همراه صفت شمارشی و اسم بعد از خود، بدون نقش‌نمای اضافه به کار می‌روند و ممیز واقع می‌شوند؛ کلماتی مانند: «جهان، عالم، دنیا، بغل، آسمان، چمن و ...» مثال:

- از نوایی می توان یک شهر دل در خون نشانند وابسته ممیز هسته یک چمن گل از نسیمی سینه خستن می توان وابسته ممیز هسته

- یک جهان دل بین، که از گیسوی او آویخته وابسته ممیز هسته یک چمن گل بین، که در پیراهنی افتاده است وابسته ممیز هسته

- گرفتار رویش پریشان مویش وابسته ممیز هسته چه یک دشت مجنون چه یک شهر لیلی وابسته ممیز هسته
(ب) مضاف الیه مضاف الیه:

اسم یا هر کلمه‌ای در حکم اسم است که پس از مضاف‌الیه می‌آید و به آن مربوط می‌شود و به یکی از صورت‌های زیر کاربرد دارد:

(۱) اسم + - + اسم + - + اسم:

دیدگاه مردم ایران سابقه اختراع خط
 - شرح فراق یار نهایت پذیر نیست دل را از آن شمایل موزون گریز نیست

(۲) اسم + - + اسم + ضمیر جدا یا ضمیر اشاره یا ضمیر مشترک:

سرگذشت خانواده من شرح ماجرای آن نوشتن خاطرات خود
 - تا بود زلف تو اسباب پریشانی ما رو به سامان نهد بی سر و سامانی ما
 - غلام دولت آنم که پای بند یکی است به جانبی متعلق شد از هزار برست
 - یک شب خواهم به کام دل شرح دهم با زلف تو احوال پریشانی خویش

(۳) اسم + - + اسم + ضمیر:

قصه عینکم تصدیق فرزندش دیوار اتاقمان
 - ای مرع دلم فاخته سرو بلندت زلف تو کمند و دل من صید کمندت

(۴) اسم + - + ضمیر + ضمیر:

زادگاه خودش وظایف خودتان بیچارگی خودمان
 - تا چند به بازوی خودت پست شوی بشتاب که از فنای خود هست شوی

(۵) اسم + - + اسم + صفت جانشین اسم:

اوج هنر خواننده شنیدن صدای مظلوم قدرت قلم نویسنده
 - دانا و میل صحبت نادان چه ممکن است موج گهر به خاک نیامیزد آب را
 - بر صفحه جان و دل هر ذره ز مصنوع ثبت است نظر کن رقم وحدت صانع

(۶) اسم + - + صفت جانشین اسم + - + اسم:

مهارت راننده قطار همت دانای شهر همت پیر طریقت اگرش همراه است
 - سالک راه به منزل برسد آخر کار دل دانای شهر ما به کفری بس تسلی شد
 - که باور داشت هرگز کان تزلزل می‌کند کاری

نکته (۱): گاهی پس از مضاف‌الیه مضاف‌الیه یک یا چند اسم یا ضمیر می‌آید که آنها نیز «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» خواهند بود؛ مثال:

مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها هس م م م م

- در شرح فراق چه نویسم که نگنجد شرح غم هجران تو در هیچ کتابی

- شور غم عشقش چنین حیف است پنهان داشتن در گوش نی رمزی بگو تا برکشد آواز را

نکته (۲): گاهی در شیوه بلاغی کلام به دلیل کاربرد «را» فک اضافه، برای یافتن «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» لازم است، ترکیب یا گروه اسمی را به زبان معیار بازگردانی کنیم؛ مثال:

- اهل وحدت را نظر بر اختلاف جامه نیست در گلستان بلبل و در انجمن پروانه‌اند

اهل وحدت را نظر ← نظر اهل وحدت

- دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده ← داغ عشقی بر جبین دل من نه...

(ج) صفت مضاف‌الیه:

در مورد مضاف‌الیه توضیح می‌دهد و به یکی از صورت‌های زیر می‌آید:

(۱) اسم + نقش‌نمای - + صفت پیشین + اسم:

یادآوری: صفت‌های پیشین عبارتند از: اشاره، پرسشی، مبهم، شمارشی اصلی و ترتیبی (۱)، تعجبی، عالی؛ مثال:

سبک همین نویسنده خواندن کدام کتاب؟ تلاش هر انسان

- چون کند نازش کمان دلبری را چاشنی قلب صد خیل از صدای آن کمان برهم زند

- پنبه در گوش از صدای خنده گل می‌نهد گوش هر کس آشنا شد با صدای پای تو

توجه: اگر صفت‌های پیشین، قبل از هسته قرار بگیرند، وابسته وابسته محسوب نمی‌شوند.

نخستین سفر من زیباترین نواحی عالم

- خدنگ عشق به هر قلب خسته‌ای که نشسته نهاد سنگ بنالد ز ناله‌های حزینش

(۲) اسم + نقش‌نمای - + اسم + نقش‌نمای - + صفت پسین:

یادآوری: صفت‌های پسین عبارتند از: بیانی (مطلق، فاعلی، مفعولی، نسبی، لیاقت)، شمارشی ترتیبی نوع دوم (اول،

نخست، دوم ...) و - در مواردی - صفت مبهم «دیگر»:

دل دهات دورافتاده دل یخچالی بزرگ ساکنان شهرهای پرجمعیت

کسب مقام چهارم ثبت رتبه نخست مرز عالم دیگر

- آن پریشانی شب‌های دراز و غم دل همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

- ای مرزبان کشور پنجم که درگهت هفتم سپهر ما نه که هشتم جنان ماست

■ چند نکته:

یک) در شیوهٔ عادی ترکیب‌ها، اگر صفت‌های پسین، قبل از مضاف‌الیه قرار بگیرند، صفت مضاف‌الیه یا وابسته وابسته محسوب نمی‌شوند؛ مثال:

کلاس سوم دبیرستان
هس وابسته (۱) وابسته (۲)

حکمای بزرگ اسلام
هس وابسته (۱) وابسته (۲)

سواحل شرقی مدیترانه
هس وابسته (۱) وابسته (۲)

روشن است از نور رویش دیدهٔ بینای ما
هس وابسته (۱) وابسته (۲)

خلوت میخانهٔ عشق است دایم جای ما

دو) در شیوهٔ بلاغی کلام (در ترکیب‌های وصفی مقلوب) صفت پسین که قبل از مضاف‌الیه و بعد از هسته قرار می‌گیرند، می‌توانند صفت مضاف‌الیه و وابسته وابسته محسوب شوند.

ارادهٔ شجاع مردان ← ارادهٔ مردان شجاع
هسته ص م

پند سیاه بخت فرزند ← پند فرزند سیاه بخت
ه ص م

فریب آزاده مردم را از خود بتی نسازم ← برای فریب مردم آزاده ...
ه ص م

خواجهٔ چارم بلاد، خسرو هفتم زمین
ه ص م

خواجهٔ چارم بلاد ← خواجهٔ بلاد چارم
ه ص م

شکستم سرش چون تن زنده پیل
ه ص م

تن زنده پیل ← تن پیل زنده (بزرگ)

نسرین بر گلگون قبا از جلوه جانم سوخته
ه ص م

سودای مشکین طره ← سودای طرهٔ مشکین
ه ص م

ساربانایک نظر در روی آن زیبا نگار
ه ص م

روی آن زیبانگار ← روی آن نگار زیبا

چو بخشایش پاک یزدان بود
ه ص م

بخشایش پاک یزدان ← بخشایش یزدان پاک

بدان گاه سوگند پرمایه شاه
ه ص م

سوگند پرمایه شاه ← سوگند شاه پرمایه

سه) گاهی صفت‌های پیشین و پسین با هم در یک گروه اسمی به‌عنوان وابسته وابسته (صفت مضاف‌الیه) به‌کار می‌روند؛ مثال:

قلب آن کویر بی‌فریاد / ناله‌های آن امام راستین / آغوش آن مادر مهربان
ه ص م

چند از این خامان، دلاجویی علاج سوز عشق
ه ص م

در طریق عشق، سستی، سنگ راه سالک است
ه ص م

چهار) گاهی یک یا چند مضاف‌الیه و صفت مضاف‌الیه در یک گروه اسمی آورده می‌شود؛ مثال:

چارهٔ این آتش سوزان بجو از سوخته
ه ص م

ساحل این بحر خونین، دل به دریا کردن است
ه ص م

- میان آن دو کوه سبز و سفید
 - اعتصاب کارگران فقیر و ماهیگیر و کشتی‌ساز ایتالیا
 - شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
 - ای من غلام همت آن رند پاکباز
 کوه در و داغ عشق به مردانگی کشید
 گاهی بعد از مضاف‌الیه به جای نقش‌نمای اضافه (-)، «ی» نکره می‌آید و کلمه بعد از آن، صفت مضاف‌الیه است:

دیدن مناظری زیبا / تدارک سفری طولانی
 - چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
 که دل به دست کمان ابرویی است کافرکیش
 شش) گاهی در شیوه بلاغی کلام به دلیل کاربرد «را»ی نشانه فک اضافه، برای یافتن «صفت مضاف‌الیه» لازم است، ترکیب یا گروه اسمی را به زبان معیار امروز بازگردانی کنیم.
 - هرچه هر کس را بود در دل، مصور می‌کند
 این چنین نقاش آتش دست در عالم کجاست؟
 «هر کس را بود در دل» ← در دل هر کس بود
 (د) صفت صفت: نوعی صفت بیانی است که صفت بیانی پیش از خود را بیشتر معرفی می‌کند و به همراه آن، یک‌جا وابسته هسته می‌شود؛

لباس زرد لیمویی

نگین آبی فیروزه‌ای

الگوی این نوع از وابسته‌های وابسته چنین است:

اسم (هسته) + - + صفت بیانی + - + صفت بیانی

پارچه سبز فسفری

انگور سرخ یاقوتی

نکته (۱): گاهی «صفت صفت» علاوه بر رنگ‌ها در مواردی دیگر نیز کاربرد دارد:

خیابان فرعی سوم

زبان ترکی قشقایی

گویش لری بختیاری

نکته (۲): آمدن دو یا چند صفت بیانی به دنبال هم پس از هسته، الزاماً نشان‌دهنده «صفت صفت» و «وابسته وابسته» نخواهد بود.

مردم زحمت‌کش رنج‌کشیده
 هس (وابسته ۱) (وابسته ۲)

مثال: کودک نازپرورده زبان‌نفهم
 هس (وابسته ۱) (وابسته ۲)

کشورهای عقب‌مانده محروم
 هس (وابسته ۱) (وابسته ۲)

افراد باسواد کارآزموده
 هس (وابسته ۱) (وابسته ۲)

قیماغ (سرشیر) و عسل بیار و نان نازک

ای یار لطیف دلستان نازک
 هس (وابسته ۱) (وابسته ۲) (وابسته ۳)

(و) قید صفت: کلمه‌ای است که به صورت تنوین‌دار یا بدون تنوین می‌آید و درباره اندازه و درجه صفت پس از خود توضیح می‌دهد؛ مثال:

درس خوان
 مردم فوق العاده بی رحم / افراد نسبتاً باهوش
 دوستان بسیار دلسوز / دانش آموز تقریباً

نکته «۱»: گاهی پس از اسم (هسته) به جای نقش‌نمای اضافه، «ی» نکره می‌آید؛

فضایی بسیار پرالتهاب

نکته «۲»: گاهی در پاره‌ای از عبارات، کلمه‌ای که به‌عنوان «قید» به کار می‌رود «وابسته وابسته» محسوب نمی‌شود و درباره جزئی دیگر از جمله توضیح می‌دهد:

رضا بسیار سریع خود را به ما رساند. / حرکت قطار خیلی آهسته بود.
 نهاد قید قید مسند قید

کاربرد «واو» عطف و ربط

(الف) «و» ربط: پیونددهنده دو جمله هم‌پایه است و غالباً بعد از فعل جمله اول می‌آید؛ مثال:

- سری به ساوه زدم و درباره دزفول پرس‌وجو کردم. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی‌های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و عاقبت از بانک ملی سر درآوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم.
- گهی در باغ‌ها بخرام و خوبان را تماشا کن / گهی در راغ‌ها بنشین و با آزادگان می‌خور
- جاوید باش و پشت‌قوی باش و تندرست / تو شادخوار و ما رهیان از تو شادخوار
- خور و پوش و بخشای و راحت رسان / نگه می‌چه داری ز بهر کسان

(ب) «و» عطف: پیونددهنده دو یا چند کلمه هم‌نقش است و واژه بعد از آن، معطوف نامیده می‌شود؛ مثال:

- در میان آنان فقط من بودم که دودل و سرگردان و سر در گریبان بودم.
- فارغ از خوف و غم و وسواس باش / پخته مثل سنگ شو الماس باش
- اگر رفیق شفیقی درست‌پیمان باش / حریف خانه و گرمابه و گلستان باش
- آمد گه طوف و گشت بخرام به سوی دشت / چون دور بقا گذشت بگذر ز ره عتاب
- بگذر ز مال و منصب اگر یار بایدت / زیرا که سد راه وصال است مال و جاه

نکته (۱): گاهی به دلیل حذف فعل از جمله یا به دلیل جابه‌جایی ارکان جمله (به شیوه بلاغی) تشخیص «و» ربط و

عطف به دقت بیشتری نیاز دارد:

چند مثال:

- منم اسیر و پریشان ز یار خود محروم / غریب شهر کسان و ز دیار خود محروم

- ای شاد ز تو خلق و تو از دولت خود شاد
 - مَلک آباد و ملک شاد و خلائق آزاد
 - دولت و شاهي بدو نازد و زو باشد همی
 - یمین دولت و دولت بدو گرفته کمال
 - و گر بتابی زلف و دلسم بتابد روی
 - شاد از فغان من دل صیاد و من بدین

- دل و جانم به تو مشغول و نظر در چپ و راست
 - شادست به تو دولت و شادی (شاد هستی) تو به دولت

همواره چنین خواهیم و همواره چنین باد

نکته (۲): در برخی موارد، حرف «و» به عنوان میان‌وند، جزئی از یک واژه محسوب می‌شود و در این صورت «و» عطف یا ربط به حساب نمی‌آید؛ مثال:

- در آن هنگام که بهار حیات علمی‌اش فرا رسیده بود، گیر و دار شهر را رها کرد.
 - گر برون از برقع آن زلف پریشان آمدی
 - کارهای بی‌سر و سامان به سامان آمدی
 - تا کی میان انجمن افشای سرّ عشق
 - این گفت و گو به گوشه کاشانه خوشتر است
 - بازش ز پیچ و تاب چه آشوب در سر است
 - در تاب رفت زلف تو سرها به باد رفت

نکته (۳): گاهی «واو» در معنای حرف اضافه «با» به کار می‌رود و کلمه بعد از آن متمم به حساب می‌آید که به آن «واو» معیت می‌گویند؛ مثل:

- روز دیوان جزا دست من و دامن تو
 - سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
 - بعد از این روی من و آینه وصف جمال
 - تا بگویی دل سعدی به چه جرم آزردم
 - که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست
 - که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

نقش‌های تبعی

الف) معطوف: واژه یا واژه‌هایی است که بعد از حرف عطف «و» می‌آید و با کلمه قبل از «و» دارای نقش دستوری یکسانی است؛ مثال:

- سعدی شیرازی در دو عرصه شعر و نثر استاد مسلم است.
 - تا عشق و رندی است کیشم، یکسان بود نوش و نیشم
 - من دشمن جان خویشم، گر او بود دشمن من
 - گر یار با جوانان خواهد نشست و رندان
 - ما نیز توبه کردیم از زاهدی و پیری

نکته «۱»: برای تشخیص نقش معطوف باید به تفاوت «واو» عطف و «واو» ربط توجه کنیم؛ زیرا «واو» عطف، پیونددهنده دو کلمه هم‌نقش و «واو» ربط، رابط بین دو جمله هم‌پایه است؛ مثال حرف ربط «واو»:

- سعدی شیرازی از مفاخر ایران است و در عرصه ادبیات، شهرت جهانی دارد.
حرف ربط

نکته «۲»: گاهی در عبارتهای شعر و نثر قدیم، با توجه به شیوه بلاغی کلام و حذف فعل از جمله‌ها، تشخیص «واو» عطف و ربط، نیاز به دقت بیشتری دارد؛ مثلاً در ابیات زیر «واو» ربط به کار رفته است اما در نگاه اول حرف «عطف»، تداعی می‌شود:

- دو ابروی تو کمان و دو گیسوی تو کمند کمان غالیه رنگ و کمند غالیه بار

- آید وصال و هجر غم‌انگیز بگذرد ساقی بیار باده که این نیز بگذرد

- آمد بر من نگار خوی (عرق) کرده ز می او ز آتش می گرم و من از صحبت وی

- گلنار چو مریخ و گل زرد چو ماه شمشاد چو زنگار و می لعل چو زنگ

ب) بدل: اسم یا گروه اسمی است که معادل یا جانشین گروه اسمی پیش از خود به‌شمار می‌آید یا درباره آن توضیح می‌دهد و تابع نقش دستوری آن می‌باشد؛ مثال:

- مردم در هر دوره‌ای، سعدی، فرمانروای مسلم سخن فارسی را ستوده‌اند.
بدل از سعدی

- پایتخت ایران، تهران اخیراً آلوده شده است.
بدل از پایتخت ایران

- سیمرغ در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.
بدل

- تو بت چرا به معلم روی که بتگر چین به چین زلف تو آید به بتگری آموخت
بدل از تو

نکته «۱»: بدل به صورت «اسم»، «گروه اسمی»، «ضمیر» و ... به کار می‌رود؛ مثال:

- اگر تو سرو خرامان ز پای نشینی چه فتنه‌ها که بخیزد میان اهل نشست
بدل از تو

- در گوشه دلتنگی ما گوشه‌نشینان از جبهه واکرده صحرا خبری نیست
بدل

- او را خود التفات نبودش به صید من من خویشتن اسیر کمند نظر شدم

- تو شاه نکورویان، من شاه سخن‌گویان تو خود به نکورویی، من خود به سخندانی

- در دیده ما فقر و هنر هر دو یکی است در ملک ما شاه و گدا هر دو یکی است

- گر این روش که تو طاووس می‌کنی رفتار نه برج من که همه عالم آشیان داری

نکته «۲»: گاهی بین «بدل» و کلمه‌ای که «بدل» معادل یا تابع نقش دستوری آن است، فاصله ایجاد می‌شود؛ مثال:

- طالبان و سالکان در راه تو جمله همچون چاکرند و شاه تو

جمله = همه: بدل از طالبان و سالکان

- آسمان است و زمین هر دو بزرگ آیت حق

هر دو: بدل از آسمان و زمین

- عیب «خواجو» نتوان کرد که در مجلس ما

همه: بدل از «صوفیان»

نکته «۳»: بدل، باید با اسم یا گروه اسمی پیش از خود، دارای نقش یکسان باشد، بنابراین گاهی برای تشخیص

آن، دقت بیشتری لازم است؛ مثال:

- باغ فردوس میاری که ما رندان را

سر آن نیست که در دامن حور آویزیم

ما: متمم - رندان: بدل از متمم

- ما رندان را حلقه به گوش آمده‌ایم

ناخورده شراب در خروش آمده‌ایم

ما: نهاد - رندان: متمم یا مضاف‌الیه (ما برای رندان، حلقه به گوش هستیم یا ما حلقه به گوش رندان هستیم)

- ما گدایان شرف از خاک درت یافته‌ایم

آستانت نفروشیم به تخت شاهی

ما: نهاد - گدایان: بدل از نهاد

- حریفی با تمسخر گفت: زاری شهریارا بس

که می‌گیرند در شهر و دیار ما گدایان را

ما: مضاف‌الیه - گدایان: مفعول

ج) تکرار: آن است که واژه‌ای دو یا چند بار در یک نقش دستوری، تکرار شود که غالباً در بار دوم یا چندم، فعل

جمله حذف می‌شود؛ مثال:

- ما زهره و خورشید به یک جای ندیدیم

خورشید رخ و زهره بناگوش، تویی، تو

تکرار نهاد

- عاشقم عاشق و پروا ز رقیبانم نیست

آتشم آتش و پروا ز مغیلانم نیست

تکرار مسند

تکرار مسند

توجه: اگر واژگان تکراری، نقش یکسان نداشته باشند، نقش تبعی «تکرار» محسوب نمی‌شوند؛ مثال:

- واعظ امروز به هر ناخوش و خوش، خوشدل باش

کانچه ناخوش بود امروز، بود فردا خوش

مسند

مسند

متمم

متمم

ویژگی‌های فعل

زمان افعال

انواع ماضی (گذشته)

۱. ماضی ساده: بن ماضی + شناسه‌های ماضی: - م، ی، ۰، یم، ید، - ند: رفتیم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند

نکته: در گذشته، گاهی فعل ماضی ساده با پیشوند «ب» به کار می‌رفته است؛ مثال:

عنان را بپیچید گرد آفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

۲. ماضی استمراری: می + ماضی ساده: می‌نوشتم، می‌نوشتی، می‌نوشت ...

نکته: در گذشته به صورت‌های «همی گفتندی»، «می‌رفتمی»، و «دیدندی» نیز کاربرد داشته است.

۳. ماضی نقلی: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند: اندیشیده‌ام، اندیشیده‌ای، اندیشیده‌اید ...

نکته ۱: در ماضی نقلی گاهی سوم شخص مفرد، بدون فعل کمکی «است» به کار می‌رود:

کرده ناهید از غمش توبیخ خوانده تاریخ هیبتش مریخ

نکته ۲: در گذشته، گاهی فعل کمکی ماضی نقلی به صورت «-ستم، -ستی ...» به کار می‌رفته است:

شنیدستی آن داستان مهان که در پیش بودند شاه جهان

۴. ماضی بعید: صفت مفعولی + صرف فعل کمکی مصدر «بودن»: شناخته بودم، شناخته بودی ...

۵. ماضی التزامی: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد/ باشیم، باشید، باشند: خورده باشم، خورده باشی، خورده باشد...

۶. ماضی مستمر: صرف فعل کمکی «داشتم، داشتی، ...» + ماضی استمراری: داشتم می‌آمدم، داشتی می‌آمدی ...

• انواع مضارع (حال)

۱. مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه (-م، ی، -د ...): می‌نشینم، می‌نشینی، ...

نکته ۱: فعل‌های «است، هست، نیست، دارد» با اینکه بدون «می» به کار می‌روند، مضارع اخباری محسوب می‌شوند.

نکته ۲: گاهی مضارع اخباری با «همی» به کار می‌رفته است؛ مثال:

- همی‌گویم و گفته‌ام بارها بود کیش من مهر دلدارها

نکته ۳: در پاره‌ای از افعال که به «یدن» ختم می‌شوند صیغه سوم شخص مفرد ماضی استمراری با دوم شخص جمع مضارع اخباری یکسان است؛ مانند سنجدیدن، کشیدن، پریدن، دويدن، لنگیدن و ...

نکته ۴: گاهی مضارع اخباری بدون «می» می‌آید؛ مثل:

- همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

نکته ۵: گاهی مضارع اخباری با «ب» می‌آید؛ مثل

- همه غیبی تو بدان، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمّی تو فزایی

۲. مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه: بشنوم، بشنوی، بشنود ...

نکته: گاهی فعل مضارع بدون پیشوند «می» یا «ب» به کار می‌رود؛ در این صورت از روی معنای فعل، به زمان دقیق

آن پی می‌بریم؛ مثال:

- ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

(نمی‌گوییم، ...: زمان هر سه فعل، مضارع اخباری است.)

- چو بیند کسی زهر در کام خلق کی‌اش بگذرد آب نوشین به حلق (ببیند: مضارع التزامی)

۳. مضارع مستمر: صرف فعل کمکی «دارم، ... + مضارع اخباری: دارم می‌نوشم ...»

• آینده (مستقبل)

آینده یا مستقبل: صرف فعل کمکی «خواهم، ...» + بن ماضی (مصدر مرخم): خواهم آورد ...

نکته: در گذشته، گاهی «بن فعل» در زمان آینده با پیشوند «ب» همراه بوده است؛ مثال:

آن سیل که دوش تا کمر بود امشب بگذشت خواهد از دوش (= خواهد گذشت)

فعل امر

فعل امر مفرد: ب + بن مضارع: بشنو

فعل امر جمع: ب + بن مضارع + شناسه «ید»: بشنوید

نکته: در فعل امر منفی، گاهی به جای پیشوند «ن» از پیشوند «م» استفاده می‌شده است؛ مثال:

میزبانی نکند چرخ سیه کاسه منشین بیهوده بر سر الوانش (= ننشین)

معلوم / مجهول

جمله معلوم: داوران دانش‌آموزان ممتاز را برمی‌گزینند.

جمله مجهول: دانش‌آموزان برگزیده می‌شوند.

□ روش مجهول کردن جمله معلوم:

یک) نهاد را حذف می‌کنیم: ~~داوران~~ دانش‌آموزان ممتاز را برمی‌گزینند.

دو) مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم؛ در صورت وجود «را» در جمله، آن را حذف می‌کنیم: دانش‌آموزان ...

سه) فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم: دانش‌آموزان برگزیده ...

چهار) از مصدر «شدن» فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می‌سازیم: دانش‌آموزان برگزیده می‌شو...

پنج) شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم: دانش‌آموزان برگزیده می‌شوند.

نکته ۱: توجه داشته باشیم هر فعلی قابلیت مجهول شدن را ندارد؛ فقط آن دسته از افعالی که نیاز به مفعول دارند، مجهول می‌شوند؛ مانند «خریدن، فروختن، پوشیدن، شنیدن، سرودن، خوردن، نوشتن و ...». اما اگر خواستیم فعلی را که نیاز به مفعول ندارد، مجهول کنیم، ابتدا باید آن را به گذرا به مفعول تبدیل کنیم؛ سپس با روش بالا به صورت مجهول درآوریم:

معلوم: اسب دوید (فعل «دوید» نیاز به مفعول ندارد و مجهول نمی‌شود)

گذرا: اسب را دواند. مجهول: اسب داونده شد.

نکته ۲: گاهی در گذشته برای مجهول کردن، به جای فعل کمکی «شدن» از «آمدن» و «گشتن» استفاده می شده است؛ مثال:

گفته آمد به دلجویی ما می آیی (گفته شد)

این دو سه روز بار داده آید (= داده شود)

از آن پس کاو کشته گردید خوار به مال و تن او مرا نیست کار (= کشته شد)

منادا

منادا: اسمی است که مورد خطاب قرار می گیرد و معمولاً همراه حرف ندا می آید؛ مثال:

حافظا، ای خدا، یا حسین و...

حروف ندا: ای، یا، ا، آی، ایا

- حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم

- ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت و ای مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت

- آی آدمها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید/ یک نفر در آب دارد می سپارد جان.

- یا رب این کعبه مقصود تماشاگاه کیست که مگیلان طریقتش گل و نسرين من است

- ایا باد سحرگاهی، گر این شب روز می خواهی از آن خورشید خرگاهی برافکن دامن محمل

نکته (۱): گاهی حرف ندا از کلام حذف می شود؛ مثال:

- سعدی، ز کمند خوب رویان تا جان داری نمی توان جست (ای سعدی)

- حافظ، از درد او می سوز و بی درمان بساز زان که درمانی ندارد درد بی آرام دوست (ای حافظ)

نکته (۲): گاهی منادا از کلام حذف می شود و کلمه بعد از ندا نقش دستوری غیر از منادا دارد؛ مثال:

- صبرم ندیده ای که چه زورق شکسته ای است ای تخته ام سپرده به طوفان، نیامدی (ای کسی که تخته ام را...)

منادای محذوف مفعول

نکته (۲): گاهی حرف «ای» نشانه منادا نیست؛ مثال:

- سرشک غم از دیده باران چو میغ که عمرم به غفلت گذشت ای دریغ (ای دریغ: افسوس: شبه جمله)

واژگان هم آوا

اصطلاح «هم آوا» در کتاب های نونگاشت (دهم، یازدهم و دوازدهم) در مورد واژگانی به کار می رود که در تلفظ،

یکسان اما در نوشتار و معنا متفاوت هستند؛ چند نمونه:

ثواب: مزد و پاداش	قدیر: توانا	منسوب: نسبت داده شده
-------------------	-------------	----------------------

منصوب: گماشته شده	غدیر: آبگیر	صواب: درست، سزاوار
حیات: زندگی حیاط: زمین برابر خانه	صفیر: فریاد و بانگ سفیر: فرستاده و نماینده	غریب: بیگانه قریب: نزدیک
عمل: کار أمل: آرزو	عَلَم: درفش و بیرق أَلَم: درد و رنج	نغز: خوش و نیکو نقض: شکستن
غالب: پیروز قالب: پیکر	اشباح: سایه‌ها اشباه: همانندان	قاضی: داور غازی: مبارز

چند مثال در شعر:

- جهان به دست تو دادند، تا ثواب کنی
- در باغ اَمَل شاخ عبادت بنشانید
- شاهدی مستانه آمد زاهدی مستور شد
- تو تن به غزا داده که احکام قضا را

نکته (۱): کلماتی که عیناً تلفظ یکسانی نداشته باشند با وجود شباهت ظاهری، هم‌آوا محسوب نمی‌شوند؛ مانند:

«أَزَل و عَزَل - عبد و آبد - غَرَض و قَرْض - نَصَب و نَسَب - هِلَال و حَلال - نَذْر و نَظَر - قَصَه و غُصَه و ...»

نکته (۲): در نظام آموزشی سابق، واژگانی را که در نوشتار و تلفظ، یکسان و در معنا متفاوت هستند (جناس تام)، نیز هم‌آوا به حساب می‌آوردند اما طراحان کنکور سراسری سال ۱۳۹۹ چنین واژگانی را هم‌آوا به حساب نیاوردند؛ مثال: (روان: جاری / روان: روح) - (چنگ: دست و پنجه / چنگ: نوعی ساز) - (غریب: شگفت / غریب: دور از وطن) - (شانه: کتف / شانه: وسیله آرایش) و ...

گر آدمم به کوی تو چندان غریب نیست چون من در آن دیار هزاران غریب هست

نکته (۳): کلمات تک‌املایی که تنها به یک شکل نوشته می‌شوند، دارای هم‌آوا نخواهند بود؛ مانند:

وهله ← ~~وهله~~ ← انابت ← ~~عنابت~~ ← ~~مدحوش~~ ← ... و ← ~~مدحوش~~ ← ~~مدحوش~~

نوبت و دفعه توبه و پشیمانی متحیر

روابط معنایی واژگان

۱. ترادف (هم‌معنایی): دو کلمه که معادل معنایی همدیگر باشند:

«معبّر و گذرگاه - بُخل و تنگ‌چشمی - بخیل و خسیس - لئیم و فرومایه - نهاد و طبیعت - جود و کرم - حسیض و فرود - احسان و نیکی - صعب و دشوار ...»

- چون این گره‌گشایم وین راز چون نمایم دردی و سخت دردی، کاری و صعب‌کاری

- به جای جان تو نشین که هزار چون جانی محب و عاشق خود را تو کش که محبوبی

- هم از بخشش و فضل و احسان اوست
- گَر این جان‌فزا نامه نغز و نکوست
- طفل‌ها بینی با جامهٔ الوان و حریر
- راست چون نغز معانی که به نیکو صور است
- پروانهٔ پرسوخته را بیم شرر نیست
- از برق چه اندیشه بود حاصل ما را

۲. تضاد: دو کلمه که مخالف معنایی یکدیگر باشند:

«کریم و بخیل - اوج و حضيض - تنگ‌چشمی و کرم - سخاوت و بخل - قرب و بعد - صواب و خطا - مخالفت و موافقت - فنا و بقا - فانی و باقی - انجام و آغاز - وصل و فصل - فراق و وصال و ...»

- هنر را باز دانستم ز آهو
- همیدون زشت را از نغز و نیکو
- رهاند خود را از منت و ضیعی و شریف
- نجات داد هم از خجالت کریم و بخیل
- آب چشمم تا به ماهی رفت و آهم تا به ماه
- هست بر درد دل من ماه تا ماهی گواه
- بپرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن
- دلیل راه تو باشد به عز دانایی
- زان رشته کن کمند سوی اوج نیستی
- گر از حضيض هستی ات آهنگ ارتقااست

۳. تناسب: نسبت و رابطه داشتن میان دو یا چند پدیده:

- «گل و بلبل - ماه و خورشید - اسب و زین - ابر و باران و باد - زهره و ماه و مشتری و...»
- دهقان خمیر ما را از گندمی سرشته است
- کاندز بهشت روید از سنبل محبت
- هر اضطرابش آینهٔ جان عالمی است
- خورشید و ماه و انجم و افلاک من دل است
- ننگجد در ته دامان ساحل گوهر رازم
- به دریا می‌سپارم چون صدف گنجینهٔ خود را
- چو گل رفت از چمن با باغبان گفت از وفاداری
- که تا بلبل به باغ آید نگهدار آشیانش را
- شام و عراق و هند و پارس خو به نبات کرده‌اند
- خو به نبات کرده را تلخی آرزو بده

۴. تضمین (شمول معنایی): یکی از واژگان مجموعه و دیگری، زیرمجموعه یا یکی کل و دیگری جزئی از آن است؛

به عبارت دیگر از نظر معنایی یکی از واژگان دیگری را پوشش می‌دهد و شامل آن می‌شود:

«هنر و معماری - حیوان و آهو - درخت و سرو - خانواده و فرزند - گیاه و کاهو - میوه و انار - مدرسه و کلاس - پرند و بلبل و ...»

- اسب مراد تو به ره دین نمی‌رود
- ره را چه عیب مرکب تو راهوار نیست
- تو را به حاتم طایی مثل زند و خطاست
- گل شکفته که گوید به ارغوان ماند
- آن که می‌دارد دریغ از من لقای خویشتن
- از تجلی می‌تواند سنگ را یاقوت کرد
- کنند دست دعا سوی آفتاب رخت
- چنانکه سوی مه عید روزه دار انگشت

وضعیت واژگان در گذر زمان

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شدند؛ مانند: برگستوان: لباس رزم / سوفار: دهانه تیر / آزنداک: رنگین کمان / خود: کلاه جنگی / رقعہ: نامه / مخنقه: گردن‌بند / ترگ: کلاه‌خود / درای: پتک، زنگ کاروان / هیون: شتر...

- می‌درد می‌دوزد این درزی عام جامهٔ صدسالگان طفل خام (درزی: خیاط)
- نبینی که در معرض تیغ و تیر بپوشند خفتان صد تو (خفتان: لباس جنگ)

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شدند؛ مانند:

- رعنا (معنای قدیم: زن حمق و خودآرا / جدید: زیبا) - سوگند (معنای قدیم: گوگرد/ جدید: قسم)
- شوخ (قدیم: چرک/ جدید: بذله گو) - دستور (قدیم: وزیر/ جدید: فرمان و قاعده و روش)

- تماشا (معنای قدیم: گردش و قدم زدن با کسی / جدید: مشاهده کردن)

دبیری خرمند بنوشت خوب پدید آورد اندرو زشت و خوب

دبیر (معنای قدیم: نویسنده/ معنای جدید: معلم)

- با حلم تو خفیف بود، چون هوا، زمین با لطف تو کثیف بود، چون زمین، هوا

کثیف (معنای قدیم: ستبر و غلیظ/ جدید: ناپاک و آلوده)

ث) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهند؛ مانند:

«شادی، خنده، سر، دست و پا، کتاب، آسمان، باران، میز، اقیانوس، گریه...»

ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کردند و هم معنای جدید گرفتند؛ مانند:

یخچال (معنای قدیم: یخچال‌های طبیعی / جدید: نوعی لوازم خانگی)

زین (معنای قدیم: زین اسب/ جدید: زین دوچرخه و موتورسیکلت)

- ور به تیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست خصم آنم که میان من و تیغت سپر است

سپر (معنای قدیم: ابزار دفاعی در جنگ/ جدید: سپر ماشین)

- آزاد بنده‌ای که بود در رکاب تو خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی

رکاب (معنای قدیم: حلقه فلزی دو طرف زین اسب/ جدید: رکاب دوچرخه، موتور سیکلت و خودرو)

توجه: در گروه «ت» هر دو معنای قدیم و جدید امروزه کاربرد دارد؛ اما در گروه «ب» فقط معنای جدید امروزه در زبان به کار می‌رود.

کلمات دو تلفظی

برخی واژه‌ها در فارسی معیار و رایج به دو شکل دوهجایی (بخشی) یا سه هجایی (بخشی) تلفظ می‌شوند؛ مانند: مهربان که به صورت «مِهْر/بان» و «مِه /رَ /بان» تلفظ می‌شود. البته تلفظ سه هجایی کاربرد بیشتری دارد. چند مثال دیگر: باغبان، پادشاه، یادگار، آموزگار، ساختمان، سازمان، مستمند، استوار، دودمان و ... مثال در شعر:

- ما را سری است با تو که گر خلق روزگار
(رو / ز / گار - روز / گار)
دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم
- ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد وقت است که بازآیی
(پا / د / شه - پاد / شه)

کاربرد معنایی پسوند «ک»

- 1) تصغیر (کوچکی و کمی و تقلیل): خورجینک، درمک، دمک، اتاقک ...
- همدم جام می ار باشی دمی حاصل عمر عزیز است آن دمک
- 2) شباهت: عروسک، لواشک، شاخک، کرمک ...
- ای عروسک‌ساز و خرسک‌باز، بس کاین طفل را
موسم مکتب رسید نوبت تسخر گذشت
- 3) ترحم و دلسوزی: دخترک، طفلک ...
- بیندیش از آن طفلک بی پدر وز آه دل دردمندش حذر
- 4) تحبیب و تعظیم و دوست داشتن: حسنک، مامک، بابک ...
- پس از گریه مرد پراگنده‌روز بخندید کای مامک دل فروز
- 5) تحقیر: مردک، زنک ...
- خود را ز سخنوران شماری مردک! تو کدام شعر داری؟

پسوند «وشی»

پسوند «وش» به معنای «شباهت و مثل و مانند و نظیر» به کار می‌رود؛ مثل: خواجه‌وش، مهوش، تلخوش، پریش

...

-هامون‌گذار کوه‌وش دل بر تحمل کرده خوش

-بنده را خواجه‌وش همی‌یابم خواجه را بنده‌وار می‌بینم

واژه‌های ممال

مُمال در لغت به معنی «تغییر یافته» است و در اصطلاح به کلماتی که در آنها مصوّت بلند «ا» بدون تغییر معنا به «ی» تبدیل شود، گویند؛ مثال: رکیب (رکاب) - سلیح (سلاح) - اسلیم (اسلام) - حجیب (حجاب) - جهیز (جهاز) - هلیم (هلام) - خضیب (خضاب) - کتیب (کتاب) ...

- سرو ز رشک قدت مانده فرو پا به گل ماه ز شرم رخت گشته نهان در حجیب

- تا پا در رکاب لطافت نهاده‌ای اشکم کدام روز که پا در رکیب نیست

دو حرف اضافه برای یک متمم

در تاریخ گذشتهٔ زبان فارسی، گاهی یک متمم همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند:

- به رستم بر آنگه ببارید تیر تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

- به باغ اندرون دخمه‌ای ساختند سرش را به ابر اندر افراختند

- به شهر اندرون هر که برنا بُدند چو پیران که در جنگ دانا بدند

تغییر شکل نوشتاری کلمات

شکل نوشتاری برخی کلمات در گذر زمان تغییر کرده است؛ مانند واژه‌های «سفید» و «اسب» که در گذشته به شکل «سپید» و «اسپ» نوشته و تلفظ می‌شده است.

چند مثال دیگر:

فیل (پیل) - کمندافکن (کمندافگن) - فارسی (پارسی) - لشکر (لشگر) - گوسفند (گوسپند) ...

- کمان را بمالید دستان سام برانگیخت اسپ و برآورد نام

مفاهیم و کاربردهای نشانه «ان»

الف) نشانه جمع: مردان، نیاکان، شاهان، پرندگان، دانایان، دانشجویان، گذشتگان، مژگان و ...

- دوستداران دوست‌کامند و حریفان بادب

- بر دعای خیر روح رفتگان را شاد کن

- پیشکاران نیکنام و صف‌نشینان نیک‌خواه

- خاکساران را نباشد جز گدایی پیشه‌ای

توجه: واژه‌های که به مصوت‌های «ا، و، ه = -» ختم می‌شوند، هنگام جمع بسته شدن با «ان» با یکی از صامت‌های «ک، گ، ی و ...» همراه خواهند شد؛ مثال:

نیا + ک + ان ← نیاکان / دانشجو + ی + ان ← دانشجویان / خدا + ی + ان ← خدایان / بنده + گ + ان ←

بندگان

- ز کشور خدایان و شهزادگان نظر پیش کردی به افتادگان

ب) نشانه زمان: بهاران، پاییزان، بامدادان، صبحگاهان، شامگاهان، سپیده‌دمان و ...

- فغان که در دل چون آه‌نش اثر نکند

- کنون عمرم به پاییزان رسیدست

- سرشک نیمه شب و آه صبحگاهانم

توجه: پسوند «ان» در واژگانی مانند «روزگاران، شبان، روزان» نشانه زمان نیست و علامت جمع محسوب می‌شود.

پ) نشانه مکان یا محل: دیلمان، خاوران، گیلان، باختران، سپاهان، کندوان، چناران و ...

- شکرنامی که شکر ریزد او بود

- سلیمان‌وار در زیر نگینش

- خواست تا گیلان بگیرد سر به سر

- حکم به یورش چو روز روشن فرمود

توجه: گاهی پسوند «ان» در کلماتی مانند «چناران، سپاهان، گیلان = دلیران»، نشانه جمع است.

- تا هست جای بلبل تا هست جای قمری

- سپاهان بلخی ز بالای زیـن

ت) نشانه نسبت: کاویان، بابکان، جانان و ...

- اردشیر بابکان آمد ز ساسان یادگار

- بوستان مانند لشکرگاه افریدون شود

- باز از شراب دوشین در سر خمار دارم

- بود ساسان از نژاد بهمن اسفندیار (منسوب به بابک)

- شاخ گل همچون درفش کاویان گردد همی (منسوب به کاوه)

- وز باغ وصل جانان گل در کنار دارم (منسوب به جان)

ث) نشانهٔ صفت فاعلی: وزان (وزنده)، خروشان، گذران، خندان، دوان، خرامان، جوشان، روان (رونده)، خواهان و

...

- نسیم جنت وزان ز کویش شراب تسنیم روان ز بویش

- آبها آینهٔ سرو خرامان تواند بادها مشاطهٔ زلف پریشان تواند

- زمین گشت روشن تر از آسمان جهانی خروشان و آتش دمان

ج) نشانهٔ شباهت یا همانندی: کوهان و ...

- شکم از فریبهی مانند کوهان به نرمی هفت اندامش چو سوهان

توجه: گاهی پسوند «ان» در «کوهان» نشانهٔ جمع است؛ مثال:

- که چون کرکس به کوهان برگذشتی بیابان را چو نامه درنوشتی (کوهها)

ح) نشانهٔ قید: شادان، کفزان، قدمزان، پای کوبان، رقص کنان، گریه کنان و ...

- سوی ما کز غم او مرغ خزانی بودیم همچو گل جلوه کنان، خنده زنان آمد باز

- زاهد از حلقهٔ ما چون دگران برخیزد کفزان جامه دران رقص کنان برخیزد

- من گریه کنان نشسته غمگین تو خنده زنان گذشته شادان

آرایه های

ادبی

تشبیه و پایه های (ارکان) آن

تشبیه: ادعای همانندی میان دو یا چند چیز است.

پایه های تشبیه: ادات تشبیه، مشبّه به، مشبّه و وجه شبه ارکان یا پایه های تشبیه هستند.

الف. ادات تشبیه

* واژه ای که نشان دهنده پیوند شباهت است؛ این واژه می تواند حرف، فعل و ... باشد.

ب. مشبّه به

* چیزی یا کسی که «مشبّه» به آن مانند می شود و در تشبیهات معمولی بلافاصله پس از ادات ذکر می شود.

ج. مشبّه

* چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم.

د. وجه شبه

* ویژگی یا ویژگی های مشترک میان مشبّه و مشبّه به است.

مثال: دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنرنمای

پایه های تشبیه: ادات تشبیه: چو / مشبّه به: طبله (صندوقچه) عطار / مشبّه: دانا / وجه شبه: خاموش و هنرنمای بودن

گونه های تشبیه بلیغ

تشبیه بلیغ تنها ذکر طرفین (مشبّه و مشبّه به) است؛ بنابراین دو حالت برای آن قابل تصور است:

الف. تشبیه بلیغ اسنادی (غیر اضافی)

تشبیهی است که در آن مشبّه و مشبّه به با فعل اسنادی به هم اسناد داده می شوند.

به عبارت دیگر، طرفین تشبیه (مشبّه و مشبّه به) بدون همراهی با «نقش نما»، «وجه شبه» و «ادات تشبیه» به هم مانند می شوند.

مثال: علم نور است معادل ← علم همانند نور است

مشبّه مشبّه به فعل اسنادی

دانش گنج است معادل ← دانش همانند گنج سودمند است

مشبّه مشبّه به فعل اسنادی

ب. تشبیه بلیغ اضافی (اضافه تشبیهی)

تشبیهی است که در آن، یکی از طرفین تشبیه به دیگری اضافه می شود؛ به عبارت دیگر، یک ترکیب اضافی است (مضاف و مضاف الیه)

که در آن، یکی از دو حالت زیر پدید می آید که حالت اول بسیار رایج و معمول است:

یک) کلمهٔ اول: مشبه به و کلمهٔ دوم، مشبه است:

مثال: گنجِ دانش ← معادل ← دانش همانند گنج (سودمند) است.

(مشبه به) (مشبه)

کمانِ ابرو ← معادل ← ابرو همچون کمان (خمیده) است.

مشبه به مشبه

چند مثال دیگر: چشمهٔ خورشید - بار غم - سیلاب اشک - مس وجود - طوفان حوادث - باران رحمت - پردهٔ زلف - صبح امید - چراغ عمر...

دو) کلمهٔ اول، مشبه و کلمهٔ دوم، مشبه به است؛ مثال:

لبِ لعل ← معادل ← لب یار همچون لعل (سرخ و زیبا) است.

مشبه مشبه به

قدِ سرو ← معادل ← قد او همانند سرو (بلند و زیبا) است.

نکته (۱) گاهی تشبیه به صورت **مرجح** یا **تفضیل** به کار می‌رود؛ یعنی گوینده، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، مشبه را به مشبه به تشبیه می‌کند و به طور ضمنی، مشبه را بر مشبه به ترجیح می‌دهد. چند مثال:

* ای که زلف سیهت بر گل روی آشفته است ز آتش روی تو آب گل سوری رفته است (ترجیح چهرهٔ یار بر گل سوری)

* سرو را مانی و لیکن سرو را رفتار نه ماه را مانی و لیکن ماه را گفتار نیست (ترجیح یار بر سرو و ماه)

* به سرو رسیده است و لیکن به حقیقت از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن (ترجیح یار بر سرو)

* رنگ از عارض گلگون تو گیرد لاله بوی از طرهٔ مشکین تو دارد عنبر (ترجیح عارض یار بر گل و ترجیح گیسوی او بر عنبر)

* ای از لعل لب تو چاشنی قند و شکر وی ز نور رخ تو روشنی شمس و قمر (ترجیح لب یار بر قند و شکر و رخسار او بر شمس و قمر)

نکته (۲) گاهی تشبیه به کار رفته در ابیات یا عبارات کاملاً واضح نیست، و برای فهم آن باید توجه و دقت بیشتری نمود. مثال:

* دل ندانم به خدنگ که به خون خفت ولی این قدر هست که مژگان تو خون‌آلود است (تشبیه مژگان به تیر خدنگ)

* مژگان تو خنجر به رخ ماه کشیده ابروت زده بر سر خورشید کمان را (تشبیه مژگان یار به خنجر و ابروی او به کمان)

* اگر کساد شکر بایدت دهن بگشای ورت خجالت سرو آرزو کند بخرام (تشبیه سخنان یار به شکر قامت او به سرو)

* خون گریه کند غنچه به دامن گلستان هر که که به یاد لب خندان تو افتد (تشبیه دهان خندان معشوق به غنچه)

* آتش چگونه دست و گریبان شود به خار عشق ستیزه‌خو چنانم گرفته است (تشبیه عشق به آتش)

* دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت ولی اجل به ره عمر رهزن امل است (تشبیه اجل به راهزن)

«استعاره»

استعاره، به کار بردن کلمه در غیر معنای اصلی و حقیقی آن است به شرطی که قرینه (نشانه‌ای) در کلام یا عبارت باشد که ذهن را از معنی حقیقی و اصلی کلمه منصرف و متوجه معنی مجازی یا استعاری آن نماید؛ همچنین بین معنی اصلی و غیر اصلی کلمه پیوند یا رابطه شابهت برقرار باشد. به عبارت دیگر، استعاره، تشبیهی است که تنها یکی از طرفین آن (مشبه یا مشبه‌به) ذکر شده باشد؛ زیرا تشبیه، ادعای همانندی و استعاره، ادعای یکسانی است.

مثال (۱):

لب که می‌گشود مروارید بر سرمجلس می‌ریخت ← سخنان ارزشمند او مانند مروارید بود
قرینه (نشانه) استعاره (مشبه‌به) مشبه (حذف شده) مشبه‌به (ذکر شده)

* در این مثال «مروارید» در معنی حقیقی خود به کار نرفته بنابراین استعاره است.

* و به این دلیل که فقط یکی از طرفین تشبیه (مشبه‌به) ذکر شده است آرایه استعاره پدید آمده است.

مثال (۲):

مرگ چنگالش را در حلقوم انسان‌ها فرو می‌برد ← مرگ همانند درنده‌ای تصور شده که چنگال دارد.
استعاره از اجزای مشبه‌به (حذف شده) مشبه مشبه‌به از اجزای مشبه‌به (مشبه) (ذکر شده) (حذف شده)

* در این مثال «مرگ» در معنی حقیقی خود به کار نرفته است؛ چون، مرگ چنگال ندارد؛ بنابراین استعاره شکل گرفته است.

* چون یکی از طرفین تشبیه (مشبه) ذکر شده است، استعاره پدید آمده است.

«استعاره»

* از آن جایی که استعاره با تشبیه در ارتباط است و از دل تشبیه به دست می‌آید برای یادگیری آن بهتر است به مثال زیر دقت کنید تا از تشبیه به استعاره برسیم.

۱) دنیا همانند کاروان‌سرای موقت و زودگذر است. (ذکر تمام ارکان تشبیه)

تشبیه: ۲) دنیا مانند کاروان‌سرا است (ذکر سه رکن)

۳) دنیا کاروان‌سرا است (ذکر دو رکن) کاروانسرای دنیا

استعاره: ← ۴) سرانجام همه ما به موقع خود این کاروان‌سرا را ترک می‌کنیم. (ذکر یک رکن تشبیه = مشبه‌به)

• با توجه به توضیح بالا، استعاره همان تشبیهی است که فقط یک رکن آن (مشبه یا مشبه‌به) در کلام باقی بماند.

الف) استعاره مصرّحه

* استعاره مصرّحه، ذکر «مشبه به» و حذف «مشبه» و سایر ارکان تشبیه است. اما معمولاً قرینه (نشانه‌ای) که حذف شدن «مشبه» را نشان می‌دهد، در کلام وجود دارد.

* مصرّحه (= آشکار) نامیدن این نوع استعاره به سبب آن است که از طریق «مشبه به» به آسانی می‌توان به «وجه شبه» و «مشبه» حذف شده دست یافت.

چند مثال دیگر:

همی زور کرد این بر آن، آن بر این / نجنبید یک شیر بر پشت زین»

استعاره قرینه
(مشبه به) (نشانه)

از آن جایی که جای شیر «پشت زین» نیست، در می‌یابیم که لفظ «شیر» در این بیت، در معنای اصلی و حقیقی خود به کار نرفته و معنی استعاری آن مطرح است، بنابراین، مقصود فردوسی چنین است که ← هر یک از دو پهلوان (رستم و اسفندیار) مانند شیر، بر روی زین اسبان خود مقاوم نشسته بودند.

مشبه (حذف شده)

مشبه به (ذکر شده)

* «ماه دی آمد که هوا هر زمان / بارد کافور همی بر جهان»

قرینه استعاره (مشبه به)

قرینه

به تعبیر شاعر: برف که مانند کافور سفید است، می‌بارد.

مشبه (حذف شده) / مشبه به (ذکر شده) / قرینه استعاره (مشبه به)

* شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی / سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی (آتش جان سوز استعاره از عشق)

* اهل دل گر جان بر آن سرو روان افشاندند / از نسیم گلشن وصلش روان پرورده‌اند (سرو روان استعاره از معشوق)

* مجوی شربت وصل از بنان که این مردم / همیشه خون جگر داده‌اند مهمان را (بتان استعاره از زیبارویان)

* کاشکی ساق ز لعلش می به جام من کند / چرخ مینا تا سحر گردش به کام من کند (لعل استعاره از لب)

نکته: غرض از استعاره مصرّحه، اغراق، تاکید، ایجاز، محسوس و عینی کردن امور و... است.

ب) استعارة مکنیة (کنایی)

استعاره مکنیة، ذکر مشبه و حذف مشبه به است؛ به عبارت دیگر، مشبهی است که به همراه یکی از اجزا یا ویژگی‌های «مشبه به»

می‌آید. این ویژگی، وجه شبه یا یکی از وجه شبه‌های بین «مشبه» و «مشبه به» است:

مثال: محبت را در باغ دل‌ها بکارید به تعبیر گوینده ← محبت مانند نهال یا دانه ای تصور شده که می‌توان آن را کاشت

از ویژگی‌های مشبه به

مشبه به

مشبه

از ویژگی‌های مشبه به

مشبه (ذکر شده)

چنان که دیده می‌شود مشبّه به (محبّت) ذکر شده و مشبّه به (نهال یا دانه) ذکر نشده اما یکی از ویژگی‌های آن (بکارید) که می‌توان آن را وجه شبهه حساب آورد و نشانه‌ای برای پی بردن به مشبّه به محذوف است، ذکر شده است.

مثال دیگر: «در زده تن در زمین چنگال ها جان گشاده سوی بالا بال‌ها»

*در هر مصراع این بیت، یک استعاره ی مکنیه به کار رفته است:

مصراع اول: در زده تن در زمین چنگال ها ← به تعبیر گوینده ← تن (جسم مادی) مانند عقاب یا موجودی تصور شده که چنگال دارد

مشبّه از اجزای مشبّه به مشبّه ذکر شده مشبّه به (در مصرع نیامده) از ویژگی‌های مشبّه به

مصراع دوم: جان گشاده سوی بالا بال‌ها ← به تعبیر گوینده ← جان همانند پرنده‌ای است که به سوی بالا (عالم معنا) بال گشوده است.

مشبّه از اجزای مشبّه به مشبّه به (در مصراع نیامده) از اجزای مشبّه به

توجه: زیبایی استعاره مکنیه در گرو جزئی است که از مشبّه به انتخاب و به همراه مشبّه ذکر می‌شود.

توجه: استعاره مکنیه از استعاره مصرّحه و تشبیه بلیغ تر و مؤثرتر است؛ زیرا ذهن برای فهم آن به دقت، تأمل و تلاش بیشتری نیاز دارد.

گونه‌های استعاره مکنیه

۱) به صورت غیر اضافی و غیر تشخیص: مشبّه‌ی که مشبّه به حذف شده آن، غیر انسان باشد؛ مثل آن چه در تشریح استعاره مکنیه

گفته شد و مثال های زیر:

آسمانی است آتشین چنگال ← آسمان مانند درنده‌ای تصور شده که چنگالی آتشین دارد.

مشبّه از ویژگی‌های مشبّه به

زیبایی از آسمان می‌بارد ← زیبایی مانند باران تصور شده که باریدنی است

مشبّه از ویژگی‌های مشبّه به

قضا چون زگردون فروهشت پر همه زیرکان کور گردند و کر ← قضا و قدر مانند پرنده‌ای تصور شده که پرهایش را می‌گسترده.

مشبّه از ویژگی‌های مشبّه به

هر کو نکاشت مهر و زخوبی گلی نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود ← مهر (عشق) مانند نهالی یا دانه‌ای تصور شده

ویژگی‌های مشبّه به مشبّه

* مهرش به جان می‌کاشتم تا بر دهد مهر و وفا دردش به دل می‌داشتم کاخر دواى من شود ← مهر (عشق) مانند درختی دانسته

شده که بتوان آن را کاشت.

۲- به صورت غیر اضافی و تشخیص (شخصیت بخشی): مشبّه‌ی که مشبّه به آن انسان باشد تشخیص یا انسان‌انگاری نامیده می‌شود به عبارت دیگر اگر بتوانیم برای «مشبّه» ذکر شده، انسان را به عنوان «مشبّه به» بیاوریم، از آرایه تشخیص بهره گرفته‌ایم؛

چند مثال:

هر روز غم به تنهایی من سر می‌زند ← غم مانند انسانی تصویر می‌شود که به تنهایی افراد سر می‌زند.

مشبّه

صبح الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز ← بلبل مانند انسانی دانسته شده که «صبح به خیر» می‌گوید.

مشبّه

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست ← نسیم سحری مانند انسانی مورد خطاب گرفته است.

مشبه

بنفشه طرّه (موی) مفتول خود گره می‌زند ← گل بنفشه مانند انسانی تصور شده که موهای خود را گره می‌زند.

مشبه

صبا حکایت زلف تو در میان انداخت ← باد صبا مانند کسی دانسته شده که از زلف یار، حکایت می‌کند.

مشبه

توجه: هر گاه شاعر یا گوینده، چیزی یا کسی غیر از «خدا» و «انسان» را به عنوان منادا مورد خطاب قرار دهد از آرایه «تشخیص» بهره گرفته است.

توجه: استعاره مصرّح‌های که به جای انسان به کار رود، اگر مورد خطاب نیز قرار گیرد، تغییر نخواهد کرد؛ یعنی به استعاره مکنیه و تشخیص تبدیل نخواهد شد؛

مثال:

* ای غنچه خندان؛ چرا خون در دل ما می‌کنی خاری به خود می‌بندی و ما را از سر و می‌کنی (غنچه خندان استعاره مصرّحه از معشوق)

* باز امشب ای ستاره تابان نیامدی باز ای سپیده شب هجران نیامدی (سپیده شب هجران و ستاره تابان استعاره مصرّحه از معشوق)

۳- به صورت اضافی / اضافه استعاری (تشخیص یا غیر تشخیص)

یک ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) است که در آن، کلمه دوم مشبه و کلمه اول یکی از ویژگی‌های مشبه‌بھی است که حذف شده است.

مثال: چنگال مرگ ← مرگ مانند درنده‌ای تصور شده که چنگال دارد. (غیر تشخیص)

جزء مشبه به مشبه

دست روزگار ← روزگار مانند کسی تصور شده که دست دارد. (تشخیص)

اجزای مشبه مشبه به

مثال در شعر:

هر زمانی به دست صبر همی گردن آرزو فرو شکنم

جزء مشبه به مشبه

چند مثال دیگر:

به تیره روزی من چشم روزگار گریست ندانم آن مه تابان چه در کمان دارد

ز سخت جانی آینه حیرتی دارم که تاب جلوه‌ی آن یار مهربان دارد

گران کردند گوش گل پس آن گه به بلبل رخصت فریاد دادند

یادآوری: استعارهٔ مکنیه، اضافهٔ استعاری و تشخیص در مفهوم عام، آرایهٔ استعاره به حساب می‌آیند.

تفاوت اضافهٔ استعاری با اضافهٔ تشبیهی

در اضافهٔ تشبیهی از دو کلمه‌ای که به هم اضافه می‌شوند، یکی «مشبه» و دیگری مشبه‌به است اما در اضافهٔ استعاری کلمهٔ دوم مشبه و کلمهٔ اول، از ویژگی‌های مشبه‌به حذف شده است:

مثال اضافهٔ تشبیهی: گنجِ دانش ← دانش مانند گنج سود مند است.

مشبه‌به مشبه

چند مثال دیگر: مرغ دل / قفس سینه / مس وجود / داس مه نو / درخت دوستی / نهال دشمنی / سیلاب غم / سیل فنا / جوشن غفلت / آفتاب روی / گل زرد آفتاب / کعبهٔ وصل / ملک عشق / شراب خون / گنج عشق / صحرای هو.س

چند مثال اضافهٔ استعاری: مغزِ کوه ← کوه مانند کسی است که مغز دارد.

ویژگی مشبه‌به مشبه

چند مثال دیگر: شتابِ عزم / کنگرهٔ عرش / زلفِ سخن / پشتِ باد / دستِ نسیم / رخِ اندیشه

«حقیقت»

حقیقت، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد.

سه مثال:

یک: «زنگ تلفن ما خراب است» ← «زنگ» در معنی اصلی و حقیقی خود به کار رفته است.

دو: «دل او مانند آینه پاک است» ← «دل» در معنی اصلی و حقیقی (قلب) خود به کار رفته است.

سه: جهان ای پسر ملک جاوید نیست ← «جهان» در معنی حقیقی آن (دنیا) به کار رفته است.

«مجاز»

مجاز (مقابل حقیقت) به کار رفتن واژه در غیر معنی حقیقی و اصلی آن است، به شرطی که علاقه (= پیوند و رابطه بین معنی حقیقی

و مجازی) و قرینه (نشانه‌ای) در کلام باشد، تا ذهن را از معنی حقیقی کلمه باز دارد و آن را متوجه معنی مجازی نماید.

سه مثال:

یک: او هر روز به دوستش زنگ می‌زند ← «زنگ» در معنی مجازی خود؛ یعنی تلفن به کار رفته است و علاقه (پیوند) بین «زنگ»

و «تلفن» پیوند جزء به کل است؛ یعنی زنگ جزئی از تلفن است و به جای آن به کار رفته است.

دو: او خیلی دل دارد ← «دل» مجاز از جرأت است؛ زیرا معنی حقیقی آن؛ یعنی «قلب» مورد نظر نیست.

سه: جهان دل نهاده بر این داستان ← «جهان» مجاز از «مردم»

علاقه در مجاز

«علاقه» پیوند و تناسبی است که میان حقیقت و مجاز (معنی حقیقی و مجازی کلمه) وجود دارد. اگر «علاقه» نباشد، مجاز نخواهد بود. مثال: «خون دلم از حسرت یک جام به جوش است» ← «جام» در معنی حقیقی خود به کار نرفته بلکه مقصود گوینده، محتوای جام (معنی مجازی آن) است و «علاقه» پیوند میان «جام» و «شراب» «علاقه» محلیه نامیده می‌شود؛ یعنی «جام» جا و محل «نوشیدن» درون آن است.

قرینه در مجاز

نشانه‌ای است که ذهن را از حقیقت باز می‌دارد و آن را به سوی معنی مجازی سوق می‌دهد.

مثال: «تو مست جام ابتری من مست حوض کوثرم»

«جام» مجاز از شراب و «مست» قرینه یا نشانه‌ای است که ذهن را از معنی حقیقی «جام=پیاله» باز می‌دارد و به معنی مجازی آن؛ یعنی «شراب یا محتوای جام» رهنمون می‌سازد.

انواع قرینه در مجاز

الف. قرینه لفظی

نشانه‌ای است که در جمله یا کلام ذکر می‌شود؛ مثل «مست» در مثال بالا و «گریان شدند» در مثال زیر:

«سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندان گریان شدند»

«دشت» مجاز از مردم حاضر در دشت و «گریان شدند» قرینه آن است.

ب. قرینه معنوی

نشانه‌ای است ذهنی که در ظاهر کلام ذکر نمی‌شود؛ به عبارت دیگر؛ شرایط زمان، مکان و..... است که مجاز بودن واژه را نشان

می‌دهد مثلاً به قول دکتر کزازی اگر در مورد «دانشجوی اول پزشکی» بگویند:

«جناب دکتر تشریف آوردند» واژه «دکتر» مجاز و قرینه آن، «معنوی» خواهد بود.

چند نکته:

- بیشتر قرینه‌ها لفظی‌اند.
- استعاره نوعی «مجاز» است که «علاقه» آن (پیوند میان معنی اصلی و غیر اصلی آن) شباهت می‌باشد، بنابراین استعاره از سویی با تشبیه و از سویی دیگر با مجاز مرتبط است.
- «مجاز» از این رو در زبان پدید می‌آید که الفاظ محدود و معانی نامحدودند.
- مجاز علاوه بر خیال انگیز بودن، زبان را وسعت می‌بخشد و در سخن موجب ایجاد و مبالغه می‌شود.

- تلاشی که مجاز در ذهن می‌آفریند، راز هنری بودن و زیبایی آن است.
- کلماتی مانند «شیر» که چند معنی لغوی دارند، مجاز نیستند.

مثال:

- * کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر و شیر
- * آن یکی شیر است اندر بادیه و آن دگر شیر است اندر بادیه
- * آن یکی شیر است کادم می خورد و آن دگر شیر است کادم می خورد

چند مثال دیگر در مورد مجاز:

* طاقت سر بریدنم باشد وز حبیبم سر بریدن نیست

«سر» در مصراع اول، حقیقت و به معنی عضوی از بدن و در مصراع دوم مجاز از «اندیشه، قصد و تصمیم» و بقیه مصراع دوم «قرینه» است.

* آلا ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه که من در ترک پیمانۀ دلی پیمان شکن دارم
«پیمانۀ» مجاز از «شراب» است.

* شهری اگر به قصد من جمع شوند و متفق با همه تیغ بر کشم وز تو سپر بيفکنم
«شهر» مجاز از مردم شهر است.

* به دوستی تو با عالمی شدم دشمن چه دشمنی است ندانم که با من است تو را
«عالم» مجاز از مردم عالم

رایج ترین علاقه‌های مجاز

الف. جزئیة

جزئی از یک چیز به جای تمام آن به کار می‌رود.

مثال:

* من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه بر او دست اهرمن باشد
«نگین» مجاز از انگشتر ← «نگین» جزئی از «انگشتر» است.

* آی آدم ها که بر ساحل بساط دلگشا دارید / نان به سفره، جامه تان بر تن ...
«نان» مجاز از «غذا و خوردنی» ← «نان» جزئی از خوردنی‌های روی سفره است.

* هر چند چو گل گوش فکندیم در این باغ حرفی که برد راه به جایی نشنیدیم
«حرف» مجاز از سخن است.

ب. کلیه

تمام یک چیز به جای جزئی ز آن می آید.

مثال:

* با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
«مال» مجاز از پول است به قرینه «جیب» ← «مال» کل و «پول» جزئی از آن است.
* سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم وز این درخت همین میوه غم است برَم
«سر» مجاز از مو است.

ج. محلیه

محلّ چیزی به جای خود آن چیزی می آید.

مثال:

* جهان دل نهاده بر این داستان همان بخردان و همان راستان
«جهان» مجاز از «مردم جهان» است ← «جهان» محل مردم جهان است.
* چو آشامیدم این پیمانه را پاک در افتادم ز مستی بر سر خاک
«پیمانه» مجاز از «نوشیدنی» است ← «پیمانه» جا و ظرف نوشیدنی است که به جای آن آمده است.

د. سببیه

سبب چیزی جانشین خود آن چیز شود.

مثال:

* این زوج کهنسال بعد از عمری زندگی، از هم «سیر» شده اند.
«سیر» مجاز از «بیزار و خسته» است ← «سیری» سبب بیزاری است.
* بر صفرای خویش برنیامدم.
«صفرا» مجاز از «خشم» است ← در طبّ سنتی و امروز، «صفرا» موجب خشم و عصبانیت است.
* این دم شنو که راحت از این دم شود پدید «دم» مجاز از سخن است.

هـ. لازمیّه

* چیزی به دلیل همراهی همیشگی با چیزی، به جای آن به کار می رود.

مثال:

* به طول و عرض و رنگ و گوهر و حد چو خورشیدی که در تابد ز روزن
«خورشید» مجاز از «نور یا شعاع» آفتاب است ← آفتاب و نور آن، لازم و ملزوم اند (همراه هم به کار می روند)

*دیدنی که خون نا حق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را به سر برد
«خون» مجاز از مرگ یا قتل و کشته شدن است.

و. آلیه

ابزاری جانشین کاری می‌شود که با آن ابزار انجام می‌شود.

مثال:

* از دست و زبان که بر آید کر عهده شکرش به در آید

«دست» مجاز از «قدرت و توانایی» و «زبان» مجاز از «قدرت بیان و سخن گفتن» است ← «دست و زبان» به ترتیب، ابزار (آلت) قدرت و سخن گفتن محسوب می‌شوند.

* برآشفت عابد که خاموش باش تو مرد زبان نیستی گوش باش

«زبان» و «گوش» به ترتیب مجاز از سخن گفتن و شنونده بودن است)

* به چشم خلق عزیز جهان شود حافظ چو بر در تو نهد روی مسکنت بر خاک

«چشم» مجاز از «نظر و نگاه» است ← چشم وسیله «نظر انداختن و دیدن و نگاه کردن» است.

توجه: علاقه‌های مجاز نامحدودند و نباید آن‌ها را در شمار خاصی محدود کنیم؛ چرا که در این صورت، هنرمندان را از خلق مجازهای نو باز می‌داریم.

فهرست تعدادی از واژگانی که به عنوان مجاز به کار رفته‌اند:

کف ← دست // حرف ← سخن // مرغ ← پرندۀ // سینه ← دل // خط ← فرمان و دستور // دل ← فکر، خیال // دل ←
جرات // دل ← وجود // عالم ← مردم عالم // جهان ← مردم جهان // جهان ← نعمت‌های جهان // خاک ← قبر، گور // مزه ←
چشم // خون ← قتل و کشتن // دست ← قدرت و توان // سر ← قصد و نیت، اندیشه // طره ← گیسو یا وجود // سر ← موهای سر //
سر ← وجود // سر ← چشم // مجلس ← اهل مجلس، مجلسیان // فردا ← آینده، قیامت // امروز ← زمان حال، زندگی دنیوی //
دشت ← حاضران در دشت (مردم) // حلق ← دهان // زبان ← سخن، بیان // گوش ← شنیدن // گل ← بهار // پیمانۀ ← شراب
// جام ← شراب // شهر ← کشور، سرزمین // شهر ← اهالی شهر (مردم) // دم ← سخن // کلک (قلم) ← سخن، شعر، نوشته // قلم
← نوشته، سبک نویسندگی // بیت ← شعر // مصراع ← شعر // نگیں ← انگشتر // مال ← پول // دست ← انگشت // چشم ←
نگاه، نظر // خاک ← دنیای مادی // خاک ← انسان // نفس ← سخن // سیر ← بیزار، خسته // بیت ← شعر // ایران ← مردم
ایران، مردم ایران، سپاه ایران، تیم ایران // درم و دنیا ← ثروت // لب و دندان ← کلّ وجود // چشم ← کلّ وجود // خورشید ← نور
خورشید // ماه ← نور ماه // صفرآ ← خشم // مرد ← شخص، انسان // پسر ← شخص، انسان // خدنگ ← تیر...

«کنایه»

«کنایه» در لغت به معنی «پوشیده سخن گفتن» است. اما در اصطلاح ادبی به کار بردن جمله، عبارت، ترکیب یا اصطلاحی است که معنی ظاهری (تحت اللفظی) آن مورد نظر نیست بلکه مفهوم (معنی معنی) آن، مقصود گوینده است؛ به عبارت دیگر، کنایه، دریافت معنی معنی (مفهوم) از طریق استدلال است.

مثال:

* در خانه ی او به روی همه باز است ← او مهمان نواز و مردم دار است.

* ریش و قیچی دست شماست ← صاحب اختیار هستید.

چند مثال دیگر:

* نرفتم به محرومی از هیچ کوی چرا از در حق شوم زردروی (زردرویی کنایه از بی نصیب ماندن و شرمندگی)

* هنوز از دهن بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش (از دهن بوی شیر آمدن کنایه از کودک بودن و بی تجربگی)

* حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست (گل بی خار کنایه از آسایش بدون رنج)

* همینت بسنده است اگر بشنوی که گر خار کاری، سمن ندروی (اگر خار کاری سمن ندروی کنایه از کار بد، پایان و نتیجه خوبی نخواهد داشت)

* روی تو چون نو بهار جلوه گری می کند زلف تو چون روزگار پرده دری می کند (پرده دری کنایه از افشاگری)

* گر عارف حق بینی، چشم از همه بر هم زن چون دل به یکی دادی، آتش بر همه عالم زن (بیت سه کنایه دارد)

«سجع»

* سجع در لغت به معنی آواز کبوتر است اما در اصطلاح بدیع، یکسانی دو واژه در واج یا واج های پایانی، وزن یا هر دوی آنهاست. به عبارت دیگر، کلمات هم آهنگ پایان جمله ها، عبارات یا مصراع ها را سجع می نامند.
* آرایه سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد؛ زیرا سجع ها باید در پایان دو جمله بیابند تا آرایه سجع آفریده شود و از همین رو، می گویند: سجع در نثر معادل قافیه در شعر است.

مثال:

* قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبادت در کسوت نظیف (دو کلمه در وزن و حرف پایانی یکسان اند)

* از پای بسته چه سیر آید و از دست گرسنه چه خیر (دو کلمه در وزن و حرف آخر یکسان اند)

* دفتر شکایت باز کرده، دم توانگران آغاز کرد. (دو کلمه در وزن متفاوت و حرف آخر یکسان اند)

* مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال (دو کلمه در وزن = تعداد هجا، یکسان اما در حرف آخر متفاوت)

* توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال (دو کلمه در وزن و واج پایانی یکسان‌اند)
هرچه در دل فرو آید در دیده نکو نماید (دو کلمه در وزن متفاوت اما در واج پایانی یکسان‌اند)

«انواع سجع» (ویژه انسانی)

الف) سجع مطرف

دو کلمه که در وزن (= تعداد هجا) متفاوت اما در واج‌های پایانی مشترک هستند.

مثال:

* محبت را غایت نیست؛ از بهر آن که محبوب را نهایت نیست.

* متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد.

* اسباب معیشت ساخته به اوراد عبادت پرداخته.

ب) سجع متوازن

دو کلمه که در وزن (= تعداد هجا) مشترک‌اند اما در واج یا واج‌های پایانی یکسان نیستند.

مثال:

* ملک بی دین باطل است و دین بی ملک ضایع.

* فلان را اصلی است پاک و طینتی است صاف / دارای گوهری است شریف و صاحب طبعی است کریم.

* علم متروک گشته و جهل مطلوب / دوستی‌ها ضعیف و عداوت‌ها قوی / مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز.

ج. سجع متوازی

دو یا چند کلمه که هم در وزن و هم در واج‌های پایانی مشترک باشند.

مثال:

* همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

* الهی اگر کاسنی تلخ است، از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است، از دوستان.

* هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند / خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب.

* هر که سخن نسنجد، از جوابش برنجد.

توجه: ارزش موسیقایی سجع متوازی از همه بیش‌تر و سجع متوازن از همه کمتر است.

توجه: سجع بیشتر در نثر به کار می‌رود، اما در شعر نیز نمونه‌هایی از آن را می‌توان یافت.

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی، قارون کند گدا را

بازآ و بر چشمم نشین، ای دل ستان نازنین
 کاشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می رود
 اول به بانگ نای و نی، آرد به دل پیغام وی
 وانگه به یک پیمان می، با من وفاداری کند

چند نکته:

* امروزه کاربرد سجع در شعر را قافیه میانی یا درونی می نامند.

* سجع در شعر بر خلاف نثر، همواره در پایان جمله نمی آید بلکه هر جا وزن به شاعر امکان دهد، از سجع استفاده می کند.

* اگر سجع‌ها در یک جمله در کنار هم به کار روند، «تضمین المزدوج» نامیده می شود.

چند مثال:

* به گوش هوش نیوش از من و به عشرت کوش که این سخن، سحر از هاتقم به گوش آمد
 * به جفایی و قفایی نرود عاشق صادق مژه بر هم نزند گر بزنی تیر و سنانش
 * پیاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

* گاه در پایان جملات و پس از کلمات «مسجع» واژگانی می آید که از هر نظر مانند هم هستند. این کلمه‌ها همانند ردیفاند در شعر که پس از قافیه می آیند. برای شناخت سجع باید آن‌ها را کنار گذاشت و به واژه‌های قبل از آن‌ها توجه کرد.

«موازنه» (ویژه انسانی)

تقابل سجع‌های متوازن در دو یا چند جمله است که به هم آهنگی آن‌ها می انجامد؛ به عبارت دیگر، برابر هم قرار گرفتن کلمات هم وزن را موازنه می نامند. بنابراین، در بیت‌ها و جمله‌هایی که ترکیبی از سجع‌های متوازی و متوازن در مقابل هم قرار می گیرند، آرایه موازنه موجود است.

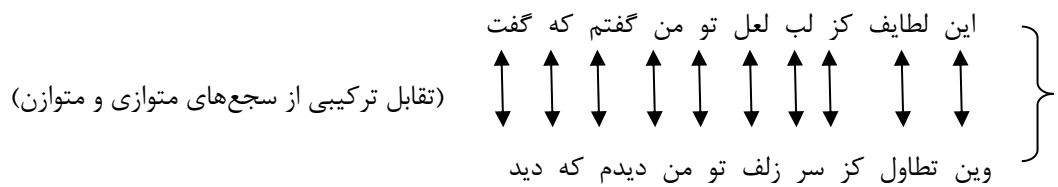
* آرایه موازنه در شعر شاعرانی چون مسعود سعد و سعدی به فراوانی یافته می شود.

چند مثال برای موازنه:

تیر بلای او را جز دل هدف نباشد
 تیغ جفای او را جز جان سپر نباشد
 (تقابل ترکیبی از سجع‌های متوازی و متوازن)

برق از شوق که می خندد بدین سان قاه قاه
 ابر از هجر که می گیرد بدین سان زار زار
 (تقابل ترکیبی از سجع‌های متوازی و متوازن)

دل به امید روی او همدم جان نمی شود
 جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند
 (تقابل ترکیبی از سجع‌های متوازی و متوازن)

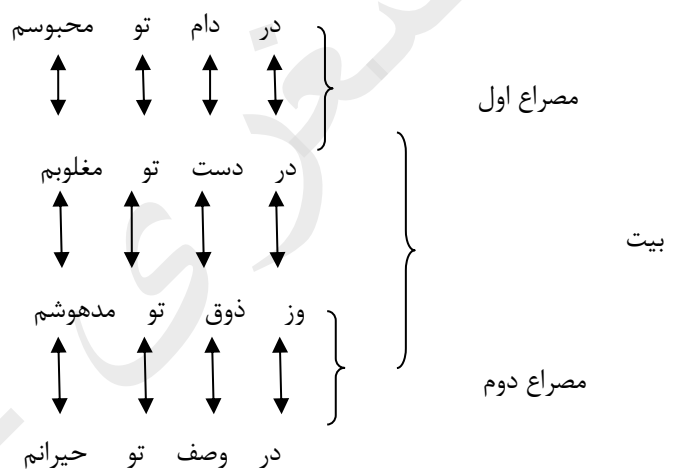


توجه: گاهی یک بیت به چهار جمله تقسیم می‌شود و هر مصراع آن، دارای دو جمله است و در هر چهار جمله، واژه‌های هم وزن، مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

مثال:

در دام تو محبوسم، در دست تو مغلوبم
 در ذوق تو مدهوشم، در وصف تو حیرانم (سعدی)

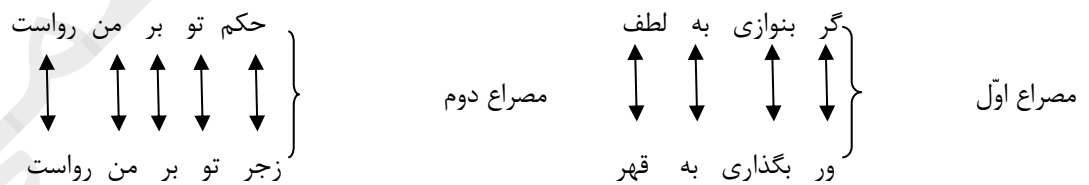
جمله اول جمله دوم جمله سوم جمله چهارم



توجه: گاهی هر مصراع به دو جمله تقسیم می‌شود و در دو جمله‌ی هر مصراع کلمه‌های هم وزن مقابل هم قرار می‌گیرند:

مثال:

گر بنوازی به لطف، ور بگذاری به قهر
 حکم تو بر من روان، زجر تو بر من رواست (سعدی)



«ترصیع» ویژه انسانی

موازنه‌ای که همه سجع‌های آن، متوازی باشد، «ترصیع» نام دارد؛ به عبارت دیگر، برابر هم قرارگرفتن سجع‌های متوازی در دو

مصراع یا دو جمله است. مثال:

این افلاک را بر پای داشت و این املاک را بر جای داشت
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶
 ای کریمی که بخشنده‌ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطایی
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵

کشیدم	قلم	بر	سر	نام	خویش
↑↓	↑↓	↑↓	↑↓	↑↓	↑↓
نهادم	قدم	بر	سر	کام	خویش

برگ	بی‌برگی	بود	ما	را	نوال
↑↓	↑↓	↑↓	↑↓	↑↓	↑↓
مرگ	بی‌مرگی	بود	ما	را	حلال

زبان‌ش	توان	ستایش	نداشت
↑↓	↑↓	↑↓	↑↓
روانش	گمان	نیایش	نداشت

«جناس تام»

یک‌سانی دو واژه در تعداد و ترتیب واج هاست؛ به عبارت دیگر به دو کلمه که در لفظ، یک‌سان و در معنی متفاوت باشند، جناس

تام یا کامل گفته می‌شود.

چند مثال:

* ای مرغ اگر پری بر سر کوی آن صنم پیغام دوستان برسانی بدان پری به ترتیب: پرواز کنی/ فرشته

* اگر یک سر مو فراتر پرَم فروغ تجلی بسوزد پرَم به ترتیب: پرواز کنم/ پر و بال من

* بر او راست خم کرد و چپ کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخاست به ترتیب: دست راست/ صاف (مقابل خم)

* تو داری طاق ابرویی که جفتش نیست در عالم تویی آن کس که در عالم به جفت ابروان طاقی به ترتیب: سقف محدب و خمیده/ یگانه و

بی‌مانند)

«جناس ناقص و انواع آن»

- به دو کلمه که علاوه بر معنی در یک مصوت یا صامت با هم متفاوت باشند، جناس ناقص می‌گویند.
- دو واژه در سه حالت زیر، جناس ناقص دارند:
 - ۱- تفاوت در مصوت‌های کوتاه (ناقص حرکتی)
 - ۲- تفاوت در نوع حروف (ناقص اختلافی)
 - ۳- تفاوت در تعداد حروف (ناقص افزایشی)
- ارزش جناس ناقص به موسیقی لفظی است که در کلام می‌آفریند.

الف. جناس ناقص حرکتی (اختلاف در مصوّت‌های کوتاه(حرکات))

یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها و اختلاف آن‌ها در مصوّت‌های کوتاه است. به گونه‌ای که تکرار صامت‌ها، موسیقی درونی مصراع را پدید می‌آورد.

مثال:

ای مَهر تو در دل ها، وی مَهر تو بر لب‌ها
وی شور تو در سرها و سرّ تو در جان‌ها
دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا
زَهْرَه شیر است مرا، زَهْرَه تابنده شدم

ب. جناس ناقص اختلافی

اختلاف دو کلمه در حرف اول، وسط یا آخر است این نوع جناس نیز در آفرینش موسیقی لفظی مؤثر است.

توجه: قدما این نوع جناس را مطرّف، مضارع و لاحق می‌نامیدند.

مثال اختلاف در اول: «سیر، شیر» «یاد، باد» «نام، کام» «کوشش، جوشش» ...

مثال اختلاف در وسط: (حرفی که در اول و آخر نباشد، وسط حساب می‌شود): «نار، نور» «زمان، زمین» «شور، شیر» «سَفَر، سَحَر» «اختر، اخگر» و ...

مثال اختلاف در آخر: «کام، کار» «شال، شاد» «دوش، دور» «تیر، تیز» و ...

مثال: در شعر

*هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آید
ما نیز یکی باشیم از جمله ی قربان‌ها
*زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
*بیامد، بمالید و زین بر نهاد
شد از رخس رخشان و از شاه شاد

ج. جناس ناقص افزایشی (افزایش در اول، وسط و آخر)

• اختلاف دو واژه در معنی و تعداد حروف است.

مثال: قدما این نوع جناس را «زاید یا مذیل» می‌گفتند.

* مثال افزایش در اول: «جود، وجود» «کار، شکار» «کوه، شکوه» «کان، مکان» و ...

* مثال افزایش در وسط: «شعر، شاعر» «عشق، عاشق» «ناز، نیاز» «جان، جهان» و ...

* مثال افزایش در آخر: «دفع، دفعه» «کار، کارد» «شاد، شادی» و ...

چند مثال: در شعر

* دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش
که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
* شادی مجلسیان در قدم و مقدم تو است
جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت

*دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست
چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

* سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

* اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار
طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد

«مراعات نظیر»

- آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه که با هم تناسب دارند. این تناسب می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و ... باشد.
- مراعات نظیر سبب تداعی معانی است. این آرایه موجب تکاپوی ذهن می‌شود. در جست‌وجوی همزاد و هر نوع تناسب به شرط آگاهی می‌تواند یادآور این همزاد باشد.
- مراعات نظیر بیش از هر آرایه دیگری در شعر و نثر فارسی به کار رفته است.

چند مثال:

- ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
- واژه‌های «ارغوان، نرگس، سمن و شقایق» مراعات نظیراند و تناسب آن‌ها از جهت «هم جنس» بودن است.
- مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم
- «مجنون، قیس بنی عامر، لیلی» و «فرهاد، شیرین، خسرو و پرویز» مراعات نظیرند و تناسب آن از جهت همراهی است.
- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو
- «مزرع، سبز، داس، کشته، درو» مراعات نظیرند و تناسب آن‌ها از جهت «همراهی» است.
 - در این بیت واژه‌های «فلک و مه» نیز از نظر همراهی، مراعات نظیرند.

«تلمیح»

- **تلمیح:** در لغت به معنی «به گوشه‌ی چشم اشاره کردن، نگاه و نظر نمودن» می‌باشد و در اصطلاح ادبی آن است که در خلال سخن، به آیه‌ای شریف، یا حدیثی معروف، یا داستان و واقعه یا مثل و شعری مشهور، چنان اشاره شود که کلام با الفاظی اندک بر معانی بسیار دلالت کند؛ لازمه‌ی دریافت تلمیح، آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده به آن اشاره می‌کند؛
- چند مثال:

- به تولای تو در آتش محنت جو خلیل گویا در چمن لاله و ریحان بودم (سعدی)
- اشاره دارد به داستان حضرت ابراهیم (ع) که به فرمان خداوند، آتش بر وی گلستان شد.
- بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت شور شیرین به سر هر که فتد کوهکن است (همای شیرازی)
- به ماجرای عشق فرهاد به شیرین و کندن کوه بیستون توسط فرهاد برای رسیدن به شیرین اشاره شده است.

- من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد / سر گل‌دسته‌ی سرو / من نمازم را پی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم / پی قد قامت موج (سهراب سپهری)

اشاره دارد به آیه‌ی شریفه‌ی «يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقَدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (آیه‌ی ۱ سوره‌ی جمعه) در شعر سهراب سپهری به این موضوع اشاره شده است که همه‌ی موجودات به ذکر و تسبیح خداوند مشغول‌اند و این مفهوم برداشتی از این آیه‌ی شریفه است.

- حرفی است این که خضر به آب بقا رسید زین چرخ دل سیه، دم آبی ندید کس (صائب)
در این بیت به داستان حضرت خضر دست یافتن او به چشمه‌ی آب حیات و جاودانه شدن او با نوشیدن از آن آب، اشاره شده است.
- نیست کسی از توکل خوب‌تر چیست از تسلیم خود محبوب‌تر (مولوی)
اشاره دارد به آیه‌ی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» هرکس به خداوند توکل کند، برای او کافی است.» (سوره‌ی طلاق آیه‌ی ۳)

نکته‌ی (۱): توجه داشته باشیم که گاهی تلمیح به کار رفته در ابیات و عبارات چندان آشکار نیست اما غالباً کلماتی در متن وجود دارد که ذهن را به سوی موضوع مورد اشاره راهنمایی می‌کند.
◀ مثال:

- گرد لب‌ت بنفشه از آن تازه و تر است کاب حیات می‌خورد از جویبار حُسن (حافظ)
در این بیت «آب حیات» یادآور داستان حضرت خضر است.
- آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند (حافظ)
«بار امانت» یادآور آیه‌ی «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ...» است.
- تا عصای تو ازدها نشود به دعای تو کس رها نشود (اوحدی مراغه‌ای)
واژه‌های «عصا» و «ازدها» یادآور داستان حضرت موسی (ع) و یکی از معجزه‌های اوست.
- از دل سوی دیده می‌برم سیل آری ز تنور خاست طوفان (خاقانی)
واژه‌های «تنور» و «طوفان» داستان حضرت نوح (ع) را تداعی می‌نماید. براساس روایات دینی زمانی که فرمان طوفان آمد، آب از تنور فوران کرد.

نکته‌ی (۲): باید توجه داشته باشیم بیان کلماتی که در داستان‌های تاریخی، کاربرد دارند، الزاماً پدیدآورنده‌ی آرایه‌ی تلمیح نخواهند بود؛ برای مثال واژه‌های «زال»، «شیرین»، «طوفان»، «کشتی»، «مجنون»، «امانت» به ترتیب در ابیات زیر به ماجرای خاصی اشاره ندارند و آرایه‌ی تلمیح را نساخته‌اند:

- زال دنیا اگر به کامم نیست گنه از نفس پارسای من است (حزین لاهیجی)
- شیرین نشد چو زحمت مادر وظیفه‌ای فرخنده‌تر ندیدم از این هیچ دفتری (پروین اعتصامی)
- شد از طوفان چشمم غرقه کشتی ندانم تا در این طوفان کجایی (عطار)
- تا که قسمت شهید سنگ طفلان کرده است؟ بید مجنون گیسوی ماتم پریشان کرده است (صائب)
- چون چیز اندکی به هم افتاد باز برد گفتمی که نزد ما به امانت نهاده بود (انوری)

«تضمین»

- آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در اثنای کلام تضمین گویند.
- تضمین با ایجاد تنوع، سبب التذاذ خواننده می‌شود.
- [تضمین] پدید آورندهٔ ایجاز در کلام است و آگاهی شاعر را از موضوعات مختلف، نشان می‌دهد.
- هر قدر تضمین طبیعی‌تر باشد، هنری‌تر است.

چند مثال:

* به شهر عشق منم شهریار و چون حافظ منم که شهرهٔ شهرم به عشق ورزیدن

- شهریار مصراع دوم را از بیت زیر از حافظ تضمین کرده است:

«منم که شهرهٔ شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن»

* چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد

«میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

- سعدی بیت دوم را عیناً از فردوسی در سخن خویش آورده است تا با استفاده از آن، سه کار را هم زمان انجام دهد: الف) مقصود خویش را به بهترین نحو ادا کند.

ب) با ایجاد تنوع در ذهن خواننده سبب التذاذ بیشتر وی شود.

ج) به اطلاع و آگاهی خویش از فردوسی و اثر ارزشمند او، شاهنامه، به طور غیر مستقیم اشاره کند.

* من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال کی ترک آبخورد کند طبع خو گرم

ور یاورت نمی‌کند از بنده این حدیث از گفتهٔ «کمال» دلیلی بیاورم

«گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم»

- حافظ بیت «سوم» را از کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی شاعر قرن هفتم تضمین کرده است.

توجه: اگر شاعر یا نویسنده‌ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته در اثنای سخن خود بیاورد، بهتر و منطقی‌تر آن است که تضمین خواننده شود، مانند:

«تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز» (سعدی)

که مصراع اول آن، مثلی بوده است که قبل از سعدی رواج داشته و در قابوس‌نامه نیز آمده است.

توجه: آوردن آیهٔ قرآن یا حدیث در سخن، «اقتباس» و «درج» نیز خواننده شده است.

چند مثال:

* چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت «شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت»

- درج بخشی از آیهٔ هشتم سورهٔ (البقره - ۹۸) در کلام

* زینهار از قرین بد زینهار «وقنا ربنا عذاب النار» (سعدی)

- سعدی در مصراع دوم، آیه‌ای از قرآن را در کلام خود آورده است (درج نموده است)

«تضاد»

- تضاد، آوردن دو کلمه متضاد است در سخن برای روشنگری، زیبایی و لطافت آن.
- تضاد قدرت تداعی دارد و از این رو سبب تلاش ذهنی می‌شود.
- تضاد در شعر و نثر به کار می‌رود.
- نام دیگر آرایه تضاد «طباق» است.
- هنرمندانه‌ترین تضادها، تضادهای فعلی هستند. مثال: «می‌رود و نمی‌رود»

چند مثال:

- * لعل جان‌بخش تو خود دل‌های مسکینان به لطف جمع می‌دارد ولی زلفت مشوش می‌کند
- * گفتمی به غم‌بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا، بنشینم و برخیزم
- * شهری اگر به قصد من جمع شوند و متفق با همه تیغ برکشم وز تو سپر بیفکنم
- * شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی
- * هرچه جز بار غمت بر دل مسکین من است برود از دل من وز دل من آن نرود
- * تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد دگران روند و آیند و تو هم چنان که هستی
- * جز این نیست پیدا که انسان دلی است که او هست باقی و باقی، فناست

«تناقض»

- تناقض، متناقض‌نما، بیان نقیضی یا پارادوکس، آوردن دو واژه با دو معنی متناقض است در کلام؛ به گونه‌ای که آفریننده زیبایی باشد. به عبارت دیگر، «تناقض» نوعی تضاد مشروط است و شرط آن این است که دو مفهوم متضاد، نافی و ناقض یکدیگر باشند.
- زیبایی تناقض در این است که ترکیب سخن به گونه‌ای باشد که تناقض منطقی آن از قدرت اقناع ذهنی و زیبایی آن نکاهد.
- تناقض به دو گونه زیر به کار می‌رود:
 - الف) نسبت دادن دو چیز یا دو مفهوم متضاد به یکدیگر؛ به گونه‌ای که جمع آن‌ها از نظر منطقی غیرممکن باشد و به عبارت دیگر، وجود هم را نقض کنند.

مثال:

آتش خاموش - روشن‌تر از خاموشی - فریاد بی صدا، دولت فقر، پیدای پنهان، دریای آتش، آرامش طوفانی و ...

- ب) نسبت دادن دو چیز یا دو مفهوم متضاد به چیزی دیگر؛ به گونه‌ای که جمع این دو مفهوم متضاد در وجود آن چیز، از نظر منطقی ناممکن باشد.

مثال:

حیب‌های پر از خالی، وجود حاضر غایب، صدای سکوت گورستان، آوازهای خاموش جنگل، نخلستان خاموش و پر مهتابی.

«تفاوت تضاد و تناقض»

تضاد، ذکر دو یا چند چیز متضاد در کلام است که وجود همدیگر را نقض نمی‌کنند، بلکه تقابل آن‌ها موجب تلاش ذهنی و تداعی معانی می‌شود. اما تناقض، آوردن دو چیز یا دو مفهوم متضاد است که وجود همدیگر را نقض می‌کنند و جمع آن‌ها از نظر منطقی ناممکن است.

مثال تضاد: خلق و بازار جهان کش همه سود است و زیان
مثال تناقض: من و بازار محبت که زیانش سود است.

مثال تضاد: صدای فریاد او در میان سکوت جنکل شنیده می‌شد. (صدا و سکوت، وجود هم را نقض نکرده‌اند)
مثال تناقض: صدای سایش بال‌هایش، سکوت کویر را نشان می‌دهد. (صدا و سکوت وجود همدیگر را نقض می‌کنند)
مثال تضاد: در جامعه ما معمولاً افراد جوان به افراد پیر احترام می‌گذارند. (پیر و جوان وجود همدیگر را نقض نمی‌کنند)
مثال تناقض: سعدی پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، شناخته شده است. (پیر و جوان همدیگر را نقض می‌کنند)

توجه: گاهی تناقض موجود در اجزای کلام به درک مفهوم سخن بستگی دارد و تشخیص سریع و دقیق آن، به آسانی ممکن نیست.

چند مثال برای تناقض:

* از آن پس که از این زندان خاکی و زندگی رنج و بند و شکنجه گاه و درد، با دست‌های مهربان مرگ، نجات یابند (نجات یافتن با مرگ نوعی تناقض است که با دقت در مفهوم عبارت، دریافت می‌شود)
* ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی (برافروختن چراغ با باد تناقض است)
* افتادگی برآورد از خاک دانه را گردن‌کشی به خاک نشاند نشانه را (با افتادگی از خاک بالا آمدن و با گردن‌کشی به خاک فرورفتن، تناقض است)

* من نشاطی را نمی‌جویم به جز اندوه عشق من بهشتی را نمی‌خواهم به غیر از کوی دوست

* هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

* هر که مست است در این میکده‌ها هشیارتر است هر که از بی‌خبران است، خبردارتر است

* حاصل ذوق و هنر خون جگر بود مرا این هم از بی‌هنری‌های هنر بود مرا

* آتش سردی که بگدازد درون سنگ را هر که را بوده است آه سرد، می‌داند که چیست

* حلقه دام نجات است خم طره دوست وای بر حالت مرغی که در این دام نبود

* خفته بیدارگیر گرچه ندیدی ببین چشم پر از خواب خویش، دیده بیدار بین

* کشته عشق وی از زنده جاوید به است
 * به یاد کاکل پرتاب و زلف پر چینش
 * طالع نگر که کشت امیدم ز آب سوخت
 * مست هشیار ندیدست کسی جز چشمت
 * کز وی رسدم مایه درمان من است
 * دل من است که هم جمع و هم پیریشان است (جمع: آسوده)
 * در کشوری که برق هوا دار خرمن است
 * خاصه وقتی که شود رهزن هشیاری چند

«حس آمیزی»

آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ به گونه‌ای که با ایجاد موسیقی معنوی به تاثیر سخن بیفزاید و سبب زیبایی آن شود، به عبارت دیگر، نسبت دادن یکی از حواس بشری به پدیده‌ای که این حس در مورد آن، در عالم واقع، به کار نمی‌رود یا رایج نیست، حس آمیزی نامیده می‌شود.

چند مثال:

* کی شعر تو انگیزد خاطر که حزین باشد
 * یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد (سعدی)
 * صفت «تر» که به حس لامسه مربوط است، به «شعر» که مربوط به حس شنوایی است، نسبت داده شده است.
 * بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
 * شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد (شنیدن بو)
 * از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر
 * یادگاری که در این گنبد دوآر بماند (ندیدن صدا)
 * از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم
 * که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد (شعر تر، شعر شیرین)
 * به زبان چرب ای جان بنواز جان ما را
 * به سلام خشک خوش کن دل ناتوان ما را (سلام خشک)
 * از خون چو داغ لاله حصار من است
 * هر جا که بوی خون شنوی منزل من است (شنیدن بو)
 * گر مکرر سخن تلخ بگوید معشوق
 * عاشق آن نیست که این نکته مسلم دارد (سخن تلخ)
 * دل در طلب خنده شیرین تو خون شد
 * جان در طمع لعل شکرخای تو افتاد (خنده شیرین)

توجه: گاهی، مواردی که در حس آمیزی مطرح می‌شود، ذهنی (فرا حسی) است؛ یعنی نمی‌توان آن را به طور دقیق به یک حس خاص نسبت داد.

مثال: «فریب آبی رنگ» که «فریب» به هیچ کدام از حواس ظاهری مربوط نمی‌شود و ذهنی است.

* اهل معنی گرچه خاموشند در تحسین من غوطه در خون می‌زنند از معنی رنگین من (معنی: ذهنی - رنگین: بینایی)

«ایهام»

- «ایهام» در لغت به معنی به گمان افکندن دیگران است اما در اصطلاح، آوردن واژه ای است با حداقل دو معنی که یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد.
- در ایهام، مقصود شاعر معمولاً دور و گاه هر دو معنی است.

- ایهام نوعی بازی با ذهن خواننده است تا نخست به معنی‌ای دل ببندد که در دست نیست و سپس، معنی درست را دریابد.
- در ایهام، واژه یا عبارت به گونه‌ای است که ذهن بر سر دو راهی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند در یک لحظه یکی از دو معنی را انتخاب کند. این انتخاب کاری آسان نیست و این حالت روانی بیش‌ترین لذت را در خواننده ایجاد می‌کند.
- زمانی می‌توانیم آرایهٔ ایهام را دریابیم که از معانی مختلف واژه‌ها و عبارات‌ها آگاه باشیم.

چند مثال:

- * ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است
- مردمان** (در مصراع دوم) ← (۱) افراد، انسان‌ها (معنی نزدیک به ذهن) (۲) مردمک‌های چشم (معنی دور از ذهن)
- * دی می‌شد گفتم صنما عهد به جای آر گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست
- عهد** (در مصراع دوم) ← (۱) پیمان (۲) روزگار
- * بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است
- مهر** ← (۱) محبت (معنی نزدیک به ذهن) (۲) خورشید (معنی دور از ذهن)
- * نرگس مست نوازشگر مردم دارش خون عاشق به قدح گر بخورد، نوشش باد
- مردم‌دار** ← (۱) مردم‌نواز، خوش رفتار با مردم (۲) چشمی که مردمک دارد
- * خانه زندان است و تنهایی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست
- گلستان** ← (۱) باغ و گلزار (۲) نام کتاب سعدی (معنی مورد نظر)
- * دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
- دل سیه** ← (۱) نامهربان، سنگ‌دل (۲) چشمی که وسط آن سیاه است.
- * نخواهم دامن مهرت ز دُست دل رهاکردن مگر روزی که دور از تو اجل گیرد گریبانم
- دور از تو** ← (۱) در دوری تو (۲) از تو دور باد (باشد)
- * میان گریه می‌خندم که چون شمع اندر این مجلس زبان آتشینم هست، لیکن در نمی‌گیرد
- در نمی‌گیرد** ← (۱) موثر واقع نمی‌شود، اثر نمی‌کند (۲) شعله ور نمی‌شود
- * ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خیر ز لذت شرب مدام ما
- مدام** ← (۱) همیشه، همواره (۲) شراب
- * هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید در رهگذر باد نگهبان لاله بود
- لاله** ← (۱) گل لاله (معنی نزدیک به ذهن) (۲) نام چراغی به شکل گل لاله (معنی دور و مورد نظر شاعر)
- * صائب، مدد خلق نمودیم به همت در ظاهر اگر مالک دینار نگشتیم

مالک دینار ← (۱) صاحب ثروت (۲) نام عارف نامدار قرن دوم هجری قمری

* چشم چپ خویشتن برآرم تا روی نبیندت به جز راست

راست ← (۱) چشم راست (۲) از روی حقیقت، درست

* جان ریخته شده با تو، آمیخته شد با تو چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم

بو ← (۱) رایحه (۲) آرزو، امید

* ای دمت عیسی، دم از دوری مزین من غلام آن که دور اندیش نیست

دوراندیش ← (۱) عاقبت نگر (۲) کسی که به دوری و جدایی می‌اندیشد (معنی مورد نظر)

* کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش

رود ← (۱) رودخانه (۲) نام نوعی ساز

* چشمه ی خورشید تویی، سایه‌گه بید منم چون که زدی بر سر من، پست و گدازنده شدم

زدی ← (۱) ضربه زدی، کوبیدی (۲) تابیدی

* آرزو دارم ز لعلش تا به لب جام مدام وز سرم بیرون نخواهد رفتن این سودای خام

مدام ← (۱) شراب (۲) همواره

* به کام تا نرساند مرا لبش چون نای نصیحت همه عالم به گوش من باد است

کام ← (۱) آرزو (۲) دهان

* غنیمت دان اگر دانی که هر روز ز عمر مانده روزی می‌شود کم

روزی ← (۱) یک روز (۲) رزق و روزی

* به سخن دعوی حق را نتوان برد از پیش هر که سر در سر این کار کند، منصور است

منصور ← (۱) منصور حلاج (عارف مشهور) (۲) پیروز، یاری شده

«ایهام تناسب»

ایهام تناسب، آوردن واژه‌ای است با حداقل دو معنی که یک معنی آن مورد نظر و پذیرفتنی است. و معنی دیگر نیز با بعضی از

اجزای کلام تناسب دارد.

ایهام تناسب با درگیر ساختن ذهن خواننده بر سر انتخاب یک معنی، لذت ادبی ایجاد می‌کند.

مثال:

* هندو به پیش خال تو باشد به چاکری مهر رخ تو راست مه و زهره مشتری

مشتری ← (۱) خریدار (معنی مورد نظر) (۲) سیاره مشتری که با مهر، مه (ماه) و زهره تناسب دارد.

* اگر به می‌کده منصور بگذرد داند که هر که هست در او چند مرده حلاج است

واژهٔ **حلاج** ایهام تناسب دارد ← (۱) توانایی داشتن (معنی مورد نظر با توجه به مفهوم کنایی جمله)

(۲) نام خانوادگی حسین بن منصور حلاج که با کلمه «منصور» رابطه تناسب دارد.

* لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

روی ایهام تناسب دارد ← (۱) امکان، راه (معنی مورد نظر) (۲) چهره که با لب و دندان رابطه ی تناسب دارد.

تفاوت ایهام تناسب با ایهام

در ایهام گاه هر دو معنی، پذیرفتنی است اما در ایهام تناسب، تنها یک معنی به کار می‌آید و معنی دوم با واژه یا واژه‌های دیگر، یک مراعات نظیر می‌سازد.

▪ ایهام تناسب در شعر سعدی و حافظ فراوان است.

مثال‌های دیگر:

* چنان سایه گسترد بر عالمی که زالی نیندیشد از رستمی

زال ← (۱) پیرزن سپید موی (معنی مورد نظر) (۲) پدر رستم که با واژه ی رستم در بیت تناسب دارد.

* به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو تو را که گفت که این زال ترک دستان گفت

دستان ← (۱) مکر و حيله (معنی مورد نظر) (۲) لقب زال (پدر رستم) که با زال تناسب دارد.

یا **زال** ← (۱) استعاره از روزگار (معنی مورد نظر) (۲) نام پدر رستم که با دستان تناسب دارد.

* ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است

ماه ← (۱) معشوق (معنی مورد نظر) (۲) سی روز که با هفته و سال تناسب دارد.

* چون شبم اوفتاده بدم پیش آفتاب مهرم به جان رسید و به عیوق (=نام ستاره ای) بر شدم

مهر ← (۱) عشق، دوستی و محبت (معنی مورد نظر) (۲) خورشید که با آفتاب و عیوق تناسب دارد.

* از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رخ زیر پی پیلش بین شهمات شده نَعمان

رُخ ← (۱) چهره، رخسار (معنی مورد نظر شاعر) (۲) مهرهٔ شطرنج (قلعه) که با «اسب، پیاده، شهمات» و دیگر اصطلاحات

شطرنج، رابطهٔ تناسب دارد.

توجه: البته در این بیت واژه‌های «اسب، پیاده، نطح، پیل و شهمات» در معنای دوم به عنوان اصطلاحات شطرنج، با هم ایهام تناسب دارند.

* همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم

ضرب ← (۱) ضربه زدن یا نوع و گونه (معنی مورد نظر) (۲) نوعی آلت موسیقی (تنبک) که با چنگ (=نوعی ساز) رابطهٔ تناسب دارد.

* مدامم مست می دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت

مدام ← (۱) همیشه، پیوسته، همواره (معنی مورد نظر شاعر) (۲) شراب که با «مست و خراب» رابطهٔ تناسب دارد.

* هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی چه حاجت است که گوید شکر که شیرینم

شکر ← (۱) ماده ی خوراکی شیرین (معنی مورد نظر) (۲) یکی از معشوقه های خسرو پرویز که با شیرین تناسب دارد.

شیرین ← (۱) مزهٔ شیرین (معنی مورد نظر) (۲) نام یکی از معشوقه های خسرو پرویز که با واژهٔ شکر (زن دیگر خسرو) تناسب دارد.

* روی خوبت آیتی از لف بر ما کشف کرد زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

آیت ← (۱) نشانه (معنی مورد نظر شاعر) (۲) آیه (بخشی از سوره) که با «تفسیر» تناسب دارد.

* زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد

عود ← (۱) ساز عود (معنی مورد نظر، از آن جهت که سیارهٔ زهره (ناهید) را نوازندهٔ فلک دانسته اند) (۲) چوبی معطر که با «سوخت» تناسب دارد.

* گر هزار است بلبل این باغ همه را نغمه و ترانه یکی است

هزار ← (۱) عدد هزار (معنی مورد نظر) (۲) بلبل، عندلیب که با «بلبل، باغ، نغمه و ترانه» تناسب دارد.

* به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو تو را که گفت که این زال ترک داستان گفت

داستان ← (۱) مکر و حيله (معنی مورد نظر) (۲) لقب رستم که با زال تناسب دارد.

* چه نشاطی است ندانم سر سودای تو را که به بازار غمت جای خریدار نماند

سودا ← (۱) عشق و دیوانگی (معنی مورد نظر) (۲) دادوستد و معامله، که با بازار و خریدار تناسب دارد.

فهرست تعدادی از واژه ها یا ترکیباتی که به عنوان ایهام یا ایهام تناسب به کار می روند:

بوی: (۱) رایحه (۲) آرزو، امید **عهد:** (۱) پیمان (۲) روزگار، عصر

زال: (۱) پدر رستم (۲) پیرمرد یا پیرزن سفید موی **روی:** (۱) فلز روی (۲) چهره، رخسار

داستان: (۱) دست ها (۲) حيله، مکر (۳) لقب زال (پدر رستم) (۴) آواز **محیط:** (۱) اقیانوس (۲) محوطه و ... (۳) احاطه کننده

روزی: (۱) یک روز (۲) رزق **دور از تو:** (۱) در دوری تو (۲) از جان تو دور باد

مدام: (۱) همواره (۲) شراب **گلستان:** (۱) گلستان سعدی (۲) باغ و گلزار

زنم: (۱) زن هستم (۲) یزنم **قلب:** (۱) دل (۲) مرکز (۳) سکه قلبی

مشتري: (۱) خریدار (۲) سیاره مشتری **شیرین:** (۱) مزه شیرین (۲) معشوقه خسرو پرویز

شکر: (۱) پودر سفید رنگ خوراکی (۲) معشوقه خسرو پرویز

کام: (۱) آرزو (۲) دهان

نای: (۱) نی (۲) حنجره

آیت: (۱) نشانه (۲) آیه قرآن

نگران: (۱) ناراحت و مضطرب (۲) ناظر، بیننده

سودا: (۱) عشق، دیوانگی، هوس (۲) معامله، دادوستد (۳) سیاه

روان: (۱) جان، روح

عود: (۱) نوعی ساز (۲) چوبی معطر

چنگ: (۱) نوعی ساز (۲) پنجه دست

راست: (۱) دست یا جهت راست (۲) صاف

رود: (۱) نوعی ساز (۲) رودخانه

ضحاک: (۱) خندان (۲) نام پادشاه ظالم

مهر: (۱) آفتاب (۲) عشق و محبت

غریب: (۱) شگفت (۲) بیگانه و دور از وطن

جمع: (۱) گروه (۲) گردآوری (۳) آسوده

شور: (۱) هیجان (۲) مزه شور (۳) آهنگی در موسیقی (۴) آشوب

قدر: (۱) اندازه (۲) تقدیر و سرنوشت (۳) ارزش

سرگرم: (۱) مشغول (۲) گرم بودن سر

لب: (۱) کناره ساحل (۲) بخشی از دهان

قانون: (۱) طریقه، نظم (۲) نوعی ساز (۳) کتابی از ابن سینا

بر: (۱) مقابل (۲) ثمر میوه (۳) حرف اضافه

دوش: (۱) شانه و کتف (۲) شب گذشته

خمش/خاموش: (۱) ساکت (۲) تخلص مولوی

مخفی: (۱) پنهان (۲) لقب زیب النسا

دارا: (۱) دارنده، ثروتمند (۲) داریوش، از پادشاهان ایران

خراب: (۱) ویران (۲) مست

مردمان: (۱) افراد (۲) مردمک های چشم

پرده: (۱) حجاب، حائل (۲) اصطلاحی در موسیقی

رخ: (۱) مهره ای در شطرنج (۲) رخساره، چهره

باز: (۱) دوباره (۲) پرنده شکاری (۳) آشکارا

دوراندیش: (۱) آینده نگر (۲) کسی که به فکر جدایی و دوری است

تاب: (۱) پیچ و تاب (۲) توان و طاقت

دیدار: (۱) چهره (۲) ملاقات

محمود: (۱) محمود غزنوی (۲) ستایش شده

پروانه: (۱) نام حشره (۲) مجوز، اجازه

هزار: (۱) عدد هزار (۲) بلبل

کنار: (۱) مجاور (۲) آغوش (۳) ساحل

آهو: (۱) غزال (جانور) (۲) عیب و نقص

رهی: (۱) نام و تخلص شاعر (معیری) (۲) بنده، مسافر، غلام

نوا: (۱) نغمه، سرود (۲) مال، دارایی، رونق

پیاده: (۱) پیاده شدن (مقابل سواره) (۲) اصطلاح شطرنج (سرباز)

عراق: (۱) کشور عراق (۲) مقامی در موسیقی

حجاز: (۱) سرزمین عربستان (۲) یکی از دوازده مقام موسیقی

شور: (۱) مزه شور (۲) هیجان و اضطراب (۳) دستگاه موسیقی

خشت: (۱) آجر خام (۲) نیزه کوچک

عین: (۱) چشم (۲) چشمه (۳) مثل و مانند

منصور: (۱) منصور حلاج (۲) نصرت داده شده، پیروز

عهد: (۱) روزگار (۲) پیمان

شهریار: (۱) حاکم، پادشاه و فرمانروا (۲) نام شاعر

پیر: (۱) مرشد و بزرگ طریقت (۲) کهنسال

قربان: (۱) قربانی (۲) تیردان و کمان دان

آب: (۱) مایع نوشیدنی (۲) ارزش و اعتبار و آبرو

باز: (۱) پرنده شکاری (۲) دوباره (۳) آشکارا

«اغراق»

- اغراق، ادّعای وجود صفتی در کسی یا چیزی است؛ به اندازه‌ای که حصول آن صفت در آن کس یا چیز، به آن حد، محال یا بیش از حدّ معمول باشد.
- اغراق از اسباب زیبایی و مخیّل شدن شعر و نثر است. شاعر به یاری اغراق، معانی بزرگ را خرد و معانی خرد را بزرگ جلوه می‌دهد.
- زیبایی اغراق در این است که غیر ممکن را طوری ادا کند که ممکن به نظر رسد.
- اغراق، ذهن خواننده را به تکاپو وا می‌دارد و این تلاش سبب کسب لذّت ادبی است.
- اغراق مناسب‌ترین اسباب برای تصویر یک دنیای حماسی است؛ بنابراین، در شاهنامه و آثار حماسی دیگر از آن بسیار استفاده شده است.

مثال:

* ز سمّ ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت
یعنی بر اثر برخورد سمّ اسبان با زمین که به کنده شدن زمین و بالا رفتن گرد و خاک به آسمان منجر شد، گویی یکی از طبقات هفت‌گانه زمین به آسمان رفت. در نتیجه زمین شش طبقه و آسمان هشت طبقه شد!

مثال‌های دیگر:

* که گفتت بر دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند
ادّعای رستم که فلک هم نمی‌تواند دست او را ببندد، اغراق است؛ زیرا چنین چیزی عقلاً و عادتاً پذیرفتنی نیست.

* هر شب‌نمی در این ره، صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد
برابر بودن یک قطره «شب‌نم» با صد دریا، آن هم صد دریای آتشین، اغراق است.

* بیابانی آمدش ناگاه پیش ز تابیدن مهر پهنش بیش
توصیف بیابانی که پهنای آن از وسعت تابش اشعه‌های خورشید، بیش‌تر باشد، اغراق است.

* اگر چه نقش دیوارم به ظاهر از گران خوابی اگر رنگ از رخ گل می‌پرد، بیدار می‌گردم
این ادّعای شاعر که با صدای پریدن رنگ از رخ گل از خواب، بیدار می‌شود، در عالم واقع پذیرفتنی نیست و اغراق است.

* بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
گریه کردنی مانند ابر بهاری که سیل را بر سینۀ دشت جاری می‌سازد و به ناله درآمدن «سنگ» هنگام خداحافظی یاران از همدیگر اغراق است.

* بعد از هزار سال به نام زحل رسد گر پاسبان قصر تو سنگی کند رها
* دردی است در دلم که گر از پیش آب چشم برگیرم آستین برود تا به دامنم

«لف و نشر» (ویژه انسانی)

- «لف و نشر» آوردن دو یا چند واژه است در بخشی از کلام که توضیح آن ها در بخش دیگر آمده است.
- رابطه لَف و نشر، «مفعول و فعل»، «فاعل و فعل»، «مشبه و مشبه‌به»، «مسندالیه و مسند»، «اسم و متمم»، «اسم و صفت» و ... است.

* گردن بند و دست بند و خلخال (= حلقه زینت پا) از گردن و دست و پای زنان به در می‌کرده است.

لف (۱) لَف (۲) لَف (۳) نشر (۱) نشر (۲) نشر (۳)

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم
از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
لف (۱) لَف (۲) نشر (۱) نشر (۲)

«انواع لَف و نشر»

لَف و نشر مرتب: اگر نشرها به ترتیب توزیع لفاها باشد، «مرتب» نامیده می‌شود.

مثال:

ای نور چشم مستان، در عین انتظارم
چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان
لف (۱) لَف (۲) نشر (۱) نشر (۲)

لَف و نشر مشوش (به هم ریخته): اگر نشرها به ترتیب توزیع لفاها نباشد، نامرتب یا مشوش نامیده می‌شود.

مثال:

آن نه زلف است و نه بناگوش که روز است و شب است
و آن نه بالای صنوبر که درخت رطب است
لف (۱) لَف (۲) نشر (۲) نشر (۱)

«حسن تعلیل»

- حسن تعلیل، آوردن علتی ادبی و ادعایی است برای امری، به گونه‌ای که بتواند مخاطب را اقناع کند.
- این علت‌سازی، مبتنی بر تشبیه است و هنر آن، زیبا یا زشت نمودن چیزی است.
- با وجود این که حسن تعلیل، واقعی، علمی و عقلی نیست، مخاطب آن را از علت اصلی دل‌پذیرتر می‌یابد و راز زیبایی آن نیز در همین نکته است.
- آرایه حسن تعلیل، در شعر و نثر به کار می‌رود.
- در حسن تعلیل غالباً کلمه یا قرینه‌ای که بیانگر استدلال باشد، به کار می‌رود؛ مانند: «زان رو»، «تا= برای آن که»، «از آن= به آن دلیل»، «که= زیرا»، «زچه= به چه علت» و...

مثال:

*بید، درخت عزیزی است، اما همواره بر خود می‌لرزد. در شهرها و آبادی‌ها نیز بیمناک است که هول کویر در مغز استخوانش خانه کرده است.

نویسنده، دلیل لرزش شاخه‌های بید را ترس از کویر و گرمای آن، دانسته است.

مثال‌های دیگر:

* خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده کاندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
شاعر دلیل خمیدگی پشت افراد پیر را، خم شدن آن‌ها برای یافتن ایام جوانی می‌داند، در حالی که دلیل خمیدگی کمر آن‌ها، گذر زمان و فرسایش و پیری است.

* گویی بطّ سفید جامه به صابون زده است کبک دری ساق پای، در قدح خون زده است
شاعر، علّت سفیدی پره‌های مرغابی را شستن آن‌ها با صابون و دلیل سرخی پای کبک را قراردادن آن‌ها در کاسه‌ای پر از خون دانسته است.

* هنگام سپیده‌دم خروس سحری دانی ز چه رو همی کند نوحه‌گری
یعنی که نمودند در آیینۀ صبح از عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری
شاعر علّت ناله سردادن (خواندن) خروس در سحرگاه را افسوس بر بی‌خبری و غفلت انسان از گذر عمر، دانسته است؛ یعنی آواز خروس، ناله‌ای در غم بی‌خبری انسان است.

* باران همه بر جای عرق می‌چکد از ابر پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد
شاعر علّت بارش باران از ابر را شرم آن (ابر) از چهره زیبای معشوق دانسته است (ابر از دیدن چهره زیبای معشوق، خجالت می‌کشد و آن چه به شکل باران می‌بارد، عرقی است که از شرم، بر پیشانی ابر نشسته است)
* نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبان‌اند و تو در میان جانی

شاعر خطاب به دوست خویش می‌گوید: علت آن که از تو سخن نمی‌گویم و درباره‌ی دیگران، حرف می‌زنم این است که تو را چنان دوست می‌دارم که در میان جان من هستی و دوستی دیگران، به حدّی است که فقط بر زبان من جاری‌اند (دوستی من نسبت به تو حقیقی و نسبت به دیگران ظاهری است).

* بنالد جامه چون از هم بدری بگرید رز چو شاخ او ببری
در مصراع اول، شاعر دلیل صدای پارچه، هنگام پاره شدن با دست را ناشی از ناراحتی پارچه دانسته و این صدا را ناله‌ی آن، فرض کرده است و در مصراع دوم، جاری شدن قطره‌های آب، از شاخه‌های درخت انگور را اشکی تصور کرده است که به علّت از دست دادن جزئی از آن‌ها، جاری شده است.

چند مثال دیگر:

* پیش دهن‌پسته ز تنگی زده لاف زان است که هر کس دهنش پاره کند
* از آن مژگان او دست دعا بر آسمان دارد که دایم از خدا خواهد شفای چشم بیمارش
* خون دل مشتاقان خوردست لب لعلت سرخ است لب‌ت اینک منکر نتوان بودن
* تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چشم دل‌بند (خطاب به قلّه دماوند)

- * سیل در هامون، صدا در کوه می دانی ز چیست؟ از غم من کوه منالید و هامون می گریست
- * قضای روزه زان باشد گران بر خاطر مردم که دشوار است تنها برگرفت بار عالم را
- * ز غمّازی است مشک آخر سیه روی که از صد پرده بیرون می دهد بوی
- * سرد باشد هر که او بی مهر رویی دم زند چون دم مهر از دل گرم است از آن رو سرد نیست
- * زان رو به کوی دوست گذارم نمی افتد بگرفت اشک دیده من رهگذار من
- * ابر از آن پیدا شود کز رشک خورشید رخت آستین بر رخ نهد با دامن تر آفتاب

«اسلوب معادله»

نوعی تمثیل است که در آن، مصراع دوم در حکم مصداق یا مثالی برای مصراع اول است و می توان جای دو مصراع را عوض کرد یا میان آن دو علامت مساوی (=) گذاشت؛ چون دو مصراع با هم رابطه دو به دو و تساوی دارند.

چند مشخصه اسلوب معادله:

- ۱) هر مصراع معنای مستقل خود را دارد.
- ۲) در پایان مصراع اول مکث یا توقف وجود دارد که این توقف شرط لازم است نه شرط کافی.
- ۳) بین مصراع ها حرف ربط وابسته ساز- که موجب وابستگی یکی به دیگری باشد- وجود ندارد. (مصراع ها از نظر دستوری وابسته یکدیگر نیستند؛ یعنی یک مصراع در حکم جمله وابسته و دیگری در جمله هسته نیست.)
- ۴) برای نشان دادن مضمون مشترک دو مصراع، می توان بین آن ها حرف ربط «همان طور که یا هم چنان که» قرار داد.
- ۵) زیر ساخت تشبیهی دارد؛ به عبارت دیگر بر مبنای تشبیه و مقایسه ساخته می شود.

چند مثال:

- * دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود می برد هر جا که خواهد اسب خواب آلوده را
- * آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
- * عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را
- * دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست جای چشم ابرو نگیرد، گرچه او بالاتر است
- * دخل بی جا ندهد غیر خجالت اثری تیر کج باعث رسوایی تیرانداز است
- * آن را که بود مغز و خرد خاموش است از کاسه پر، صدا نیاید برون
- * ز سخت گیری دوران چه باک عارف را ز قحط سال، هما بینوا نخواهد ماند
- * حسن بیان مجوی ز ما دل شکستگان از کاسه شکسته نخیزد صدا درست
- * گرفت هر که کم خود، شود ز اهل کمال تمام گشتن ماه از هلال معلوم است
- * ریشه نخل که نسال از جوان افزون تر است بیش تر دل بستگی باشد به دنیا پیر را
- * صورت نیست در دل ما کینه کسی آینه هر چه دید فراموش می کند

باد را خاصیت آن است که باران آرد
نوش این محنت سرا آهنربای نشتر است
غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
به غیر اشک حسرت نیست باری نخل ماتم را
طفل بازی گوش را آتش به چنگ افتاده است
مگس به خوان شه و کاسه گدا افتد

*آه را گر بود اشکی به قفا نیست عجب
*پرده خار است اگر دارد گلی این بوستان
*سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات
*مرا بر خشک مغزی‌های زاهد گریه می‌آید
*دل به دست آن نگار شوخ و شنگ افتاده است
*حریص چشم طمع دارد از کریم و لئیم

تاریخ ادبیات

فارسی دهم

یازدهم

دوازدهم

پدیدآورنده	اثر
سپیده کاشانی(سُرور اعظم باکوچی)	شعر(غزل) خاک آزادگان - ادبیات انقلاب
معصومه آباد	من زنده ام (نثر) (شیرزنان / ایران از این کتاب)
فردوسی	شاهنامه (نظم) (رستم و اشکیوس و گردآفرید از داستان رستم و سهراب این کتاب)
محمود شاهرخی(جذبه)	شعر(مثنوی) دلبران و مردان ایران زمین
مولوی	مثنوی معنوی(نظم) (طوطی و بقال از دفتر اول و ای خدا از این کتاب)
حسین واعظ کاشفی	اخلاق محسنی(نثر) (ای رفیق از این کتاب)
عبدالحسین وجدانی	داستان خسرو (نثر)
فخرالدین علی صفی	لطایف الطوایف (نثر) (داستان طرّازان از این کتاب)
نزار قبّانی	سمفونی پنجم جنوب (نظم) (سپیده دم از این کتاب با کاهش و اندکی تغییر)
فرانسوا کوپه	قطعه ادبی مزار شاعر
آندره ژید	مانده های زمینی و مانده های تازه (عظمت نگاه از این کتاب)
لئون تولستوی	داستان سه پرسش
خواجه عبدالله انصاری	نیایش «الهی» به نثر مسجّع

پدیدآورنده	اثر
عطار نیشابوری	الهی نامه(مثنوی، منظوم)
نیما یوشیج(علی اسفندیاری)	چشمه (مثنوی، منظوم)
محمدی اشتهاردی	داستان های صاحب‌دلان به نثر (به کوشش)
عنصر المعالی کیکاووس	قابوس نامه ادبیات تعلیمی(نثر)
جمال میرصادقی	دیوار(داستان معاصر)
ناصر خسرو	سفرنامه(نثر) (سفر به بصره از این کتاب)
سعدی	گلستان(نثر آمیخته به نظم) (تسبی در کاروان و جاه و چاه از این کتاب)
سهراب سپهری	اتاق آبی(نثر)(کلاس نقاشی از این کتاب)
جلال آل احمد	ارزیابی شتاب زده (نثر)(پیرمرد چشم ما بود از این کتاب)
حافظ	شعر غنایی(غزل) مهر و وفا
محمدبن منور	اسرارالتوحید (نثر) (حقّه راز و یک گام، فراتر از این کتاب)
احمدبن محمدبن زید طوسی	تفسیر سوره یوسف(نثر) (جمال و کمال از این کتاب)
سعدی	کلیات اشعار، غزلیات(نظم) (بوی گل و ریحان از این کتاب)
سید علی موسوی گرمارودی	گوشواره عرش (شعر) (تنهاتر از شجاعت از این کتاب)
خواجه نظام الملک توسی	سیاست نامه (نثر)(دیوار عدل از این کتاب)
سیف فرغانی	شعر (قصیده) بیداد ظالمان در مورد ادبیات پایداری
سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)	غزل «همای رحمت»
مرتضی آوینی	دریادلان صف شکن(نثر) (به نقل از مجله ادبیات داستانی)

پدید آورنده	اثر
حمید سبزواری	شعر «بانگ جرس» در قالب مثنوی، ادبیات انقلاب اسلامی و...
سید ضیاءالدین شفیعی	به یاد ۲۲ بهمن (نثر) ادبیات انقلاب اسلامی
سید حسن حسینی	هم صدا با حلق اسماعیل (شعر: مثنوی یاران عاشق)
قیصر امین پور	غزل «صبح بی تو»
غلامحسین یوسفی	چشمه روشن (نقد داستان کاوه دادخواه)
فردوسی	شاهنامه (نظم: مثنوی) (کاوه دادخواه از این کتاب)
مجد خوافی	روضه خلد (نثر آمیخته به نظم) (کاردانی از این کتاب)
بازل مشهدی	حمله حیدری (نظم: مثنوی حماسه مصنوع)
نظام وفا	شعر (مثنوی) وطن
ابوالعالی نصرالله منشی	ترجمه کلیله و دمنه (نثر آمیخته به نظم) (کبوتر طوق دار از این کتاب)
محمد عوفی	جوامع الحکایات و لوامع الروایات (نثر) (مهمان ناخوانده از این کتاب)
رسول پرویزی	شلوارهای وصله دار (نثر) (قصه عینکم از این کتاب)
نادر ابراهیمی	سه دیدار (نثر) (دیدار از این کتاب)
رایبندرنات تاگور	مجموعه شعر «ماه نو و مرغان آواره» (خاموشی دریا از این کتاب)
جبران خلیل جبران	پیامبر و دیوانه (تجسم عشق از این کتاب)
یوهان ولفگانگ گوته	دیوان غربی-شرقی (خون عدل از این کتاب)
ریچارد باخ	پرنده ای به نام آذرباد
سودابه پرتوی	ترجمه پرنده ای به نام آذرباد
ملّا محسن فیض کاشانی	شعر نیایش (غزل) الهی

پدید آورنده	اثر
وحشی بافقی	مثنوی فرهاد و شیرین (منظوم)
سعدی	بوستان (نظم) (شعر: مثنوی نیکی از این کتاب) گلستان (نثر آمیخته به نظم) (چوسرو باش از این کتاب)
جامی	بهارستان (نثر آمیخته به نظم) (داستان همت از این کتاب) تحفه الاحرار (مثنوی زانغ و کبک)
ابوالفضل بیهقی	تاریخ بیهقی (نثر) (قاضی بست از این کتاب)
مهدی حمیدی شیرازی	شعر «در امواج سند» در قالب چهارپاره و با موضوع غنایی
مجید واعظی	عبّاس میرزا، آغازگری تنها (داستان منشور)
کامور بخشایش	زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده اصغر رباط جزئی (نثر) (تا غزل بعد از این کتاب)
حکیم نظامی گنجه‌ای	لیلی و مجنون (نظم) (شعر: مثنوی پرورده عشق از این کتاب)
عطار	تذکره الاولیا (نثر)، الهی نامه و اسرارنامه (منظوم) (گنج حکمت مردان واقعی از تذکره الاولیا)
نجم الدین رازی (معروف به دایه)	مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد (نثر آمیخته به نظم) (باران محبت از این کتاب)
جلال الدین محمد مولوی	غزلیات شمس (نظم) (آفتاب حسن از این کتاب)
بدیع الزمان فروزانفر	زندگانی جلال الدین محمد، مشهور به مولوی (در کوی عاشقان با تلخیص و اندک تغییر از این کتاب)
محمدبن حسین خطیبی: گوهر خاتون سمرقندی: سلطان ولد خطیبی: شمس تبریز، حسام‌الدین چلبی و صلاح‌الدین زرکوب:	معروف به بهاء ولد، پدر مولانا همسر مولانا فرزند مولانا
سنایی غزنوی	از استادان و یاران مولانا
محمد بن منور	الهی نامه
دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسرار التوحید (نثر) (چنان باش... از این کتاب)
لطفعلی صورتگر	روزها (حسب حال، منشور) (ذوق لطیف از این کتاب)
	اولین روزی که به خاطر دارم (حسب حال، منشور) - متن «میثاق دوستی»

پدیدآورنده	اثر
حکیم سنایی غزنوی	شعر غنایی ستایش(ملکا ذکر تو گویم...)
سعدی شیرازی	گلستان(نثر تعلیمی آمیخته به نظم)
ابوالمعالی نصرالله منشی	ترجمه کلیله و دمنه (نثر تعلیمی آمیخته به نظم)
پروین اعتصامی	قطعه تعلیمی «مست و هشیار»
نظامی گنجه‌ای	مناظره «خسرو شیرین» و لیلی و مجنون(منظوم)
حافظ شیرازی	غزل «در مکتب حقایق»
ابوالقاسم عارف قزوینی	دیوان اشعار و غزل اجتماعی «آزادی»
فرّخی یزدی	دیوان اشعار و غزل اجتماعی «دفت‌ر زمانه»
عیسی سلمانی لطف‌آبادی	روایت سنگ‌سازان ۲(متن خاکریز با موضوع ادبیات پایداری و دفاع مقدس)
محمد تقی بهار	دیوان اشعار و قصیده اجتماعی دماوندیه(۱۳۰۱) و غزل اجتماعی
احمد عربلو	قصه شیرین فرهاد(متن جاسوسی... با موضوع ادبیات پایداری و دفاع مقدس، منثور)
مولوی	مثنوی معنوی با موضوع ادبیات غنایی و تعلیمی و عرفانی / فیه ما فیه با موضوع ادبیات غنایی و تعلیمی و عرفانی، منثور
شهاب‌الدین سهروردی	فی حقیقه‌العشق(ادبیات غنایی و عرفانی و تعلیمی، منثور) متن «در حقیقت عشق»
عین‌القضات همدانی	تمهیدات (ادبیات غنایی و عرفانی و تعلیمی، منثور) متن «سودای عشق»
محمد رضا شفیعی کدکنی	مثل درخت در شب باران(ادبیات غنایی، مجموعه شعر، منظوم) غزل «صبح ستاره باران»
محمد ابراهیم باستانی پاریزی	از پاریز تا پاریس(حسب حال، منثور)
عطار نیشابوری	تذکره‌الاولیا(تذکره و شرح حال عارفان، منثور)
علی شریعتی	کویبر(حسب حال و نوشته‌های پراکنده، منثور)
حاج ملا هادی سبزواری(اسرار)	فیلسوف و فقیه معروف
محمد بهمن بیگی	بخارای من ایل من(حسب حال، منثور) متن «بوی جوی مولیان» از این کتاب است و نام آن از شعر رودکی شاعر عصر سامانی انتخاب شده.
وحشی بافقی	مثنوی غنایی «لطف تو»
سلمان هراتی	دری به خانه خورشید(ادبیات انقلاب، منظوم)
محمد رضا رحمانی	تیرانا(منثور)
سید مهدی شجاعی	سانتاماریا (مجموعه آثار با موضوع ادبیات انقلاب و پایداری، منثور)
مرتضی امیری اسفندقه	غزل شکوه چشمان تو(با موضوع ادبیات انقلاب و پایداری)
فردوسی	شاهنامه(ادبیات حماسی، منظوم) داستان «سیاوش و سودابه»...
مهدی اخوان ثالث	در حیاط کوچک زندان در پاییز(مجموعه شعر) خوان هشتم(شعر حماسی و روایی از این کتاب)
ابوالقاسم لاهوتی	دیوان اشعار، شعر «ای میهن» غزل اجتماعی و میهنی
عطار نیشابوری	منطق‌الطیر(مثنوی عرفانی، منظوم)
ظهیری سمرقندی	سندبادنامه (داستان تمثیلی، منثور)- متن «کلان و کلانتر»
محمد علی جمال‌زاده	داستان معاصر «کیاب غاز» به زبان عامیانه و با بیان طنزآمیز
ادیب پیشاوری	ادیب و شاعر و عارف مشروطه و معاصر
رضا امیرخانی	ارمیا (داستان معاصر منثور با محتوای ادبیات انقلاب و پایداری)
پابلو نرودا	هوا را از من بگیر، خنده‌ات را نه.
یوهان کریستف فریدریش شیلر	قطعه ادبی «مسافر»
ویلیام شکسپیر	غزلواره‌ها (اشعار غنایی با مضامین اجتماعی، منظوم)
آلفونس دوده	قصه‌های دوشنبه (داستان منثور)- متن آخرین درس از این کتاب است. مترجم: عبدالحسین زرین-کوب

پدیدآورنده	اثر
حکیم سنایی غزنوی	شعر غنایی ستایش(ملکا ذکر تو گویم...)
سعدی شیرازی	گلستان(نثر تعلیمی آمیخته به نظم)
ابوالمعالی نصرالله منشی	ترجمه کلیله و دمنه (نثر تعلیمی آمیخته به نظم)
پروین اعتصامی	قطعه تعلیمی «مست و هشیار»
نظامی گنجه‌ای	مناظره «خسرو شیرین» و لیلی و مجنون(منظوم)
حافظ شیرازی	غزل «در مکتب حقایق»
ابوالقاسم عارف قزوینی	دیوان اشعار و غزل اجتماعی «آزادی»
فرّخی یزدی	دیوان اشعار و غزل اجتماعی «دفت‌ر زمانه»
عیسی سلمانی لطف‌آبادی	روایت سنگ‌سازان ۲(متن خاکریز با موضوع ادبیات پایداری و دفاع مقدس)
محمد تقی بهار	دیوان اشعار و قصیده اجتماعی دماوندیه(۱۳۰۱) و غزل اجتماعی
احمد عربلو	قصه شیرین فرهاد(متن جاسوسی... با موضوع ادبیات پایداری و دفاع مقدس، منثور)
مولوی	مثنوی معنوی با موضوع ادبیات غنایی و تعلیمی و عرفانی / فیه ما فیه با موضوع ادبیات غنایی و تعلیمی و عرفانی، منثور
شهاب‌الدین سهروردی	فی حقیقه‌العشق(ادبیات غنایی و عرفانی و تعلیمی، منثور) متن «در حقیقت عشق»
عین‌القضات همدانی	تمهیدات (ادبیات غنایی و عرفانی و تعلیمی، منثور) متن «سودای عشق»
محمد رضا شفیعی کدکنی	مثل درخت در شب باران(ادبیات غنایی، مجموعه شعر، منظوم) غزل «صبح ستاره باران»
محمد ابراهیم باستانی پاریزی	از پاریز تا پاریس(حسب حال، منثور)
عطار نیشابوری	تذکره‌الاولیا(تذکره و شرح حال عارفان، منثور)
علی شریعتی	کویبر(حسب حال و نوشته‌های پراکنده، منثور)
حاج ملا هادی سبزواری(اسرار)	فیلسوف و فقیه معروف
محمد بهمن بیگی	بخارای من ایل من(حسب حال، منثور) متن «بوی جوی مولیان» از این کتاب است و نام آن از شعر رودکی شاعر عصر سامانی انتخاب شده.

۱ باتوجه به مصراع‌های زیر، اجزای کدام مصراع‌ها از "نهاد + فعل" تشکیل شده است؟
 الف) بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول
 ب) دلیل صدق نباشد نظر به لاله و سنبل
 ج) سعدی از این‌پس نه عاقل است نه هشیار
 د) ز سر به در نرود همچنان امید وصال
 هـ) دی به چمن برگذشت سرو سخنگوی من

- ۱) الف، ب، د
 ۲) الف، د، هـ
 ۳) ب، ج، هـ
 ۴) ب، د، هـ

۲ اجزای جمله‌های تشکیل‌دهندهٔ همهٔ ابیات "نهاد + مسند + فعل" است؛ به جز:

- ۱) از دود آه ماست که ابر آشکار گشت
 ۲) صیّاد من آن است که نخجیر تو گردد
 ۳) دستگیر خستگان جام می گلرنگ شد
 ۴) در راه مهر نیست به جز سایه همنشین
 ۱) وز سیل اشک ماست که دریا پدید شد
 ۲) سلطان من آن است که هندوی تو باشد
 ۳) مشرب آتش‌عذاران آب آتش‌رنگ بود
 ۴) در کوی عشق نیست به جز ناله هم‌نفس

۳ در مصراع‌های زیر، جمعاً چند فعل نیاز به مفعول دارد؟

- الف) بیار ساقی و همسایه گو دو چشم ببند
 ب) عاشقان را نتوان گفت که بازآی ز مهر
 ج) من از کمند تو اوّل چو وحش می‌برمیدم
 د) ملامتم نکند هر که معرفت دارد

- ۱) چهار
 ۲) پنج
 ۳) شش
 ۴) هفت

در میان مصراع‌های زیر، اجزای چند جمله "نهاد + مفعول + فعل" است؟

الف) آن پی مهر تو گیرد که نگیرد پی خویشش

ب) نشستم تا برون آیی خرامان

ج) تو در عالم نمی‌گنجی ز خوبی

د) دوست دارد آن‌که داری دوستش

۱) دو (۱) سه (۲)

۳) چهار (۳) پنج (۴)

در کدام بیت، یک جمله "نهاد + مفعول + فعل" و یک جمله "نهاد + مسند + فعل" یافت می‌شود و فاقد منادا است؟

۱) تا مگر صائب شکست خویش را سازی درست در پی خورشید تابان روز و شب چون ماه باش

۲) همیشه فکرت صائب شکار دل می‌کرد کمند ناله او نیست دل‌شکار امروز

۳) غیر صائب که دمی می‌زند از سوز جگر اثر از گرمی گفتار نمانده است امروز

۴) مرد نیرنگ خزان و نوبهاران نیستی در بساط خاک صائب غنچه تصویر باش

در مصراع دوم همه ابیات، مسند بر سایر اجزای جمله مقدم شده است؛ به جز:

۱) از بساط گل بی‌خار قدم می‌دزدد زخمی آن پای که از خار مگیلان تو شد

۲) می‌کند خنده خونین به ته پوست نهان پسته از بس خجل از غنچه خندان تو شد

۳) کرد در دیده خورشید سیه مشرق را طالع آن صبح که از چاک گریبان تو شد

۴) صائب از گلشن فردوس شود مستغنی آشنا دیده هرکس که به دیوان تو شد

در بیت زیر "چند مسند و چند قید" به ترتیب، یافت می‌شود؟

"اگر گرد کسی بسیار گردی اگرچه بس عزیزی خوار گردی"

۱) دو - دو (۱) دو - سه (۲)

۳) سه - دو (۳) سه - سه (۴)

در کدام مصراع‌ها، جمله (سه جزئی گذرا به مسند) یافت می‌شود؟

الف) زاهد خلوت‌نشین دوش به میخانه شد

ب) تو خود ای گوهر یک‌دانه کجایی آخر

ج) گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد

د) گل عزیزست غنیمت شمیردش صحبت

ه) دی شد و بهمن آمد

۱) الف، ب، د (۱) ب، ج، د (۲)

۳) ب، ج، ه (۳) ب، د، ه (۴)

- الف) در عالم زیبایی تو خواجه معرفی
 ب) ساقی از این مقام شد صبح نشاط، شام شد
 ج) در سرم هست که خاک کف پای تو شوم
 د) با وجود تو نمانده است امیدی ما را
- در گوشه تنهایی من بنده گمنام
 خواب خوشم حرام شد باده خوشگوار هم
 من بر اینم مگرم بخت موافق نشود
 که رخ خوب تو دیباجه هر امید است

- ۱) الف، د
 ۲) الف، ج
 ۳) ب، ج
 ۴) ب، د

اجزای تشکیل دهنده همه عبارات یکسان است؛ به جز:

- ۱) مثل بنفشه خود را پنهان می‌کنید.
 ۲) ذوق الهام را در دل هزارستان خود می‌کشند.
 ۳) به نرمی بوی گل، هزار صحبت شیرین برایش دارم.
 ۴) گل ما چون خوبان تمام، آرام و بی‌اعتنا با نسیم بازی می‌کرد.

در کدام مصراع "نهاد + مفعول + مسند + فعل" یافت می‌شود؟

- ۱) بساز با من رنجور ناتوان ای یار
 ۲) به ناز گر بخرامی جهان خراب کنی
 ۳) به کام دل نرسیدیم و جان به حلق رسید
 ۴) آب حیات من است خاک سر کوی دوست

اجزای تشکیل دهنده همه جمله‌ها در مقابل آن‌ها، "کاملاً" درست است؛ به جز:

- ۱) دانشجویان تازه‌وارد با وضعیت کنونی خوابگاه کنار آمدند. (نهاد + متمم + فعل)
 ۲) از ابتدای برنامه، شور و هیجان خاصی در وجود معلّم احساس می‌کردم. (نهاد + مفعول + فعل)
 ۳) این فضای معنوی را دوست پدرم از سالیان پیش، ترتیب داده بود. (نهاد + مفعول + مسند + فعل)
 ۴) در شرایط سخت و طاقت‌فرسای اسارت، همه چیز را مخفی می‌کردم. (نهاد + مفعول + مسند + فعل)

الگوی (نهاد + مفعول + مسند + فعل) در کدام بیت، یافت می‌شود؟

- ۱) بدین دو دیده حیران من هزار افسوس
 ۲) دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل
 ۳) دیدن روی تو را دیده جان‌بین باید
 ۴) راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
 که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم
 مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمان
 وین کجا مرتبه چشم جهان‌بین من است
 بر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود

در همه مصراع‌ها "نهاد + مفعول + مسند + فعل" است؛ به جز:

- ۱) درون فروماندگان شاد کن
 ۲) خداوند زر برکند چشم دیو
 ۳) کرم خوانده‌ام سیرت سروران
 ۴) مژگان تو دل را هدف تیر ستم ساخت

اجزای جمله‌های کدام بیت، همانند اجزای جمله‌های بیت زیر است؟
 "حفظ آب روی خواهش کن که گردون خسیس
 نان خود را تر به آب روی سائل می‌کند"

- (۱) می‌دهد از حسن عالم‌گیر مجنون را خبر
 اینکه لیلی هر نفس تغییر محمل می‌کند
 (۲) خصم غالب را زبون، صبر و تحمّل می‌کند
 از تواضع سیل را مغلوب خود پیل می‌کند
 (۳) یوسف نداشت نعمت دیدار این‌قدر
 حسن تو چشم آینه را سیر می‌کند
 (۴) تشنه‌جانان را کجا سیراب ساغر می‌کند؟
 ریگ در یک آب خوردن بحر را بر می‌کند

"ردیف" در کدام بیت تفاوت معنایی دارد؟

- (۱) کسی کو بر وجود خود بلرزد
 همان بهتر که در ویرانه گردد
 (۲) دلی کز عشق او دیوانه گردد
 وجودش با عدم هم‌خانه گردد
 (۳) رُخش شمع است عقل ار عقل دارد
 ز نور شمع او دیوانه گردد
 (۴) چو ماهی آشنا جوید در این بحر
 به کلّ ماهیان بیگانه گردد

در کدام ابیات، فعل از مصدر "گرفتن" در معنای یکسان، به کار رفته است؟
 الف) حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او
 و ر به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم
 ب) شنیدمت که نظر می‌کنی به حال ضعیفان
 تبم گرفت و دلم خوش به انتظار عیادت
 ج) گیرند مردم دوستان نامهربان و مهربان
 هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس
 د) صوفی چو تو رسم رهروان می‌دانی
 بر مردم رند نکته بسیار مگیر

- (۱) الف - ب
 (۲) الف - د
 (۳) ب - ج
 (۴) ج - د

معنی "ساختن" در کدام بیت، متفاوت است؟

- (۱) بیارید داننده آهنگران
 یکی گرز سازند ما را گران
 (۲) دیدم که ملک فقر من از ملک جم به است
 زر وام کردم از رخ و خاتم بساختم
 (۳) کیمیای عشق او از خون دل‌ها ساختند
 عاشقانش در طلب زین روی جان‌ها باختند
 (۴) دوستان و دشمنان را آب‌و‌آتش فعل باش
 بدسگالان را بسوز و نیک‌خواهان را بساز

معنی واژهٔ ردیف در کدام بیت با سایر ابیات، تفاوت دارد؟

- (۱) از دل سنگین لیلی کعبهٔ جان ساختند
 از غبار خاطر مجنون بیابان ساختند
 (۲) خضر را زخم نمایان گشت عمر جاودان
 تیغ سیراب تو را روزی که عریان ساختند
 (۳) از هوسناکان حذر کن کاین گروه بی‌ادب
 مصر را بر یوسف بی‌جرم زندان ساختند
 (۴) می‌توان دامان بوی گل گرفت از دست باد
 وای بر جمعی که وقت خود پریشان ساختند

در کدام بیت از مصدر "ساختن" در معنای "آهنگ کردن" استفاده شده است؟

- (۱) بساز ای مطرب خوشخوان خوشگو به شعر فارسی صوت عراقی
- (۲) جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع که حکم آسمان است این اگر سازی اگر سوزی
- (۳) از آن پس بسازید سهراب را ببندید یک شب بر او خواب را
- (۴) چه سازیم و این را چه درمان کنیم؟ به دانش مگر چاره جان کنیم

معنای "ردیف" در کدام بیت با سایر ابیات تفاوت دارد؟

- (۱) تنها نه من به دانه خالت مقیدم این دانه هرکه دید گرفتار دام شد
- (۲) نامم به عاشقی شد و گویند توبه کن توبه کنون چه فایده دارد که نام شد
- (۳) آن مدعی که دست ندادی به بند کس این بار در کمند تو افتاد و رام شد
- (۴) شرح غمت به وصف نخواهد شدن تمام جهدم به آخر آمد و دفتر تمام شد

"ردیف" در کدام بیت، گذرا است؟

- (۱) تو که احوال دل سوختگان می دانی مکن انکار کسی کز غم این کار بسوخت
- (۲) ای که از تیر اناالحق خبری یافته ای چه شوی منکر منصور که بر دار بسوخت
- (۳) صبر بسیار مفرمای من سوخته را که دل ریشم از این صبر جگرخوار بسوخت
- (۴) داروی درد دل اکنون ز که جویم که طیب دل بیمار مرا در غم تیمار بسوخت

"گذشتن" در کدام عبارت، معنای متفاوت دارد؟

- (۱) پس وی را گفتند شما را بشارت باد که دقایقوس گذشت و ما خدای پرستیم.
- (۲) و جای هرکس در خدمت بارگاه و دیوان ضبط کردی تا از اندازه خویش نگذشتی.
- (۳) خردمند آن است که دست در قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه خواهد گذشت.
- (۴) چون حال وی ظاهر است، زیاده از این نگویم که گذشته است و غایت آدمی مرگ است.

کاربرد معنایی فعل "ماندن" در کدام بیت، متفاوت است؟

- (۱) ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند وز می جهان پر است و بست می گسار هم
- (۲) دردا که یار در غم و دردم بماند و رفت ما را چو دود بر سر آتش نشاند و رفت
- (۳) بر آن بودش اندیشه کاندرا جهان نماند کسی از نژاد مهان
- (۴) مکن شادمانی به مرگ کسی که دهرت نماند پس از وی بسی

معنای فعل، از مصدر "گردیدن" در بیت با بیت "نباید که گردی تو ای خوب کیش ز پیمان و عهد و زگفتار خویش" تناسب دارد.

- (۱) من اگر چنان که نهی است نظر به دوست کردم همه عمر توبه کردم که نگردم از مناهی
 (۲) خردمند گوید که در یک سرای چو فرمان دو گردد نماند به جای
 (۳) یکی صورتی دید صاحب جمال بگردیدش از شورش عشق حال
 (۴) ای دوست به صدگونه بگردی به زمانی گه خوش سخنی گیری و گه تلخ زبانی

معنای فعل "شدم" در کدام گزینه متفاوت است؟

- (۱) به هر طرف که شدم تا که شاد بنشینم غم تو پیش دل من دو اسبه بازآمد
 (۲) شدم که بوسه زنم بر درش ادب گفتا به بوسه خاک در یار خوار نتوان کرد
 (۳) چون مست شدم، خواستم از پای درآمد حالی سر زلف بت عیار گرفتم
 (۴) به خرابات شدم دوش مرا بار نبود می زدم نعره و فریاد ز من کس نشنود

نقش ضمیر متصل "م" در پایان واژه‌های قافیه، در کدام بیت تفاوت دارد؟

- (۱) همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند
 (۲) بی خود از شعشعۀ پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند
 (۳) بعدازاین روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند
 (۴) من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند

نقش ضمیر متصل مشخص شده در ابیات، به ترتیب در کدام گزینه درست است؟

- (الف) به آن رسید که توفان برآیدم به دو چشم ز سوز سینه همچون تنور کشته ما
 (ب) دل که به هدیه دادمش کاین رخ زرد بنگرد سگۀ قلب داشتم، زر به عیار در نشد
 (ج) به دوستی اگر پای بر دو دیده نهی هنوزت اهل دل از دیده دوست تر گیرند
 (د) ز سوز مهوشان از درد چندان سوختم خود را که بر شمع مزار خویشتن پروانه‌شان کردم

- (۱) مضاف‌الیه، متمم، مفعول، مفعول (۲) متمم، مفعول، متمم، مضاف‌الیه
 (۳) مضاف‌الیه، مفعول، متمم، مفعول (۴) متمم، مضاف‌الیه، مفعول، متمم

نقش ضمائر متصل مشخص شده، در بیت زیر، به ترتیب، کدام است؟

"چو آیمت که ببینم مرا ز کوی برانی چو خواهمت که درآیم درم به روی ببندی"

- (۱) نهاد، متمم، مفعول (۲) نهاد، مفعول، مضاف‌الیه
 (۳) مفعول، متمم، مضاف‌الیه (۴) مفعول، مضاف‌الیه، مفعول

- (۱) آنجاست آدمی که دلش آرمیده است هر لحظه‌ای اگر چه به صد جا شود کسی
 (۲) گرت صورت حال بد یا نکوست نگارنده دست تقدیر اوست
 (۳) یکبار نقش پای خود ای بی‌خبر ببین تا روشنت شود که چه مست گذاره‌ای
 (۴) برش چون بر شیر و رخ چون بهار ز مشک سیه کرده بر گل نگار

در کدام بیت، ضمیر پیوسته‌ای که مشخص شده، نقش دستوری متفاوتی دارد؟

- (۱) تو مپندار کزین در به ملامت بروم که گرم تیغ زنی بنده بازوی توام
 (۲) حیف است سخن گفتن با هرکس از آن لب دشنام به من ده که درودت بفرستم
 (۳) بازت ندانم از سر پیمان ما که برد باز از نگین عهد تو نقش وفا که برد
 (۴) بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل در پای دم‌به‌دم گهر از دیده بارمت

در پایان چند بیت، ضمیر پیوسته نقش مضاف‌الیه ندارد؟

- (الف) حسد از هیچ ندارم مگر از پیرهنش که جز او کیست که برخورد ز سیمین بدنش
 (ب) می لعل ارچه لطیف است در آن جام عقیق آن ندارد ز لطافت که در آن جامه تنش
 (ج) گر در آینه در آن صورت زیبا نگرد بو که معلوم شود صورت احوال منش
 (د) بس که در چنگ فراق تو چو نی می‌نالم هیچ کس نیست که یک بار بگوید مزنش
 (ه) آن که جز نام نیابد نشان از دهنش بر زبان کی گذرد نام یکی همچو منش

- (۱) یک (۲) دو
 (۳) سه (۴) چهار

در کدام بیت جابه‌جایی ضمیر متصل، صورت نگرفته است؟

- (۱) مستم آنجا مبر ای یار که سرمستانند دست من گیر که این طایفه پر دستانند
 (۲) نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد به خیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتم
 (۳) هرگز این گمان نبُد، با تو که دوستی کنم باورم این نمی‌شود با تو نشسته کاین منم
 (۴) پیش از آنم که به دیوانگی انجامد کار معرفت پند همی داد و نمی‌پذیرفتم

در کدام بیت "جابه‌جایی ضمیر متصل" وجود دارد؟

- (۱) ای آنکه به اقبال تو در عالم نیست گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست؟
 (۲) دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت وقت آن است که پرسى خبر از بغدادم
 (۳) نرگس مست نوازش کن مردم‌دارش خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
 (۴) شدم آب، چون شمع و در خود فسردم که تصویر صبحی به منظر ندادم

- (۱) نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند
 (۲) من زدست تو خویشتن بکشم تا تو دستم به خون نیلایی
 (۳) عجب داری ار بار حکمش برم که دائم به احسان و لطفش درم؟
 (۴) زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

کاربرد "را" در کدام بیت، با سایر ابیات تفاوت دارد؟

- (۱) گر تشنگان بادیه را جان به لب رسید تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری
 (۲) باد بر بوی نسیم زلف سنبل در ختن نافه را چندان دهد دم تا جگر پر خون کند
 (۳) گلدسته امید، بر جان عاشقان نه تا رهروان غم را، خار از قدم برآید
 (۴) ماه روزه است و مرا شربت هجران روزی روز توبه است و تو را نرگس جادو سرمست

کاربرد "را" در کدام بیت، با سایر ابیات تفاوت دارد؟

- (۱) طبع تو سیر آمد از من جای دیگر دل نهاد من که را جویم که چون تو طبع هر جاییم نیست
 (۲) گر دست دوستان نرسد باغ را چه جرم منعی که می‌رود گنه از باغبان توست
 (۳) دانند عاقلان که مجانبین عشق را پروای قول ناصح و پند ادیب نیست
 (۴) چرا و چون نرسد بندگان مخلص را رواست گر همه بد می‌کنی بکن که نکوست

کاربرد "را" در مصراع اول کدام بیت با بقیه ابیات یکسان نیست؟

- (۱) گران‌سنگی فلاخن را پر پرواز می‌گردد به کوه صبر نتوان داد تسکین بی‌قراران را
 (۲) علایق را بود کوتاه، دست از دامن همت زگرد ره نباشد زحمتی گردون‌سواران را
 (۳) نسازد مایه‌داران مروّت را زیان غمگین نشاط باخت بیش از برد باشد خوش‌قماران را
 (۴) قبول عشق چون فرهاد هرکس را کمر بندد زجان سختی کند دندان تیغ کوهساران را

کاربرد حرف "را" در ابیات کدام گزینه یکسان است؟

- (الف) دیده بینا به هر ناشسته‌رویی می‌دهند تا که را مشاطة قدرت دل بینا دهد
 (ب) چنین که می‌گذری کافر و مسلمان را نکه به توست که هم قبله‌ای و هم صنمی
 (ج) خسروان را عدل می‌بخشد حیات جاودان در سیاهی همچو اسکندر نمی‌باید شدن
 (د) ما سراپای تو را ای سر و تن چون جان خویش دوست می‌داریم و گر سر می‌رود در پای تو

(۱) الف، د (۲) ب، ج

(۳) ج، الف (۴) د، ب

حرف "را" در همهٔ ابیات به جِز کاربرد و معنای دوگانه دارد.

- (۱) صبا به لطف بگو آن غزل رعنا را
 که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
- (۲) سواد لوح بینش را عزیز ازبهر آن دارم
 که جان را نسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت
- (۳) شیرمردان را نمی‌باشد به زینت التفات
 نیست غیر از خون‌نگاری دست و پای شیر را
- (۴) ز اندازه بیرون تشنه‌ام ساقی بیار آن آب را
 اؤل مرا سیراب کن وانگه بده اصحاب را

کدام بیت، فاقد جملهٔ وابسته است؟

- (۱) لطف و عطا و احسان پیوسته از تو آید
 جرم و خطا و عصیان از ما بود همیشه
- (۲) از تنگی دهانت یک ذره گفته باشد
 هر ذره کو به وصفت گویا بود همیشه
- (۳) جای دل است کویت ز آنجا مران به جورش
 بگذار تا دل من بر جا بود همیشه
- (۴) تا شاهد جمالت مستور باشد از من
 اشکم میان مردم رسوا بود همیشه

کدام بیت فاقد جملهٔ وابسته است؟

- (۱) حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ
 اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد
- (۲) عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
 در چین طرّهٔ تو، دل بی‌حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
- (۳) در چین طرّهٔ تو، دل بی‌حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
- (۴) چون من گدای بی‌نشان مشکل بود یاری چنان سلطان کجا عیش نهمان با رند بازاری کند؟

نوع جملهٔ مشخص شده در کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (جملهٔ وابسته)
- (۲) اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم (جملهٔ هسته)
- (۳) صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز
بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم (جملهٔ هسته)
- (۴) بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
 که از پای خُمت روزی به حوض کوثر اندازیم (جملهٔ وابسته)

در کدام گزینه "جملهٔ پیرو" وجود دارد؟

- (۱) دل چه بندی در این سرای مجاز؟
 همت پست کی رسد به فراز؟
- (۲) چشم بگشا به گلستان و ببین
 جلوهٔ آبِ صاف در گل و خار
- (۳) روی ها چون زین بیابان درکنند
 جمله سر از یک گریبان برکنند
- (۴) طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه
 آنجاست جلوه‌گاهم اینجا چه کار دارم؟

- (۱) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
 (۲) هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش
 (۳) روزها گر رفت گو رو باک نیست تو بمان ای آن که جز تو پاک نیست
 (۴) سرّ من از نالهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

در همهٔ ابیات به جز "حرف پیوند وابسته ساز و هم‌پایه ساز" هردو، به کار رفته است.

- (۱) سرگشته چو چوگانم و در پای سمند می‌افتم و می‌گردم چون گوی به پهلوی
 (۲) کسی کش آن زبان در آستین است زبانش هست اما آتشین نیست
 (۳) روز هجرانت بدانستم قدر شب وصل عجب ار قدر نبود آن شب و نادان بودم
 (۴) دلم به جان غم عشق تو می‌کشد تا هست ولی تنم ز ضعیفی و لاغری نکشد

در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ هر دو نوع "حرف پیوند وابسته ساز و هم‌پایه ساز" به کار رفته است؟

- (۱) صوفی بیا که خرقةٔ سالوس برکشیم وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم
 (۲) عیب درویش و توانگر به کم‌ویش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
 (۳) چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است
 (۴) چون تویی را چو منی در نظر آید؟ هیئات که قیامت رسد این رشته به من یا نرسد

کدام بیت فاقد جملهٔ "ساده" است؟

- (۱) گر خویشتن پرستی کی ره بری به ایمان در دین خودپرستان ایمان چه کار دارد؟
 (۲) گفتم مرو از دیدهٔ موج‌افکن ما گفت پیوسته وطن بر لب دریا نتوان کرد
 (۳) هر دم از آرزوی گوشهٔ چشمت سرمست زاهدی گوشه‌نشین بر در خمار افتد
 (۴) در عشق داستان شد و چون از جهان برفت با دوستان محرمش این داستان بماند

در کدام گزینه "شیوهٔ بلاغی" وجود دارد؟

- (۱) در وهم ننگد که چه دل‌بند و چه شیرین در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیباست
 (۲) چشمی که تو را بیند و در قدرت بی‌چون مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست
 (۳) دنیا به چه کار آید و فردوس چه باشد؟ از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست
 (۴) تسلیم تو سعدی نتواند که نباشد گر سر بنهد ورنه دست تو بالاست

- (۱) از میکده بیرون نهم پای که اینجا دردی نکشیدم من و صد جام کشیدم
 (۲) دشمنت اگر به کینه برآرد چو مار سر شمشیر تو دمار برآرد ز مغز مار
 (۳) ما سر بنهادیم و به سامان نرسیدیم در درد بمرسیم و به درمان نرسیدیم
 (۴) نکهت جان بخش دارد خاک کوی دلبران عارفان آنجا مشام عقل مشکین کرده اند

- (۱) شعر من زان سوزناک آمد که غم خاطر گوهرفشانم سوخته است
 (۲) هر مرغ به دستانی در گلشن شاه آمد بلبل به نواسازی حافظ به غزل گویی
 (۳) سوز غمها کار من کرده است خام خامی گردون روانم سوخته است
 (۴) آنچه در آینه بینم نه منم پرتو توست که سایه فکن است

- (۱) معتقدان و دوستان از چپ و راست منتظر کبر رها نمی کند کز پس و پیش بنگری
 (۲) هرچه کنی تو برحق حاکم و دست مطلقى پیش که داوری برند از تو که خصم و داوری
 (۳) جان بدهند و در زمان زنده شوند عاشقان گر بکشی و بعد از آن بر سر کشته بگذری
 (۴) بنده اگر به سر رود، در طلبت کجا رسد گر نرسد عنایتی، در حق بنده آن سری

- (۱) دیگران چون بروند از نظر از دل بروند تو چنان در دل من رفته که جان در بدنی
 (۲) بندهوارت به سلام آیم و خدمت بکنم ور جوابم ندهی می رسدت کبر و منی
 (۳) تو بدین نعت و صفت گر بخرامی در باغ باغبان ببند و گوید که تو سرو چمنی
 (۴) رستم از سیلی تقدیر به خاک افتاده است تا به کی تکیه به سرپنجه پُرزور کنی

- (۱) او سخن می گوید و دل می برد او نمک می ریزد و مردم کباب
 (۲) بامدادی تا به شب رویت می پوش تا بیوشانی جمال آفتاب
 (۳) ماه رویا روی خوب از من متاب بی خطا کشتن چه می بینی صواب
 (۴) درون ما ز تو یکدم نمی شود خالی کنون که شهر گرفتی روا مدار خراب

- (۱) جانم به لب رسید و گرم کار به شود این خرده جان فدای سر دلستان کنم
 (۲) در چمن امروز بلبل مست گفتار خود است کبک در کهسارها پابند رفتار خود است
 (۳) گفت که تو کشته نه ای در طرب آغشته نه ای پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم
 (۴) سعدی تو کیستی؟ که در این حلقه کمند چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم

در همهٔ گزینه‌ها "شیوهٔ بلاغی" دیده می‌شود، به جز:

- (۱) دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود
 (۲) چهل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت تدبیر ما به دست شراب دوساله بود
 (۳) هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود
 (۴) دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از این قصیده به از صد رساله بود

در همهٔ ابیات "شیوهٔ بلاغی" دیده می‌شود؛ به جز

- (۱) هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین آن مردمک چشم نگاری بوده است
 (۲) به شهری در از شام غوغا فتاد گرفتند پیری مبارک‌نهاد
 (۳) ز آتش حرص و آز و هیزم مکر دل نگه دار و چون تنور متاب
 (۴) عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

در کدام بیت "مفعول" بر سایر اجزای جمله مقدم شده است؟

- (۱) عاشقان را ز بر خویش مران تا بر تو سر و زر هر دو فشانند و دعا نیز کنند
 (۲) شمع جانم را بکشت آن بی‌وفا جای دیگر روشنایی می‌کند
 (۳) عقل را با عشق زور پنجه نیست احتمال از ناتوانی می‌کند
 (۴) بندگان را نه گزیرست ز حکمت نه گریز چه کنند؟ ار بکشی ورنه بنوازی خدم‌اند

در همهٔ ابیات به استثنای بیت حذف فعل به قرینهٔ معنوی صورت گرفته است.

- (۱) کسی را بده پایهٔ مهتران که بر کهتران سر ندارد گران
 (۲) که یا رب بر این بنده بخشایشی کز او دیده‌ام وقتی آسایشی
 (۳) یکی شخص از این جمله در سایه‌ای به گردن بر از حله پیرایه‌ای
 (۴) بداندیش را جاه و فرصت مده عدو در چه و دیو در شیشه به

- (۱) گر بر وجود عاشق صادق نهند تیغ
گوید بکش که مال سبیل است و جان فدا
- (۲) تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی
چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیایی
- (۳) گوش بر ناله بلبل کن و بلبل بگذار
تا نگوید سخن از سعدی شیرازی به
- (۴) هرگز آن دل بنمیرد که تو جانش باشی
نیکبخت آن که تو در هر دو جهانش باشی

در کدام بیت، حذف فعل به قرینه لفظی صورت گرفته است؟

- (۱) کجا دست گیرد دعای ویت
دعای ستمدیدگان در پیات؟
- (۲) یکی را که سعی قدم پیشتر
به درگاه حق منزلت بیشتر
- (۳) بفرمود گنجینه گوهرش
فشانند در پای و زر بر سرش
- (۴) دعای منت کی بود سودمند
اسیران محتاج در چاه و بند؟

در کدام بیت، حذف فعل به "قرینه معنوی" صورت گرفته است؟

- (۱) حکایت از لب شیرین دهان سیم اندام
تفاوتی نکند گر دعاست یا دشنام
- (۲) کسان را درم داد و تشریف و اسب
طبیعی است اخلاق نیکو نه کسب
- (۳) به چشم‌های تو دائم که تا ز چشم برفتی
به چشم عشق و ارادت نظر به هیچ نکردم
- (۴) به جای خاک، قدم بر دو چشم سعدی نه
که هرکه چون تو گرمی بود به ناز آید

در همه ابیات به جز بیت حذف فعل به قرینه معنوی صورت گرفته است.

- (۱) آسمان در زیر پای همّت
بر زمین مالنده فرق فرقدین
- (۲) ای محافل را به دیدار تو زین
طاعتت بر هوشمندان فرض عین
- (۳) ای کمال نیک‌مردی بر تو ختم
نیک‌نامی منتشر در خافقین
- (۴) از مقامت تا ثریا همچنان
کز ثریا تا ثری فرق است و بین

در کدام بیت، حذف فعل به قرینه معنوی وجود دارد؟

- (۱) مردم از ترس خدا سجده رویت نکنند
بامدادت که ببینند و من از حیرانی
- (۲) نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی
که به دوستان یکدل سر دست برفشانی
- (۳) کبر یک سو نه اگر شاهد درویشانی
دیو خوش طبع به از حور گره‌پیشانی
- (۴) نفسی بنده‌نوازی کن و بنشین ار چند
آتشی نیست که او را به دمی بنشانی

حذف فعل به "قرینه معنوی" در همه ابیات وجود دارد، به جز:

- (۱) گرفتار کمند ماهرویان نه از مدحش خبر باشد نه از ذم
 (۲) من آبروی نخواهم زبهر نان دادن که پیش طایفه‌ای مرگ به که بیماری
 (۳) چشمی که جمال تو ندیدست چه دیده است افسوس بر اینان که به غفلت گذرانند
 (۴) به دوستی که ز دست تو ضربت شمشیر چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول

در همه ابیات به جز بیت "نهادی" محذوف است.

- (۱) می با جوانان خوردنم باری تمنا می‌کند تا کودکان در پی فتند این پیر دُرد آشام را
 (۲) گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد بسوختیم در این آرزوی خام و نشد
 (۳) چندان کز این دو دیده من رفت روز و شب هرگز نرفت خون شهیدان کربلا
 (۴) بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

هسته گروه اسمی روبه‌روی همه گروه‌ها درست است به جز:

- (۱) تعیین ارزش دقیق معنایی عناصر زبان: (ارزش)
 (۲) مجموعه آثار ادبی گذشته این مرزوبوم: (مجموعه)
 (۳) رابطه همنشینی هر واحد زبانی با واحد زبانی دیگر: (رابطه)
 (۴) کوچک‌ترین واحد زبانی با معنای مستقیم و غیرمستقیم: (واحد)

در عبارت زیر، به ترتیب چند صفت پیشین و چند صفت پسین وجود دارد؟

"وه که چه پاییز دلنوازی است. این برگ خشک که بر زمین سرد و بی‌روحش می‌بینی نوای کدام نی روح‌بخش را می‌نوازد؟ مثل این است که پاییز همه نوا و نغمه‌اش را در جان زمین جاری می‌کند."

- (۱) پنج، شش
 (۲) پنج، پنج
 (۳) شش، هفت
 (۴) چهار، پنج

کدام گزینه بر اساس الگوی "صفت + اسم + نقش‌نمای - + اسم + نقش‌نمای - + صفت" ساخته شده است؟

- (۱) کدام پهلوان مبارز ایران زمین
 (۲) پنج روز به‌جامانده عمر انسان بی‌خبر
 (۳) بعضی سروده‌های شاعران گذشته
 (۴) همان جنگجوی دل‌اور عرصه جنگ جهانی

در منظومه زیر، به ترتیب چند ترکیب وصفی و اضافی وجود دارد؟

"تو تنها از شجاعت، در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای / به پاسداری از حقیقت / و صداقت، شیرین‌ترین لبخند بر لبان اراده توست / بر تالابی از خون خویش در گذرگاه تاریخ ایستاده‌ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می‌آشامانی."

- (۱) سه، پنج
 (۲) سه، شش
 (۳) چهار، پنج
 (۴) چهار، شش

در متن زیر چند "ترکیب وصفی و چند وابسته پیشین" به ترتیب، به کار رفته است؟
 "این معلّم شریف باسواد، سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتیم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده بزرگ بخوانیم.
 این نامه مرا به فکر انداخت. متوجّه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است."

- (۱) شش، پنج
 (۲) هفت، چهار
 (۳) هفت، پنج
 (۴) هشت، پنج

در عبارت زیر، چند وابسته پیشین و پسین، به ترتیب، وجود دارد؟
 "دلم می‌خواست این نغمه آسمانی را همه بشنوند همان کلمات شورانگیز که از داناترین استاد جهان شنیدم. کاش می‌شد
 یک لحظه همه را آشنا سازم."

- (۱) سه، پنج
 (۲) چهار، سه
 (۳) چهار، چهار
 (۴) پنج، چهار

"ترکیب‌های اضافی" در کدام بیت، بیشتر است؟

- (۱) شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرين و گل را زينت اوراق بود
 (۲) از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
 (۳) رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
 (۴) حسن مهرویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود

در متن زیر به ترتیب چند ترکیب وصفی و اضافی وجود دارد؟
 "در مطالعه شعر نیما، دید تازه‌ای او به جهان جلوه‌گر است؛ نگاه او به همه موجودات و دیگر پدیده‌ها یادآور نگاهی است که شاعران
 غرب به این پدیده‌ها دارند. دید اجتماعی نیما که در سروده‌های نمادین و انتقادی او تجلی می‌یابد، در ادب نوین فارسی جایگاه
 ویژه دارد."

- (۱) یازده - هشت
 (۲) ده - نه
 (۳) یازده - نه
 (۴) ده - هشت

در متن "عادت کرده بود که همه چیز را گذران و همه احوال عالم را در معرض تبدل تلقی می‌کرد؛ لذا، از هیچ پیشامد جالبی
 زیاده اظهار شادمانی نمی‌کرد و از هیچ حادثه سوئی هم به شکوه در نمی‌آمد. وقتی يك تن از یاران را غمناک دید، گفت که در
 دنیا همه دلتنگی‌ها از دل نهادگی بر این عالم است." چند ترکیب وصفی یافت می‌شود؟

- (۱) هشت
 (۲) نه
 (۳) ده
 (۴) یازده

در متن "بهار، فصل خوش و معتدل بود. درخت‌ها شکوفه می‌کرد. ده از سکوت سنگین زمستانی خود بیرون می‌آمد. يك درخت
 به در باغچه ما بود و چیدن و خوردن شکوفه به یکی از سرگرمی‌های من بود." به ترتیب چند ترکیب وصفی و اضافی هست؟

- (۱) شش - هشت
 (۲) شش - هفت
 (۳) پنج - هفت
 (۴) پنج - هشت

در متن زیر چند "ترکیب وصفی" وجود دارد؟
 "این شاعر، برجسته‌ترین چهره ادبی قرن نوزدهم فرانسه است. برخی داستان‌های وی به زبان فارسی ترجمه شده است. تا سال‌های آخر عمر مورد احترام و ستایش عام بود."

- (۱) پنج
 (۲) هفت
 (۳) شش
 (۴) هشت

در منظومه زیر به ترتیب، چند ترکیب وصفی و اضافی یافت می‌شود؟
 "مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند
 که به یک شعله، به یک خواب لطیف
 خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود
 و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد"

- (۱) سه، پنج
 (۲) سه، شش
 (۳) چهار، پنج
 (۴) چهار، شش

باتوجه به رباعی زیر همه گزینه‌ها کاملاً درست هستند؛ به جز:
 "از باغ جمالت آگه ار بودی گل
 این راه پر از خار نیمودی گل
 باین همه خارها که در پی دارد
 چون آمد و چون رفت بدین زودی گل"

- (۱) چهار ترکیب وصفی و یک اضافه تشبیهی در ابیات یافت می‌شود.
 (۲) گل در دو مصراع نقش نهادی و در یک مصراع نقش مفعولی دارد.
 (۳) سه مصراع به شیوه بلاغی و یک مصراع به شیوه عادی سروده شده است.
 (۴) در رباعی فوق "سه جمله سه جزئی" و "دو جمله دو جزئی" یافت می‌شود.

باتوجه به بیت زیر همه گزینه‌ها کاملاً درست است؛ به جز:
 "ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق
 هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد"

- (۱) در بیت "یک نهاد و دو فعل" به قرینه محذوف است.
 (۲) در بیت یک ترکیب اضافی دو ترکیب وصفی یافت می‌شود.
 (۳) جمله اول از "نهاد + مفعول + متمم + فعل" تشکیل شده است.
 (۴) بیت از یک جمله غیرساده تشکیل شده است و "که" حرف پیوند است.

نقش‌های اصلی و تبعی واژه‌های مشخص شده در بیت زیر به ترتیب کدام است؟
 "چرا غم دگران می‌کند پَریشانم اگر نه رشتۀ جان‌ها به یکدیگر بسته است؟"

- (۱) نهاد، قید، مفعول، مفعول
 (۲) نهاد، مسند، مفعول، نهاد
 (۳) مضاف‌الیه، مسند، نهاد، مفعول
 (۴) مفعول، قید، مفعول، نهاد

باتوجه به ابیات زیر، کدام مورد از دیدگاه زبان فارسی "غلط" است؟
 "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد در ریغ سود ندارد چو رفت کار از دست
 به روزگار سلامت سلاح جنگ بساز وگرنه سیل چو بگرفت سد نشاید بست"

(۱) در کل ابیات چهار مفعول وجود دارد.

(۲) دو جمله غیرساده در ابیات یافت می‌شود.

(۳) اجزای مصراع سوم "نهاد + مفعول + متمم + فعل" است.

(۴) ابیات فاقد ترکیب وصفی و دارای سه ترکیب اضافی است.

در بیت زیر نقش واژه‌های مشخص شده به ترتیب، کدام است؟
 "گریه تلخ است چون گل حاصلش از زندگی عمر خود هرکس که صرف شادمانی کرده است"

(۱) مسند، نهاد، مفعول، نهاد (۲) نهاد، متمم، نهاد، مسند

(۳) مسند، متمم، مفعول، نهاد (۴) مسند، نهاد، مضاف‌الیه، بدل

باتوجه به رباعی زیر، کدام گزینه غلط است؟
 "در دام غمت دلم زبون افتاده است دریاپ که خسته بی‌سکون افتاده است
 شاید که بپرسی و دلم شاد کنی چون می‌دانی که بی تو چون افتاده است"

(۱) جمله پایانی، مفعول جمله پیشین است.

(۲) در رباعی فوق "سه ترکیب اضافی" وجود دارد.

(۳) زبون و بی‌سکون، هر دو صفت‌اند و نقش "قیدی" دارند.

(۴) جمله "دلم شاد کنی" از "نهاد - مفعول + مسند + فعل" تشکیل شده است.

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به ترتیب کدام است؟
 "آرام نیست آبله‌پایان شوق را مانع نگردد از حرکت، آب را حباب"

(۱) نهاد، متمم، مضاف‌الیه، نهاد (۲) مسند، نهاد، مضاف‌الیه، نهاد

(۳) نهاد، مفعول، مفعول، متمم (۴) مسند، مفعول، مفعول، مضاف‌الیه

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به ترتیب، کدام است؟
 "غافل نکند بستر گل، شبنم ما را در دیده روشن‌گهران خواب نیاید"

(۱) مسند، نهاد، مفعول، نهاد (۲) نهاد، مفعول، مسند، نهاد

(۳) نهاد، مسند، مفعول، مسند (۴) مسند، نهاد، مفعول، مسند

کدام مورد، از دیدگاه زبان فارسی "غلط" است؟

"مظلوم دست‌بسته مغلوب را بگوی تا چشم بر قضا کند و صبر بر جفا
کاین دست بسته را بگشایند عاقبت و ان گشاده باز ببندند بر قفا"

(۱) "و" یک‌بار حرف ربط و یک‌بار حرف عطف است.

(۲) اجزای جمله اول "نهاد + مفعول + متمم + فعل" است.

(۳) در ابیات فوق "پنج ترکیب وصفی" و "دو قید" یافت می‌شود.

(۴) "را" در مصراع اول حرف اضافه و در مصراع سوم نشانه مفعولی است.

در عبارت زیر، نقش واژه‌های مشخص شده به ترتیب، کدام است؟

گفت: "خاموش! که در پستی مردد به که حاجت پیش کسی بردن."

(۱) نهاد، نهاد، متمم، مسند

(۲) نهاد، مسند، مسند، متمم

(۳) مسند، نهاد، مسند، متمم

(۴) مسند، متمم، نهاد، نهاد

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به ترتیب کدام است؟

"مکن ما ناقصان را یارب از سنگ محک رسوا که این نه بوته را کامل‌عیاری نیست غیر از تو"

(۱) بدل، مسند، متمم، نهاد

(۲) مفعول، مسند، متمم، نهاد

(۳) بدل، قید، متمم، مسند

(۴) مفعول، مسند، مفعول، مسند

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر به ترتیب، کدام است؟

"من به غیر از تو کسی یار نگیرم آری همت آن است که آلا تو نگیرد یاری"

(۱) نهاد، مفعول، قید، نهاد

(۲) مفعول، مسند، قید، متمم

(۳) مفعول، بدل، شبه جمله، متمم

(۴) بدل، مفعول، شبه جمله، نهاد

نقش دستوری موصوف‌ها در بیت زیر، به ترتیب کدام است؟

"دو چشم مست تو کز خواب صبح برخیزند هزار فتنه به هر گوشه‌ای برانگیزند"

(۱) نهاد، مسند، متمم

(۲) مسند، مفعول، نهاد

(۳) نهاد، مفعول، متمم

(۴) مفعول، مسند، نهاد

باتوجه به ابیات زیر، کدام مورد "غلط" است؟

"با لعل لب شراب را مستی نیست با قد تو سرو را به جز پستی نیست
ما را دهن تو نیست می‌پندارد با آنکه به یک ذره در او هستی نیست"

(۱) "مستی، پستی و هستی" همگی مسند هستند.

(۲) در ابیات "وابسته وابسته" و "یک ترکیب وصفی وجود دارد.

(۳) "را" هم در معنای حروف اضافه و هم در معنای حرف نشانه آمده است.

(۴) اجزای تشکیل‌دهنده یکی از جمله‌ها "نهاد + مفعول + مسند + فعل" است.

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به ترتیب، کدام است؟

"گر نسازد یوسفی هر روز گردون جلوه‌گر تا قیامت خلق را آن حسن روزافزون بس است"

- (۱) مفعول، مسند، قید، مفعول
(۲) مفعول، نهاد، قید، متمم
(۳) مفعول، نهاد، مسند، متمم
(۴) نهاد، مفعول، مسند، مفعول

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به ترتیب، کدام است؟

"سخن‌چین کند تازه جنگ قدیم به خشم آورد نیکمرد سلیم"

- (۱) نهاد، مسند، متمم، مفعول
(۲) مسند، قید، مفعول، نهاد
(۳) مسند، قید، نهاد، مفعول
(۴) نهاد، مسند، مفعول، مفعول

اگر نقش واژه‌های قافیه: متممی، مفعولی، مسندی و اضافی باشد، ترتیب ابیات در کدام گزینه درست است؟

- (الف) در لباس دشمنی کردند با ما دوستی
(ب) گریه زندانی افلاک از هم نگسلد
(ج) غافلند از دستگاه مور قانع زیرخاک
(د) وه چه صیادی که از سهم تو شیران جهان

- (۱) ب، د، الف، ج
(۲) د، ج، الف، ب
(۳) ب، الف، ج، د
(۴) الف، د، ب، ج

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به ترتیب، کدام است؟

"راز همه کرد افشا، ننموده رخ زیبا هم پرده‌درش بنگر هم پرده‌نشینش بین"

- (۱) قید، نهاد، مضاف‌الیه، مسند
(۲) بدل، مفعول، مضاف‌الیه، مسند
(۳) مضاف‌الیه، مسند، مفعول، مسند
(۴) مضاف‌الیه، مفعول، مفعول، نهاد

نقش دستوری موصوف‌ها در مصراع دوم، به ترتیب کدام است؟

"متاب از روزن ای ماه دل‌افروزم، چه اصراری که شمع کشته‌ام بینی و زندان غم‌افزا را"

- (۱) مسند، مفعول
(۲) مفعول، مسند
(۳) مضاف‌الیه، مفعول
(۴) مسند، مضاف‌الیه

نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، کدام است؟

"در هوای گل روی تو بود خواجو را هم‌نفس بلبل شب‌خیز خوش‌الحان همه‌شب"

- (۱) مضاف‌الیه، مفعول، مسند، نهاد
(۲) مضاف‌الیه، مضاف‌الیه، مسند، نهاد
(۳) مضاف‌الیه، مفعول، نهاد، مسند
(۴) متمم، مضاف‌الیه، نهاد، مسند

در مورد بیت "بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم" اگر موافق تدبیر من شود تقدیر " کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) فاقد گروه قیدی است.
- (۲) یک جملهٔ اسنادی دارد.
- (۳) دو جمله به شیوهٔ عادی و دو جمله به شیوهٔ بلاغی است.
- (۴) دو جملهٔ دارای مفعول دارد.

نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در کدام گزینه تماماً درست است؟

- (۱) سعدی، چو امید وصل باقی است اندیشهٔ جان و بیم سر نیست (نهاد - مسند)
- (۲) چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر ترک مست است مگر میل کبابی دارد (مفعول - نهاد)
- (۳) غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را (نهاد - مفعول)
- (۴) خضری چو کلک سعدی همه روز در سیاحت نه عجب گر آب حیوان به درآید از سیاهی (متمم - قید)

نوع حرف "واو" به کاررفته در کدام گزینه متفاوت است؟

- (۱) بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخن دانی و زیبایی را
- (۲) آرزو می‌کنم شمع صفت پیش وجودت که سراپای بسوزند من بی سر و پا را
- (۳) کس چه داند که چه بر سینهٔ من می‌گذرد؟ من شناسم اثر گرم و گداز دل خویش
- (۴) خیال زلف و رویی را خلیل آتش دل کن که نسرين تا گریبان موج سنبل تا کمر یابی

در همهٔ گزینه‌ها به جز هر دو نوع "واو" عطف و ربط وجود دارد؟

- (۱) اگر از توبه و سالوس ندامت داری با ندیمان به سر آر و ندم از دست مده
- (۲) خرجه از پیر مغان گیر و گرت دست دهد کنج بتخانه و روی صنم از دست مده
- (۳) برو و همدم خود باش و دم از دست مده در فنا محو شو و گنج بقا حاصل کن
- (۴) زهی روی دل افروزت چراغ و چشم هر دیده مرا صد چشمه در چشم و تو را صد دیده در دیده

نوع "واو" در کدام گزینه متفاوت است؟

- (۱) ای صبا گر به جوانان وطن باز رسی خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
- (۲) برو از خانه به در و نان مطلب کان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را
- (۳) ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی که نخفتیم شب و شمع به افسانه بسوخت
- (۴) نرگش عربده جوی و لیش افسوس کنان نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست

- (۱) می‌پرستان همه مخمور و عقیقت همه می عالمی مرده ز بی‌آبی و عالم همه آب
- (۲) پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
- (۳) عید است و آخر گل و یاران در انتظار ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار
- (۴) شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی‌بنیاد زدیم بر صفِ رندان و هرچه بادا باد

در همه گزینه‌ها به‌استثنای گزینه هر دو نوع "واو" عطف و ربط به کار رفته است.

- (۱) چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو
- (۲) گفت دیناری بده پنهان و خود را وارهان گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست
- (۳) وین نغمه محبت، بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران
- (۴) شکایتی نفروشی و عشوه‌ای نخری تو آشنای که‌ای خواجه و آشنای تو کیست؟

کدام بیت، فاقد "نقش تبعی" است؟

- (۱) بنده حلقه‌به‌گوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه‌به‌گوش
- (۲) تا خود نوشته باز نشویی به اشک شوق گو تا سواد دیده مداد آورد تو را
- (۳) تو خود ای شب جدایی چه شبی بدین درازی بگذر که جان سعدی بگداخت از نهیبت
- (۴) قبیله‌ها همه عاشق شوند با تو ولی قبیله‌ای است که مجنون شوند لیلا را

در کدام سروده "دو نقش تبعی" موجود است؟

- (۱) عاشقم، عاشق ستاره صبح عاشق ابرهای سرگردان
- (۲) آتش زخم به خرمن امیدت با شعله‌های حسرت و ناکامی
- (۳) ای مرغ دل که خسته و بی‌تابی دمساز باش با غم او دمساز
- (۴) اکنون منم که در دل این خلوت و سکوت ای شهر پرخروش، تو را یاد می‌کنم

در کدام گزینه گروه بدلی وجود ندارد؟ (با تغییر)

- (۱) دکتر جانسون انگلیسی، ادیب بلندیپایه، معتقد است که شاعر باید دنیا را از آنچه هست، بهتر نشان دهد.
- (۲) ابوالعلائی معری، شاعر معروف عرب، گفته است: از خون علی و فرزندش دو نشانه باقی است.
- (۳) هیپولیت تن، منتقد پرآوازه اروپا، ادبیات را محصول زمان، محیط اجتماعی و نژاد می‌داند.
- (۴) عین‌القضات همدانی، عارف شیفته و شوریده، از چهره‌های برجسته عرفان ایرانی است.

- ۱) عاشقم، عاشق ستارهٔ صبح / عاشق ابرهای سرگردان
- ۲) آتش زخم به خرمن امیدت / با شعله‌های حسرت و ناکامی
- ۳) ای مرغ دل که خسته و بی‌تابی / دمساز باش با غم او دمساز
- ۴) اکنون منم که در دل این خلوت و سکوت / ای شهر پرخروش، تو را یاد می‌کنم

- ۱) تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین‌کار / که توسنی چو فلک رام تازیانۀ توست
- ۲) امروز چنان بزی که فردا چو روی / خندان تو برون روی و گریان همه کس
- ۳) مشنو ای دوست به‌غیراز تو مرا یاری هست / یا شب و روز به‌جز فکر توأم کاری هست
- ۴) به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید / که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

- ۱) دل اگر بار کشد بار نگاری باری / اگر کشته شود بر سرکاری باری
- ۲) جمال عارض خورشید و حسن قامت سرو / تو را رسد که چو دعوی کنی بیان داری
- ۳) بدین روش که تو طاووس می‌کنی رفتار / نه برج من که همه عالم آشیان داری
- ۴) بدین صفت که تویی دل چه جای خدمت توست / که با چنین صنمی دست در میان داری

- ۱) امیر از آن جهان آمده، به خیمه فروآمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست.
- ۲) گفت: بونصر را بگوی که امروز درستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی زایل شد.
- ۳) این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین از این مهمات فارغ شده بود.
- ۴) امیر را یافتم آنجا بر زبر تخت نشسته مخنقه در گردن، عقدی همه کافور و بوالعلای طبیب آنجا نشسته بود.

- "نوجوانی میان‌بالا با بر و بازویی خوش‌تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه‌فراخ پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به‌قصد تبریز پشت سر می‌گذاشت."
- ۱) در متن سه نقش تبعی (معطوف) آمده است.
 - ۲) اجزای تشکیل‌دهندهٔ عبارت "نهاد + مفعول + فعل" است.
 - ۳) در کل متن، حذف فعل به قرینهٔ معنوی دو بار یافت می‌شود.
 - ۴) نقش "سوار بر اسبی سینه‌فراخ" و "پیشاپیش سپاه خود" هر دو قیدی است.

- (۱) لاف زخم لاف که تو راست کنی لاف مرا
 (۲) شاباش زهی نوری بر کوری هر کوری
 (۳) آسمان خود کنون ز من خیره است
 (۴) بر زمین و چرخ روید مر تو را یاران صاف
- ناز کنم ناز که من در نظرت معتبرم
 کو روی نپوشاند زان پس که برآرد سر
 که چرا این زیون نمی‌خسبد
 لیک عهدی کرده‌ای با یار پیشین یاد دار

در کدام بیت نقش "تبعی" یافت می‌شود؟

- (۱) حال چوگان، چون نمی‌دانی که چیست
 (۲) تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال
 (۳) حریف، عهد موّدت شکست و من نشکستم
 (۴) با پری‌رویان، به خلوت روی در روی آوری
- ای نصیحت‌گو به ترک گوی گوی
 خطا نگر که دل امیدت در وفای تو بست
 خلیل، بیخ ارادت برید و من نبریدم
 خویش را دیوانه سازی و پری‌خوانی کنی

باتوجه به بیت زیر، کدام موارد کاملاً درست است؟

- "گیرند مردم دوستان، نامهربان و مهربان
 الف) در بیت دو "واو" عطف وجود دارد.
 ب) یک مسند در بیت وجود دارد.
 ج) در بیت یک نقش تبعی یافت می‌شود.
 د) در بیت یک صفت مبهم به چشم می‌خورد.
- هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس"

- (۱) الف، ب
 (۲) الف، ج
 (۳) ب، د
 (۴) ج، د

در عبارات زیر، به ترتیب، زمان افعال کدام است؟

"ملامتم می‌کردند که با این تصدیق گران‌قدر، چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطالت می‌گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک گویی."

- (۱) ماضی مستمر، ماضی ساده، مضارع اخباری، مضارع التزامی
 (۲) ماضی مستمر، ماضی نقلی، مضارع مستمر، مضارع التزامی
 (۳) ماضی استمراری، ماضی نقلی، مضارع اخباری، ماضی التزامی
 (۴) ماضی استمراری، ماضی نقلی، مضارع اخباری، مضارع التزامی

در عبارات زیر، زمان افعال به ترتیب کدام است؟

"دلّاک جوان ایل، پیام فرستاده بود که باید بی‌نیازم کنی. بیچاره خبر نداشت که بانک، فقط هزینۀ هفته‌ای از ماهم را می‌داد."

- (۱) ماضی ساده، مضارع مستمر، ماضی مستمر، ماضی استمراری
 (۲) ماضی بعید، مضارع التزامی، ماضی مستمر، مضارع اخباری
 (۳) ماضی نقلی، مضارع اخباری، ماضی ساده، ماضی استمراری
 (۴) ماضی بعید، مضارع التزامی، ماضی ساده، ماضی استمراری

"این مطلب را داشته باشید و حالا سری به مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردم، بزنیم."

- (۱) ماضی ساده، ماضی مستمر، مضارع التزامی
 (۲) ماضی التزامی، ماضی مستمر، مضارع مستمر
 (۳) ماضی مستمر، ماضی استمراری، مضارع مستمر
 (۴) ماضی التزامی، ماضی استمراری، مضارع التزامی

"دلّاک جوان ایل، پیام فرستاده بود که باید بی‌نیازم کنی. بیچاره خبر نداشت که بانک، فقط هزینه هفته‌ای از ماهم را می‌داد."

- (۱) ماضی ساده، مضارع مستمر، ماضی مستمر، ماضی استمراری
 (۲) ماضی بعید، مضارع التزامی، ماضی مستمر، مضارع اخباری
 (۳) ماضی نقلی، مضارع اخباری، ماضی ساده، ماضی استمراری
 (۴) ماضی بعید، مضارع التزامی، ماضی ساده، ماضی استمراری

"توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می‌کرد. مسلّم بود که در میان یا پشت نیروها شما را نمی‌شود پیدا کرد."

- (۱) ماضی نقلی - ماضی استمراری - ماضی ساده - ماضی استمراری - مضارع التزامی
 (۲) ماضی بعید - ماضی استمراری - ماضی ساده - مضارع اخباری - ماضی ساده
 (۳) ماضی بعید - ماضی استمراری - ماضی بعید - ماضی نقلی - مضارع التزامی
 (۴) ماضی ساده - مضارع اخباری - ماضی ساده - مضارع اخباری - ماضی ساده

"صدایی که می‌آمد، حزین‌ترین و عاشقانه‌ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم. پیدا بود که از حفظ دعای کمیل می‌خوانید."

- (۱) ماضی استمراری، ماضی ساده، ماضی بعید، ماضی ساده، مضارع اخباری
 (۲) مضارع اخباری، ماضی بعید، ماضی التزامی، ماضی بعید، ماضی استمراری
 (۳) ماضی استمراری، ماضی ساده، ماضی بعید، ماضی ساده، ماضی استمراری
 (۴) مضارع اخباری، ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی بعید، مضارع اخباری

- ۱) وقتی بچه‌هایی که می‌افتادند، خوابیده به سمت خاک‌ریز نشانه می‌رفتند و آخرین رمقشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند، جایز نبود که من همچنان بی‌حرکت بمانم. (ماضی ساده - ماضی استمراری - مضارع التزامی - ماضی نقلی)
- ۲) از طرفی ذوق کردم از اینکه فهمیده‌اید که انهدام آن تیربار کار من بوده است و از طرفی دلم نمی‌خواست که حضور من را بفهمید و مرا از خودتان دور کنید. (ماضی استمراری - مضارع التزامی - ماضی نقلی - ماضی ساده)
- ۳) توپخانه شروع کرده بود و مسلّم بود که در میان یا پشت نیروها شما را نمی‌شود پیدا کرد. به سمتی که بچه‌ها پیش می‌رفتند، بنا را بر دویدن گذاشتم. گم کرده داشتم. (ماضی ساده - ماضی بعید - ماضی مستمر - مضارع اخباری)
- ۴) آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم، ناکام می‌ماندم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه سخت مشکل. خودم را به پشت سرتان کشاندم تا بتوانم همچنان با شما باشم. (ماضی التزامی - ماضی بعید - مضارع التزامی - ماضی استمراری)

در همهٔ گزینه‌ها فعل "مضارع اخباری" و "مضارع التزامی" وجود دارد، به جز:

- ۱) امیدوار چنانم که کار بسته برآید وصال چون به سرآمد فراق هم به سرآید
- ۲) من از تو سیر نگردم و گر ترش کنی ابرو جواب تلخ ز شیرین مقابل شکر آید
- ۳) هزار قرعه به نامت زدیم و بازنگشتی ندانم آیت رحمت به طالع که برآید؟
- ۴) ضرورت است که روزی به کوه رفته ز دستت چنان بگرید سعدی که آب تا کمر آید

در چند مورد از ابیات زیر فعل مجهول وجود دارد؟

- الف) به پرسش من در خون نشسته می‌آید
- ب) پسر کشته گشت و برادر به جنگ
- ج) چون اختر جمله دیده آمد
- د) خوش‌تر آن باشد که سر دلبران
- ه) سخن چون شد از او یکسر شنیده
- و) که روزی شوی ناگهان سوخته
- چراغ‌طور به بالین خسته می‌آید
- سرم آمد از رزم ایران به تنگ
- از نرگس بی‌بصر چه خیزد
- گفته آید در حدیث دلبران
- اجابت کردم و گفتم به دیده
- خرد سوخته، چشم دل دوخته

۱) دو

۲) سه

۳) چهار

۴) پنج

در کدام گزینه "فعل مجهول" دیده نمی‌شود؟

- ۱) اگر کشته گردد کسی زین سپاه بهشت بلندش بود جایگاه
- ۲) خون شد دلم به یاد تو هر گه که در چمن بند قبای غنچه گل می‌گشاد باد
- ۳) ما را ز درد عشق تو با کس حدیث نیست هم پیش یار گفته شود ماجرای یار
- ۴) یکایک از او بخت برگشته شد به دست یکی بنده بر، کشته شد

در کدام بیت‌ها " فعل مجهول " دیده می‌شود؟

- الف) آن سگان کوی او شاهان شیران گشته‌اند
 ب) خوابم از دیده شده غایب و دیگر به چه صبر
 ج) تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز
 د) صد هزار انگشت‌ها اندر اشارت دیده شد
- کان چنان آهوی فتنه دیده شد بر بام او
 تا تو غایب شده‌ای از من و بگریخته‌ای
 و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند
 سوی او از نور جان‌ها کای فلان این است او

۱) الف - ج

۲) ب - د

۳) ب - ج

۴) الف - د

کدام گزینه فاقد فعل مجهول است؟

- ۱) خاک پنجاب از دم او زنده گشت
 ۲) دست زاهد هم بریده شد غلط
 ۳) برگشت ز من بشست دستش
 ۴) شب سیاه چو برچید از هوا دامن
- صبح ما از مهر او تابنده گشت
 پاش را می‌خواست هم کردن سقط
 چون شسته شد از هواش دستم
 زدوده گشت زمین را ز مهر پیرامن

مجهول فعل‌های "می‌دهد، می‌سوخ، بریزد، خواهند دید" به ترتیب در کدام گزینه درست است؟

- ۱) داده می‌شد، سوخته می‌شود، ریخته شد، دیده می‌شوند
 ۲) داده می‌شد، سوخته می‌شد، ریخته شود، دیده شدند
 ۳) داده می‌شود، سوخته می‌شد، ریخته شود، دیده خواهند شد
 ۴) داده می‌شود، سوخته می‌شود، ریخته شد، دیده خواهند شد

شکل معلوم افعال "دیده می‌شود" و "سوخته شود" به ترتیب در ابیات کدام گزینه وجود دارد؟

- الف) غم عشق تو، هر دم آتشی در دل برافروزد
 ب) سوخت خورشید درخشان پرده‌های صبح را
 ج) چن‌دین چراغ دارد و بی‌راه می‌رود
 د) عقل اگر در خواب می‌بیند خیال دیگری
- بسوزد خانه را، ناخوانده مهمانی که من دارم
 حسن عالم‌سوز را آرام در چادر کجاست؟
 بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
 اعتباری بر خیالی یا به خوابی هست نیست

۱) د، ب

۲) ج، الف

۳) د، الف

۴) ج، ب

در کدام گزینه فعل مجهول به کار نرفته است؟

- ۱) بگویم کنون کان بداختر سپاه
 ۲) وصفت نه به‌اندازه عقل کهن است
 ۳) کی شود دوخته چاک دلم از تیغ غمت
 ۴) شهید عشق که آلوده شد به خون کفنش
- چه کردند چون کشته گردید شاه
 کز وصف تو هرچه گفته آمد، سخن است
 گر به هر مو مزهات ناوک دل‌دوز شود
 در آفتاب قیامت هنوز تر باشد

- (الف) ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
 (ب) مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی
 (ج) آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر
 (د) از فریب نرگس مخمور و لعل می‌پرست
 (هـ) کشته غمزه تو شد، حافظ ناشنیده پند

- (۱) مضاف‌الیه، نهاد، مفعول، مفعول، نهاد
 (۲) مضاف‌الیه، منادا، مضاف‌الیه، مفعول، نهاد
 (۳) نهاد، منادا، مضاف‌الیه، مفعول، منادا
 (۴) مضاف‌الیه، منادا، مفعول، مفعول، منادا

- (۱) ترک افسانه بگو حافظ و می نوش دمی
 (۲) زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر
 (۳) بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
 (۴) همچون درخت بادیه سعدی به برق شوق

- (۱) عمر ضایع مکن ای دل که جهان می‌گذرد
 (۲) حافظ شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
 (۳) دل اگر خدانشناسی، همه در رخ علی بین
 (۴) آی آدم‌ها که در ساحل نشسته شاد و خندانید

- (۱) دلبرا خورشید تابان ذره‌ای از روی توست
 (۲) حافظ از چشمه حکمت به کف آور جامی
 (۳) سعدی آتش زبانم در غمت سوزان چو شمع
 (۴) سخت دور است از این دامگه آزادی ما
 (۱) اهل دل را قبله محراب خم ابروی توست (منادا - مسند)
 (۲) بو که از لوح دلت نقش جهالت برود (منادا - مفعول)
 (۳) با همه آتش‌زبانی در تو گیرایی‌ام نیست (منادا - متمم)
 (۴) مژه از بی‌خبری بال فشان می‌باشد (قید - مضاف‌الیه)

- "مطر، بساز پرده که کس بی‌اجل نمرد
 وان کو نه این ترانه سراید، خطا کند"
- (۱) نهاد، مفعول، منادا، نهاد
 (۲) منادا، نهاد، صفت، مفعول
 (۳) منادا، نهاد، متمم، مفعول
 (۴) نهاد، نهاد، صفت، مفعول

- "صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی
 ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد"
- (۱) منادا، مضاف‌الیه، متمم، قید
 (۲) نهاد، متمم، مفعول، قید
 (۳) نهاد، متمم، مفعول، مفعول
 (۴) منادا، متمم، متمم، مفعول

- (۱) دید طین آدم و دینش ندید / این جهان دید آن جهان بینش ندید
- (۲) هر دلی که او به عشق مایل نیست / حجره دیو خوان که آن دل نیست
- (۳) در جهان یکدم نبودم شادمان / زان زمان که اندوه جانانم گرفت
- (۴) از دست بشد چون دل در طره او زد چنگ / غرقه زند از حیرت در هرچه نباید دست

در همه ابیات واژه‌های یافت می‌شود که "هم‌آوا" دارد؛ به جز:

- (۱) چون برترین مقام ملک دون قدر ماست / چندین به دست دیو زبونی چرا کنیم
- (۲) باغ فردوس میارای که ما رندان را / سر آن نیست که در دامن حور آویزیم
- (۳) ای صوفی سرگردان در بند نکونامی / تا درد نیاشامی زین درد نیارامی
- (۴) در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن / کس عیار زر خالص نشناسد چو محک

در همه ابیات واژه‌های یافت می‌شود که "هم‌آوا" دارد؛ به جز:

- (۱) به لب چون برد راح ارغوانی / به کوثر داد آب زندگانی
- (۲) تو صیدی افکنی بر خاک چالاک / نبندی از غرور او را به فتراک
- (۳) در او رضوان به منت گشته مزدور / ز خاکش برده عطر طره حور
- (۴) نگون از کوه سیل از ابر آزار / تو گفتی کوه کن گرید به کهسار

در همه ابیات واژه‌های یافت می‌شود که "هم‌آوا" دارد؛ به جز:

- (۱) کدامین طالع این امداد کرده است / که شاه از مستمندان یاد کرده است
- (۲) اگر در هم شوی بس ناصواب است / نه جرم تشنه و نه جرم آب است
- (۳) تفرّج را سوی سرو و سمن شد / گلستانی به تاراج چمن شد
- (۴) اسیر محنت ایام بودن / به کام دشمنان ناکام بودن

در کدام گزینه واژگان هم‌آوا دیده نمی‌شوند؟

- (۱) بگریست چشم دشمن من بر حدیث من / فضل از غریب هست و وفا در قریب نیست
- (۲) چنین کاندری پی نفس زبون افتاده‌ای، خود جان / عمارت کی پذیرد چون امارت نیست بر خویش
- (۳) غرقه بحر فراق توأم و تشنه وصل / وین چنین تا به ابد بهر تو بتوان بودن
- (۴) هرگز کجا رسی به بلندای عافیت / چون روی خویش از الم علم تافتی

- ۱) عاری بود از عکس خودی آینه‌ما / آتش به دل‌وجان زده غیرت عشقیم
- ۲) پس همین حیران و واله باش و بس / تا درآید نصر حق از پیش و پس
- ۳) زان طرّه پریبچ‌وخم سهل است اگر بینم ستم / از بند و زنجیرش چه غم هرکس که عیاری کند
- ۴) برون خرام و ببر گوی خوبی از همه‌کس / سزای حور بده رونق پری بشکن

در کدام گروه‌واژه، رابطه معنایی واژه‌ها، با سایر گروه‌ها، متفاوت است؟

- ۱) آسمان و ماه - دریا و ماهی - شعر و قصیده
- ۲) تفوق و برتری - عقده و گره - صواب و صلاح
- ۳) حیوان و چنگال - آشپزخانه و چاقو - رمضان و تشنگی
- ۴) خانواده و همسر - مدرسه و تخته‌سیاه - پادگان و سرباز

واژه‌های مورد اشاره در کدام گزینه "رابطه معنایی تضاد" ندارند؟

- ۱) مخوان نزد رقیبان خارم ای گل / مرا چون پای در گل اوفتاده است
- ۲) کور در آن بادیه بینا شدی عاجز بیچاره، توانا شدی
- ۳) فکر استعداد خود کن فیض حرفی بیش نیست صبح بهر عالمی صبح است و بهر شام شام
- ۴) دهان تنگ تو تا آمد از عدم به وجود وجود تنگدلان حسرت عدم دارد

در کدام گزینه رابطه معنایی همه واژه‌ها یکسان است؟

- ۱) (مذلت و عزت)، (مرشد و سالک)، (زهر و تریاق)، (تشریح و طریقت)
- ۲) (خفتان و خود)، (کمیت و کثرت)، (کیوان و زحل)، (جسمانی و روحانی)
- ۳) (کله و آخره)، (منتشا و تعلیمی)، (الفت و محبت)، (شبهه و یقین)
- ۴) (تقریر و کتابت)، (عز و ذل)، (زه و وتر)، (وقب و غارب)

رابطه معنایی واژگان مشخص شده در کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱) آفت صحبت خلق از دَد و دام افزون است / نروم در دهن شیر چو مجنون چه کنم؟
- ۲) از خاک عدم مرا چو ریحان روید / مرگم چو گیاه از چمن جان روید
- ۳) آن‌که این مسجد ز یمن همتش بریا بود / تا قیامت آستانش قبله دل‌ها بود
- ۴) صد تلخ چشیدیم ز هر بی‌مزه "صائب" تلخی به حریفان نچشانیدیم و گذشتیم

- ۱) جیب و گریبان - دغل و ناراست - زرخدان و چانه - رزق و رزاق
- ۲) اقبال و ادبار - نژند و شادمان - سیر و گرسنه - بیگانه و دوست
- ۳) حلاوت و چاشنی - حیوان و شیر - شغال و روباه - گیاه و ارغوان
- ۴) شیر و روباه - حلاوت و شیرینی - غیرت و حمیت - سیر و بیزار

رابطه معنایی مندرج روبه‌روی همه گزینه‌ها "کاملاً" درست است، به جز:

- ۱) مرشد و مرید - اقبال و ادبار - مُقبل و بدبخت (تضاد)
- ۲) میوه و انار - خورشید و ستاره - زیرانداز و گلیم (تضمن)
- ۳) سنان و شمشیر - معبر و گذرگاه - هیون و باره (تناسب)
- ۴) قوی و شگرف - سیر و بیزار - صید و نخجیر (ترادف)

در هر گزینه میان زوج‌واژه‌ها رابطه معنایی یکسان وجود دارد، به جز:

- ۱) اشتر و محمل - حج و کعبه - شراب و مست
- ۲) آزاد و مبتلا - بیچارگی و چاره‌گری - بگریست و بخندید
- ۳) محمل و مهد - سرشت و فطرت - غایت و نهایت
- ۴) خانه و در - جهان و زمین - خویشان و اقوام

در کدام عبارت، واژه‌ای یافت می‌شود که با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به این دوره منتقل شده است؟

- ۱) اگر چنان بود که به وزارت افتی، محاسبت و معاملات شناس باش.
- ۲) در وقت پیری، جوانی نزیب چنان که جوانان را پیری کردن نزیب.
- ۳) پیر رعنا مباش که گفته‌اند که پیر رعنا بتر و بیرهیز از پیران ناباک.
- ۴) گفت دستاری دامغانی در قبا باید نهاد، چون من از اسب فرود آیم بر صفحه زین پوشید.

در کدام عبارت، واژه‌ای وجود دارد که با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به این دوره منتقل شده است؟

- ۱) در دل سنگ کثیف، جواهر معادن و فلزات بیافریند.
- ۲) فیل در زیر برگستوان، مانند حصار پولادین پویدن گرفت.
- ۳) اگر خواهی که جان از تو دریغ ندارند، تو نان از ایشان دریغ مدار.
- ۴) بهرام تیری به میان دو چشمش اندر زد چنان که تا سوفار در سر فیل شد.

در کدام عبارت، واژه‌های یافت می‌شود که با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شده است؟

- (۱) مردی به طلب درزی آمد و خبر مرگ درزی نداشت.
- (۲) پس چون یک‌چند برآمد ملک روم خراج بازگرفت.
- (۳) صحرا را دریایی دریافت در جوش و هوایی از بانگ اسبان با برگستوان
- (۴) گروهی را گفت به دکان و بازار باشید و کار کنید و دبیران را گفت به دیوان نشینند.

در کدام گزینه واژه‌های وجود دارد که وضعیت آن در گذر زمان با بقیه یکسان نیست؟

- (۱) رکاب - سپر - یخچال
- (۲) کثیف - زین - تماشا
- (۳) زیبایی - گریه - دست
- (۴) رعنا - دستور - سوگند

در همهٔ عبارات زیر به جز گزینهٔ واژه‌های به کار رفته است که در گذر زمان دچار تحول معنایی شده است.

- (۱) چندین که به سوی عالم می‌آید غلیظ و کثیف می‌گردد و رنگی دیگر می‌گیرد.
- (۲) مریدی پیش او شد و از وی دستور خواست که به سفری دراز شوم.
- (۳) من نیز دعوی دوستی دوستان تو می‌کنم و خود را بر فتراک ایشان می‌بندم.
- (۴) شاه از گستاخی دلدارش برآشفت، افسری را فراخواند و به سیاست او فرمان داد.

کدام گزینه فاقد "واژهٔ دو تلفظی" است؟

- (۱) بلای غمزهٔ نامهربان خون‌خوارت
- (۲) ز عقل و عافیت آن روز بر کران ماندم
- (۳) نه باغ ماند و نه بستان که سرو قامت تو
- (۴) به چشم‌های تو کان چشم کز تو بگیرند
- چه خون که در دل یاران مهربان انداخت
- که روزگار حدیث تو در میان انداخت
- بُست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
- دریغ باشد بر ماه آسمان انداخت

در تمام موارد واژه‌های دو تلفظی دیده می‌شود، به جز

- (۱) راز دل زار مستمندان دانی
- (۲) ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
- (۳) ای گل به دستمال هوس‌پیشگان مرو
- (۴) روان با خرد نیستش سازگار

در کدام بیت واژهٔ "دو تلفظی" به کار نرفته است؟

- (۱) هرکسی را صبح امیدی است در دل‌های شب
- (۲) نعمت این روزگار پست خوابی بیش نیست
- (۳) جان چنان وحشت نکرد از تن که رو واپس کند
- (۴) عشق جای عقل شد فرمانروای کائنات
- تشنه آب و خواجه زر، سگ استخوان بیند به خواب
- نیست ممکن سیر گردد هرکه نان بیند به خواب
- گرد یوسف را دگر این کاروان بیند به خواب
- بعدازاین آسودگی را آسمان بیند به خواب

- (۱) یک واژه دو تلفظی در آن وجود دارد.
- (۲) تنها می‌توان یک جمله اسنادی در بیت یافت.
- (۳) تنها با جابه‌جایی فعل "گشته" جمله از حالت بلاغی به عادی بازمی‌گردد.
- (۴) واژه مشخص شده در نقش منادا به کار رفته است.

کاربرد معنایی "ک" در کدام گزینه متفاوت است؟

- (۱) شهرک
- (۲) دخترک
- (۳) مردک
- (۴) دمک

در همه گزینه‌ها به جز گزینه پسوند شباهت به کار رفته است.

- (۱) چون حمایل ساعد سیمین او در گردنم
 - (۲) وقت گل است ای ماهوش در وقت گل خوش باش خوش
 - (۳) مکن، ای صبا، مشوش سر زلف آن پیریوش
 - (۴) برات رستگاری پاکدامنی است از دوزخ
- بر رخ زردم رخ خورشیدوش بنهاده بود
از دوستان اندر مکش روی طریناک، ای صنم
که هزار جان خسرو به فدای تار مویی
ز بی‌جرمی سیاوش سالم از آتش برون آمد

در کدام گزینه هم واژه "ممال" و هم واژه‌ای با تحوّل نوشتاری دیده می‌شود؟

- (۱) نه دریا پدید و نه هامون و کوه
 - (۲) معشوق عیان می‌گذرد بر تو ولیکن
 - (۳) تو برون خبر نداری که چه می‌رود ز عشقت
 - (۴) سواری و اسپ و کمان و کمند
- زمین آمد از پای اسپان ستوه
اغیار همی‌بیند از آن بسته نقاب است
به در آی اگر نه آتش بزیم در حجیت
عنان و رکیب و چه و چون و چند

در کدام گزینه واژه مُمال دیده می‌شود؟

- (الف) چو نمی‌توان صبوری ستم کشم ضروری
 - (ب) در آن دژ یکی زنگی پرستیز
 - (ج) به جز مدیح توأم برنیاید از دیوان
 - (د) فلک به دست ستم بین که زیر پای بکوفت
 - (هـ) من کجا و بلای محبس دیگ
 - (و) مگر بنده‌ای زو دهد کردگار
- مگر آدمی نباشد که برنجد از عتیت
که غول از نهییش گرفتی گریز
به جز ثنای توأم برنیاید از دفتر
سر سریر فریدون و افسر کاووس
من کجا و چنین مهیب حصار
که اندر رکیب شه آید به کار

- (۱) ب، ج
- (۲) ب، هـ
- (۳) الف، و
- (۴) د، هـ

- (۱) سه روز اندران شاه را شد درنگ / بدان تا نباشد به بیداد جنگ
- (۲) ورای هرچه در گیتی اساسیست / برون از هرچه در فکرت قیاسیست
- (۳) تا به خاک اندر آرام نگیری که سپهر / همچنان در طلب خدمت تو ناپرواست
- (۴) همای بر همه مرغان از آن شرف دارد / که استخوان خورد و جانور نیازد

باتوجه به رباعی زیر، همه گزینه‌ها "کاملاً" درست هستند؛ به جز:

- "روزی که سمن بر لب جو بر، روید / خرم دل آن کس که لب جو جوید
از مطرب آب بشنود ناله که او / بر رود خوشک‌ترانه‌ای می‌گوید"
- (۱) "ک" در خوشک نشانه تقلیل است و "خوشک‌ترانه‌ای" نقش مفعولی دارد.
- (۲) در رباعی واژه‌های یافت می‌شود که هم‌آوا دارد و حذف فعل نیز مشهود است.
- (۳) یک متمم به شیوه کهن در ابیات دیده می‌شود و "مطرب آب" اضافه تشبیهی است.
- (۴) زمان افعال مضارع اخباری و التزامی است و "سه جمله" به شیوه بلاغی سروده شده است.

در تمام گزینه‌ها دو حرف اضافه برای یک متمم دیده می‌شود جز گزینه

- (۱) به جمشید بر تیره‌گون گشت روز / همی‌کاست زو فرّ گیتی فروز
- (۲) کیومرث شد بر جهان کدخدای / نخستین به کوه اندرون ساخت جای
- (۳) بدو گفت رستم که کیهان تو راست / همه کهترانیم و فرمان تو راست
- (۴) زدش بر زمین بر به کردار شیر / بدانست کاو هم نماند به زیر

در کدام گزینه برای یک "متمم" دو حرف اضافه نیامده است؟

- (۱) بگیر و به گیسوی او بر بدوز / (۲) به رستم بر آنگه بیارید تیر
- (۳) یکی تیر زد بر بر اسب اوی / (۴) همیشه به جنگ اندرون، نامدار

در عبارت زیر، به ترتیب "مضاف‌الیه مضاف‌الیه، صفت مضاف‌الیه" کدام است؟ (با تغییر)
"مطالعه تفاسیر قرآن، روح اشعار حافظ شیراز را جلایی خاص بخشیده و از غزلیات این شاعر بی‌بدیل می‌توان به مهارت خاص او در کشف رموز عرفانی پی برد."

- (۱) قرآن، این، روح / (۲) حافظ، عرفانی، بی‌بدیل
- (۳) شیراز، این شاعر، مهارت / (۴) رموز، بی‌بدیل، کشف رموز عرفانی

وابسته‌های وابسته در کدام گزینه "تماماً" صفت است؟

- (۱) زلف مشکین دوست، پرواز دو کبوتر / (۲) قصه شیرین زندگی، رخسار آتشین گل
- (۳) اوج آسمان آبی، دیدن آخرین ماهتاب / (۴) فریاد عاشقان سوخته‌دل، برگ‌های زرد پاییز

- (۱) باید که نشان در میخانه بپرسی
(۲) اسرار دل سوخته پیدا نتوان کرد
(۳) پیش تو حدیث شب یلدا نتوان کرد
(۴) بی می، طلب آب رخ از ما نتوان کرد

در کدام بیت، مضاف‌الیه مضاف‌الیه و صفت مضاف‌الیه، هر دو، وجود دارد؟

- (۱) زنگیان دشمن آینه بی‌زنگارند طمع روی دل از تیره‌دلان نیست مرا
(۲) گرچه چون سرو تماشاگه اهل نظرم از جهان جز گره دل ثمری نیست مرا
(۳) عرق غیرت پیشانی خورشیدم من نفس صبح قیامت نکند سرد مرا
(۴) قسمت یوسف بی‌جرم نشد از اخوان گوشمالی که در این دور هنر داد مرا

نمودار کدام گروه اسمی غلط است؟

- (۱) سپهر این ره عالی‌صفت
(۲) بلندترین کوه روی کره خاکی
(۳) مشتاق دیدار سیمرغ کوه قاف
(۴) این دریای بی‌پایان خونخوار

نمودار کدام ترکیب، درست رسم شده است؟

- (۱) حلقه زلف سیاهش
(۲) حسرت آن لعل روانبخش
(۳) غلام همت آن رند
(۴) آن زیارتگه رندان جهان

در کدام بیت، "صفت مضاف‌الیه" یافت نمی‌شود؟

- (۱) مرا به دست تو خوش‌تر هلاک جان گرامی
(۲) مشکن دلم که حقه راز نهان توست
(۳) با هرکه مشورت کنم از جور آن صنم
(۴) عاشق صادق دیدار من آنکه باشی
(۱) هزار باره که رفتن به دیگری به حمایت
(۲) ترسم که راز در کف نامحرم اوفتد
(۳) گوید بیبایدت دل از این کار برگرفت
(۴) که به دنیا و به عقبی نبود پروایت

تعداد "وابسته‌های وابسته" در کدام بیت، بیشتر است؟

- (۱) آن‌که ناوک بر دل من زیرچشمی می‌زند
(۲) شهبسوار من که مه آینه‌دار روی اوست
(۳) خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست
(۴) شرح شکن زلف خم‌اندرخم جانان
(۱) قوت جان حافظش در خنده زیر لب است
(۲) تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است
(۳) گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست
(۴) کوتاه نتوان کرد که این قصه درازست

در کدام ابیات، "صفت مضاف‌الیه" وجود دارد؟

- (الف) غنیمت دان در این عالم وصال سبزخطن را
 (ب) مگر دیده است چشم خویش نگاه آن سمن بر را؟
 (ج) نیچد سر ز زخم گاز شمع ما سیه‌روزان
 (د) دل خود را به صد امید کردم چاک از این غافل
 (هـ) عرق رخسار آن خورشید طلعت برنمی‌دارد
- که باغ خلد این ریحان جان‌پرور نمی‌دارد
 زمین خانه‌بردوشان عمارت برنمی‌دارد
 گل این باغ شبنم از لطافت برنمی‌دارد
 که بار شانه آن زلف معنبر برنمی‌دارد
 که چشم از پشت پا نرگس ز خجلت برنمی‌دارد

(۱) الف، ب، هـ

(۳) ب، ج، د

اگر بخواهیم نمودار "وابسته و وابسته" را در مصراع‌های زیر ترسیم کنیم، کدام مورد متفاوت است؟

- (۱) باز آ و حلقه بر در زندان شوق زن
 (۲) شرط است احتمال جفاهای دشمنان
 (۳) معجزات پنج پیغمبر به رویش در پدید
 (۴) نرگس مست وی آزار دلم می‌طلبد

تعداد وابسته‌های وابسته در همه ابیات، یکسان است؛ به‌جز:

- (۱) به یادگار کسی دامن نسیم صبا
 (۲) هرکه دریابد نشاط بادۀ تلخ فنا
 (۳) بند همه غم‌های جهان بر دل من بود
 (۴) دست گدا به سیب زنخدان این گروه
 گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگ است
 بوسه بر لب‌های خنجر چون لب میگون دهد
 در بند تو افتادم و از جمله برستم
 نادر رسد که میوه اول رسیده‌اند

نمودار کدام گروه واژه، غلط است؟

- (۱) امتحانات بسیار فشرده رشته زبان
 (۲) بهترین معمار خوش‌ذوق عمارت عالی‌قاپو
 (۳) سه طاقه پارچه ابریشم بافت ایران
 (۴) دوستان نسبتاً مجرب گروه آموزشی

نوع وابسته و وابسته در همه ابیات یکسان است؛ به‌جز:

- (۱) دیوانۀ قلمرو صحرای وحشتیم
 (۲) ای برق اگر به گوشۀ آن بام بگذری
 (۳) چون قضا سلسله زلف تو عالم‌گیر است
 (۴) ناز است سد راه و گرنه در اشتیاق
 ما را سواد شهر بود آیه عذاب
 آنجا که باد زهره ندارد خبربری
 گردنی نیست که در حلقه زنار تو نیست
 فرقی میانه دل ما و دل تو نیست

- (۱) خواهی که سرفراز شوی همچو زلف یار در پای یار سرکش خورشیدچهره اُفت
 (۲) هرکس که دید قامت آن سرو سیم‌تن ای بس که خاک پای صنوبر به دیده زُفت
 (۳) شد مدتی که دیدهٔ اخترشمار من یک شب ز عشق نرگس پرخواب او نخفت
 (۴) مرید جذبۀ بی‌اختیار منصورم که ستر عشق تو را در میان میدان گفت

در کدام عبارت، "وابستۀ پیشین" وجود دارد و "وابستۀ وابسته" کمتری یافت می‌شود؟

- (۱) اکبر، زمزمه‌کنان حرف می‌زد که درویش به صدای پای ما برگشت.
 (۲) گفت: ای آقا. هرکدام جان می‌کنند تا یک‌مشت گندم به کیسهٔ فقیر بریزند.
 (۳) یاحق، آقا معلم، خوش‌آمدی. درویش، خاک پای هرچه آدم با کمال است؛ بفرما.
 (۴) گفت: نه آقا معلم، بدبخت‌ها نان ندارند؛ اما رادیو می‌گوید شهر شده مانند شهر پریان.

در کدام گزینه، همهٔ گروه‌واژه‌ها، دارای "وابستۀ وابسته" هستند؟

- (۱) ظرافت طبع سخنور، ماجرای کاملاً اتفاقی
 (۲) دو فرسخ راه نیموده، غنچه‌های بی‌خار باغچه
 (۳) گوشه‌های لب پیرمرد، رفیق جهان‌دیدهٔ من
 (۴) معتبرترین فروشگاه زنجیره‌ای، نوجوان نسبتاً کوتاه‌قد

در کدام گزینه نوع "وابستۀ وابسته" متفاوت است؟

- (۱) باید که سری در نظرش هیچ نیرزد آن‌کس که نهد در طلب وصل تو پایی
 (۲) مبر ظن کز سرم سودای عشقت رود تا بر زمینم استخوان هست
 (۳) از بوی تو در تاب شود آهوی مشکین گر باز کنند از شکن زلف تو تابی
 (۴) هرکسی را دل به صحرایی و باغی می‌رود هرکس از سویی به دررفتند و عاشق سوی دوست

در همهٔ گزینه‌ها به‌جز دو نوع "وابسته و وابسته" دیده می‌شود.

- (۱) دوش چون در شکن طرهٔ شب، چین دادند مژدهٔ آمدن آن صنم چین دادند
 (۲) هر لحظه دل به حلقه زلف کشد مرا یارب کمند زلف سیاهت چه دلکش است
 (۳) مرا به ناوک مژگان اگر کشی غم نیست شهید تیغ غمت را ز نوک تیر چه غم؟
 (۴) هرکه را الفت، شهید چشم مخمورت کند نشئه انگیزد ز خاکش تا روز جزا

"آخرین ساعت درس - عینک ستبر خویش - مغلوب و مقهور خویش - آخرین درس زبان ملی شما - لباس‌های نو خود - صفحه ضمیرم - دیوار خانه کدخدا - تمام دانش و معرفت خویش - صدای شیپور سربازان بیگانه - خاطره این آخرین روز درس - اندوه جانکاه و مصیبت سخت"

(۱) شش (۲) هفت

(۳) هشت (۴) نه

تعداد "وابسته‌های وابسته" در کدام گزینه با بقیه گزینه‌ها متفاوت است؟

(۱) روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم که پریشانی این سلسله را آخر نیست

(۲) من به بوی دانه خالشم به دام افتاده‌ام گرچه صید نیکوان دولت شمارد دام را

(۳) تا دل دیوانه در زنجیر زلفت بسته‌ایم ای بسا عاقل که شد دیوانه زنجیر ما

(۴) اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

در گروه‌های اسمی زیر چند ترکیب "وابسته و وابسته" وجود دارد؟

"صد بحر آتشین، عشق روی گل، حلقه زلفش، شعر تر حافظ، یک بهار گل، این شرح بی‌نهایت، هزار نکته باریک، قوت بازوی پرهیز، اسرار مستی عشق، بوی همان زلف، عهد پادشاه خطابخش، نرگس مست بلندبالایی"

(۱) شش (۲) هفت

(۳) هشت (۴) نه

در همه گزینه‌ها به جز "وابسته و وابسته" به کار رفته است.

(۱) از بُن هر مژه‌ام آب روان است بیا اگر ت میل لب جوی و تماشا باشد

(۲) رخسار توست لاله بی‌داغ این چمن این لاله‌های باغ همه داغ‌دیده‌اند

(۳) خشک بومی که بر او چشم جهان زار گریست شد به یک چشم زدن رشک هزاران گلزار

(۴) گل از رخ زیبای تو می‌داد نشانی زین مژده صبا در دهنش خردۀ زر کرد

تعداد "وابسته و وابسته" در کدام گزینه متفاوت است؟

(۱) آن نور هر دو دیده من بی وداع رفت (۲) تا نقش مهر خویشم بر لوح دل نوشتی

(۳) باز کی بینم رخ آن ماه مهرافروز را (۴) در نهان چاره بند غم او می‌سازم

در کدام گزینه وابسته و وابسته از نوع "قید صفت" وجود دارد؟

(۱) بی‌گمان در مقایسه با اشعار دیگران، فرمول سبک در حافظ بسیار پیچیده است.

(۲) من جلوه هنری این نوع از تصویر را این اواخر در شعر حافظ حس کرده‌ام.

(۳) نگاهش تقریباً متناقض‌گونه است و از رهگذر همین تناقض‌ها طنزه و ویژه خویش را ساخته است.

(۴) اندیشه‌های نسبتاً عرفانی او در تمام دیوان‌های صوفیانه قبل از او مورد استفاده قرار گرفته است.

"ان" در کدام مصراع‌ها به ترتیب: نشانهٔ جمع، صفت فاعلی، نشانهٔ نسبت "است"؟
 الف) کجا افتاد آن مجنون در این دوران نمی‌دانم
 ب) چه می‌خواهد از این مسکین سرگردان نمی‌دانم
 ج) به جز تو در همه گیتی دگر جانان نمی‌دانم
 د) در این حدیقه هنوز از سیاه‌کارانم

- ۱) الف، ب، د
 ۲) الف، د، ج
 ۳) الف، ب
 ۴) د، ب، ج

در کدام گزینه مفهوم "ان" نادرست آمده است؟

- ۱) همی‌راند چون باد لشکر به راه
 ۲) نشستم تا رُخ شبنم بشوید
 ۳) اگر درد دلم گویم به کوهان
 ۴) کجا آن تیغ کآتش در جهان زد
 به رخسنده روز و شبان سیاه (جمع)
 نسیم صبحگاهانم ببوید (زمان)
 دگر در کوهساران گل نروید (شبهت)
 تپانچه بر درفش کاویان زد (نسبت)

در کدام گزینه "ان" نشانهٔ جمع نیست؟

- ۱) دیوان حافظی تو و دیوانهٔ تو من
 ۲) خیال خشم تو ناگاه خویشتن بنمود
 ۳) شعر من گشته فخر هر دفتر
 ۴) زین تازه‌دولتان دَنی، (= پست) خواجه‌ای نخاست
 اما پَری به دیدن دیوان نیامدی
 فتاد لرزه چو دیوانگان بر آتش‌وآب
 نام من گشته تاج هر دیوان
 وز خانواده‌های کهن مهتری نماند

مفهوم "ان" در کدام واژه‌ها به ترتیب: "نشانهٔ جمع، صفت فاعلی، نسبت، پسوند زمان" است؟

- ۱) روندگان، سخن‌سرایان، گیلان، خزان
 ۲) مردان، کیان، سپندان، سپیده‌دمان
 ۳) سخنگویان، گرگان، کوهان، بامدادان
 ۴) نیاکان، خرامان، بابکان، نوبهاران

"ان" در قافیۀ کدام ابیات صفت فاعلی ساخته است؟

- الف- مرا ز صبر و تحمّل نبود چاره ولیک
 ب- به گرد من بر، خوبان همه کشیده رده (= صف)
 ج- بگشت بر سر خون من آسیای سپهر
 د- به سایهٔ پدر اندر نهاده بودم رخت
 پس از صبوری بنیاد صبر ویران بود
 تو گفتی انجم بر گرد ماه تابان بود
 فغان من همه زین آسیای گردان بود
 پی دو نان نه مرا ره به کاخ دونان بود

- ۱) الف، ب
 ۲) الف، ج
 ۳) ج، د
 ۴) ب، ج

در همهٔ گزینه‌ها به استثنای گزینهٔ "ان" به عنوان "پسوند مکان" به کار رفته است.

- (۱) گه در میان بُستان گه در سر چناران
 (۲) مرا در سپاهان یکی یار بود
 (۳) ز گیلان فرستاده‌ای در رسید
 (۴) شه دیلمان را بفرمود شاه
 بنشان غبار روزه، بنشین به شادکامی
 که جنگ‌آور و شوخ و عیّار بود
 که فرمانده‌اش سر ز فرمان کشید
 که دستش ببند و نکوهش مخواه

باتوجه به بیت زیر، کدام گزینه غلط است؟

"گریه می‌آید به منصورم که در دار فنا
 گفت چندین حرف حق، یک حرف حق نشنید و رفت"

- (۱) در بیت دو جملهٔ ناگذر وجود دارد.
 (۲) در بیت دو "صفت پیشین"، وجود دارد.
 (۳) نهاد در جملهٔ پایانی به قرینه، محذوف است.
 (۴) ضمیر "م" در منصورم، مضاف‌الیه "فنا" است.

در کدام ابیات به ترتیب "معطوف، حذف فعل، ممیز، بدل" آمده است؟

- (الف) آن کس که چو شمع بکشد در شب حیرت
 از سوختن و ساختنم باز رهند
 (ب) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است
 ای روضهٔ مجسم گودال کربلا
 (ج) هر لحظه تو را با دگران گفت و شنیدی
 وز دور من خسته به حسرت نگرانت
 (د) اگر شکست خم و می به خاک ریخت چه باک؟
 می تو باد که من زائر تو میکده‌ام

- (۱) الف، د، ج، ب
 (۲) ج، د، ب، الف
 (۳) الف، ج، ب، د
 (۴) ج، ب، د، الف

در کدام ابیات به ترتیب "معطوف، حذف فعل، ممیز، بدل" آمده است؟

- (الف) یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی
 در میان من و لعل تو حکایت‌ها بود
 (ب) شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند
 هزار گونه سخن در میان و لب خاموش
 (ج) برو معالجهٔ خود کن ای نصیحت‌گو
 شراب و شاهد شیرین که را زیانی داد؟
 (د) دفتر دانش ما جمله بشوید به می
 که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

- (۱) الف، ج، ب، د
 (۲) الف، د، ج، ب
 (۳) ج، الف، ب، د
 (۴) د، الف، ب، ج

گزینه ۲

۱

در مصراع‌های "الف، د، هـ" اجزای اصلی جمله‌ها "نهاد + فعل" است. (بقیه اجزای جمله قید یا متمم هستند) اما در مصراع‌های "ب، ج" اجزای اصلی جمله‌ها "نهاد + مسند + فعل اسنادی" است.
بررسی جمله‌ها:

- الف) بسیار (قید) فرق (نهاد) باشد (فعل) (وجود دارد) از اندیشه (متمم) تا وصول (متمم)
ب) دلیل (مسند) صدق (مضاف‌الیه) نباشد (فعل اسنادی) نظر (نهاد) به لاله و سنبل (متمم و معطوف)
ج) سعدی (نهاد) از این پس (متمم) نه عاقل (مسند) است (فعل اسنادی) نه هشیار (مسند)
د) ز سر (متمم) به در نرود (فعل) همچنان (قید) امید (نهاد) وصال (مضاف‌الیه)
هـ) دی (قید) به چمن (متمم) برگذشت (فعل) سرو (نهاد) سخنگوی (صفت) من (مضاف‌الیه)

گزینه ۴

۲

تمامی فعل‌های گزینه‌های "۱، ۲ و ۳" اسنادی است اما فعل "نیست" در دو مصراع گزینه ۴ در معنای "وجود ندارد" غیراسنادی محسوب می‌شود.
همنشینی به جز سایه در راه مهر نیست (وجود ندارد). هم‌نفسی در کوی عشق به جز ناله نیست. (وجود ندارد)
مسندها در گزینه‌ها:

- ۱) از دود آه ما - آشکار - از سیل اشک ما - پدید
۲) آن - نخجیر تو - آن - هندوی تو
۳) دستگیر خستگان - مشرب آتش‌عذاران

گزینه ۳

۳

فعل‌هایی که به مفعول نیاز دارند: بیار (آوردن چیزی را) - بگو (گفتن چیزی را) - ببند (بستن چیزی را) - گفت (گفتن چیزی را) - نکند (گردانیدن = کردن چیزی را) - دارد (داشتن چیزی را)
توجه: فعل‌های "باز آی" و "می‌برمیدم" نیاز به مفعول ندارند.

در هریک از مصراع‌های "الف" و "د" دو جمله، مطابق با الگوی صورت سؤال به کار رفته است.

الف) جمله اول: نهاد: آن / مفعول: پی مهر تو / فعل: گیرد

جمله دوم: نهاد: [-] / مفعول: پی خویشش / فعل: نگیرد

د) جمله اول: نهاد: [-] / مفعول: آن که / فعل: دوست دارد

جمله دوم: نهاد: [-] / مفعول: ضمیر "ش" / فعل: دوست داری

توجه: مصراع "ب" دارای دو جمله "دو جزئی" متصل از "نهاد + فعل" و مصراع "ج" دارای یک جمله تشکیل شده از "نهاد + متمم + فعل" است.

ردّ گزینه: در گزینه‌های ۱ و ۴ واژه "صائب" منادا است و اجزای جمله این دو گزینه بررسی نمی‌شوند.

جمله اول: همیشه (قید) فکرِ صائب (نهاد)، دل (مفعول) را، شکار می‌کرد (فعل).

جمله دوم: امروز (قید) کمنَد ناله او (نهاد) دل‌شکار (مسند) نیست (فعل اسنادی).

تشریح گزینه‌ها:

۱) مصراع اول: نهاد + مفعول + مسند + فعل / مصراع دوم: نهاد + مسند + فعل

۳) هر دو مصراع: نهاد + فعل

۴) هر دو مصراع: نهاد + مسند + فعل

در مصراع دوم بیت این گزینه "مسند" بین نهاد و فعل اسنادی و در جای خود واقع شده است:

پسته (نهاد) از بس (قید) خجل (مسند) از غنچه (متمم) خندان (صفت) تو (مضاف‌الیه) شد (فعل اسنادی)

تشریح سایر گزینه‌ها:

۱) آن پای (نهاد) که از خار (متمم) مغیلان (مضاف‌الیه) تو (مضاف‌الیه) زخمی (مسند) شد. (فعل اسنادی) ← (مسند قبل از نهاد آمده است)

۳) آن صبح (نهاد) که از چاک (متمم) گریبان (مضاف‌الیه) تو (مضاف‌الیه) طالع (مسند) شد. (فعل اسنادی) ← (مسند قبل از نهاد قرار گرفته است)

۴) دیدۀ (نهاد) هر (صفت) کس (مضاف‌الیه) که به دیوان (متمم) تو (مضاف‌الیه) آشنا (مسند) شد. (فعل اسنادی) ← (مسند قبل از نهاد قرار گرفته است)

نکته: در مصراع اول فعل "گردی" در معنای "گردیدن و چرخیدن" به کار رفته و اسنادی محسوب نمی‌شود. اما در مصراع دوم اسنادی است.

گروه‌های قیدی: گرد کسی - بسیار - بس

دلیل: ۱: قابل حذف هستند. ۲: هیچ‌یک از نقش‌های دستوری "نهاد، مفعول، متمم و..." را نمی‌پذیرند.

اگر (حرف ربط) گرد کسی (گروه قیدی) بسیار (قید) گردی (فعل غیراسنادی) / اگرچه (حرف ربط) بس (قید) عزیز (مسند) ی (فعل

اسنادی مخفف) خوار (مسند) گردی (فعل اسنادی)

بررسی جملات از نظر اجزای اصلی آن‌ها:

- (الف) زاهد خلوت‌نشین دوش به میخانه شد: جملهٔ دوجزئی با فعل ناگذر است. فعل "شد" در این مصراع به معنی "رفت" است. نهاد: زاهد خلوت‌نشین / قید: دوش و به میخانه / فعل: شد
- (ب) تو خود ای گوهر یک‌دانه کجایی آخر: جملهٔ سه‌جزئی گذرا به مسند است.
- (ج) گدای شهر نکه کن که میر مجلس شد: جملهٔ اول سه‌جزئی گذرا به متمم و جملهٔ دوم سه‌جزئی گذرا به مسند است؛ متمم: [به] گدای شهر / فعل گذرا به متمم: نکه کن / نهاد: [او] / مسند: میر مجلس / فعل اسنادی: شد
- (د) گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت: جملهٔ اول سه‌جزئی گذرا به مسند و جملهٔ دوم چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند است؛ نهاد: گل / مسند: عزیز / فعل اسنادی: است / نهاد: [شما] / مفعول: صحبت او / مسند: غنیمت / فعل گذرا به مفعول و مسند: شمرد
- (ه) دی شد و بهمن آمد: داری دو جمله که هر دو جزئی گذرا به مسند هستند.

مسندها در ابیات:

- (الف) خواجهٔ معروف - بندهٔ گمنام = دو مورد
نکته: "ی" در "معروفی" و "م" در "گمنام" مخفف فعل‌های اسنادی "هستی" و "هستم" می‌باشند.
- (ب) شام - حرام - [حرام] = سه مورد
نکته: در مصراع دوم حذف به قرینهٔ لفظی اتفاق افتاده است: بادهٔ خوشگوار هم [حرام شد]
- (ج) خاک کف پای تو - بر این - موافق = سه مورد
نکته: فعل "هست" در مصراع اول در معنای "وجود دارد" به کار رفته است و فعل اسنادی نیست.
- (د) دیباچهٔ هر امید = یک مورد
نکته: فعل "است" در "نمانده است" فعل کمکی است و اسنادی نیست.

جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند است (سایر گزینه‌ها سه جزئی با مفعول‌اند).

نهاد: [تو] / مفعول: جهان / مسند: خراب / فعل: کنی (گردانی، سازی)

۱) دانشجویان تازه‌وارد (نهاد)، با وضعیت کنونی خوابگاه (متمم) کنار آمدند. (فعل)
 ۲) از ابتدای برنامه (متمم "قیدی")، شور و هیجان خاصی (مفعول)، در وجود معلم (متمم "قیدی") احساس می‌کردم (فعل)
 ۳) این فضای معنوی (مفعول) را دوست پدرم (نهاد) از سالیان پیش (متمم "قیدی")، ترتیب داده بود. (فعل)
 توجه: فعل‌هایی که همراه "مفعول و مسند" می‌آیند: کرد، گردانید، نمود، ساخت، پنداشت، به شمار آورد، نامید، دانست و...
 ۴) در شرایط سخت و طاقت‌فرسای اسارت (متمم "قیدی")، همه‌چیز (مفعول) را مخفی (مسند) کردم (فعل) "گردانیدم: نمودم: ساختم"

نهاد: [من] / مفعول: رویش / مسند: عیان / فعل: نمی‌بینم

مصراع گزینه ۲ دارای "نهاد + مفعول + فعل" است: نهاد: خداوند زر / مفعول: چشم دیو [را] / فعل: برکنند
 تشریح سایر گزینه‌ها:
 ۱) نهاد: [تو] + مفعول: درون فروماندن [را] / مسند: شاد / فعل: کن
 ۳) نهاد: [من] + مفعول: سیرت سروران [را] / مسند: کرم / فعل: خوانده‌ام
 ۴) نهاد: مژگان تو + مفعول: دل را / مسند: هدف تیر ستم / ساخت
 نکته: فعل‌های مصدرهای "کردن، ساختن" در گزینه ۱ و ۴ و فعل مصدر "خواندن = نامیدن" جمله‌هایی با اجزای "نهاد + مفعول + مسند + فعل" می‌سازند.

اجزای جمله‌های بیت صورت سؤال و گزینه ۳ به ترتیب "سه جزئی با مفعول" و "چهار جزئی با مفعول و مسند" است.
 بررسی اجزای جمله‌های ابیات:
 بیت صورت سؤال:

- [تو] (نهاد) آب روی خواهش (مفعول) [را] حفظ کن (فعل) (نهاد + مفعول + فعل)
 - گردون خسیس (نهاد) نان خود (مفعول) را به آب روی سائل تر (مسند) می‌کند (فعل) (نهاد + مفعول + مسند + فعل)
 ۱) - [] از حسن عالم‌گیر به مجنون خبر می‌دهد (نهاد + مفعول + متمم + فعل)
 - لیلی هر نفس محمل را تغییر می‌کند (نهاد + مفعول + فعل)
 ۲) صبر و تحمّل، خصم غالب را زبون می‌کند (نهاد + مفعول + مسند + فعل)
 - پل از تواضع سیل را مغلوب خود می‌کند (نهاد + مفعول + مسند + فعل)
 ۴) - کجا ساغر، تشنه‌جانان را سیراب می‌کند (نهاد + مفعول + مسند + فعل)
 - ریگ در یک آب خوردن، بحر را بر می‌کند (نهاد + مفعول + مسند + فعل)

فعل "گردد" در بیت گزینه ۱ از مصدر "گشتن" در معنای "دور زدن، چرخیدن، گردش و سیر کردن" به کار رفته است اما در ابیات دیگر به معنی "شدن" فعل اسنادی است.

(۱) همان بهتر است که در ویرانه بگردد (سیر کند).

(۲) کسی که از عشق او دیوانه شود، وجودش با عدم هم‌خانه می‌شود.

(۳) او از نور شمع دیوانه می‌شود.

(۴) با کل ماهیان بیگانه می‌شود.

(زبان فارسی ۳، درس ۷)

فعل گرفتن در ابیات "الف و د" در معنای "خرده گرفتن یا ایراد گرفتن" به کار رفته است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

(ب) گرفتن: شروع شدن، شدن، کردن (تیم گرفت: تب کردم، تیم شروع شد)

(ج) گرفتن: انتخاب کردن، برگزیدن، اختیار کردن

"ساختن" در بیت گزینه ۴ در معنای "سازش کردن و مدارا نمودن" و در سایر ابیات در معنای "درست کردن، پدید آوردن و..." به کار رفته است.

(۱) یک گرز گران برای ما درست کنند.

(۲) خاتم (انگشتر) درست کردم.

(۳) کیمیای عشق او را از خون دل‌ها درست کردند. (پدید آوردند) / با نیک خواهان مدارا کن.

فعل "ساختند" به‌عنوان ردیف در بیت گزینه ۱ در معنای "به وجود آوردند، خلق کردند، پدید آوردند، ایجاد کردند و..." به کار رفته است؛ که در این صورت، فقط به "مفعول" نیاز دارد و "بیابان" مفعول آن به حساب می‌آید. اما در سایر گزینه‌ها این فعل (ساختند) در معنای "گردانیدند، نمودند، کردند" آمده است که علاوه بر مفعول، به "مسند" هم نیاز دارد.

(۲) مفعول: تیغ سیراب / مسند: عریان ← تیغ سیراب تو را عریان ساختند. (کردند، نمودند)

(۳) مفعول: مصر / مسند: زندان ← مصر را بر یوسف، زندان ساختند. (کردند، نمودند)

(۴) مفعول: وقت خود / مسند: پریشان ← جمعی که وقت خود را پریشان ساختند. (کردند، نمودند)

(۱) ای مطرب خوشخوان، با شعر فارسی و آهنگی عراقی نغمه سرکن و بنواز. (ساختن: نغمه سرایی کردن، نواختن)

(۲) ای شمع، اکنون که یار شیرین از تو جدا شد، تقدیر آسمانی است، اگر تحمّل کنی یا نکنی تفاوتی ندارد. (ساختن: سازگاری کردن)

(۳) پس از این قصد سهراب کنید و کار او را بسازید و یک شب در خواب او را بکشید. (ساختن: قصد کردن)

(۴) نمی‌دانیم چه چاره کنیم و چه راه درمانی پیدا کنیم، نمی‌توان با دانش این کار را چاره کرد. (ساختن: تدبیر کردن)

"شد" به عنوان "ردیف" در ابیات ۱ و ۳ و ۴ در معنای "گشت" به کار رفته است و فعل اسنادی محسوب می‌شود. اما در گزینه "۲" در معنای "رفت" کاربرد یافته و ناگذر است.
(زبان فارسی ۳، درس ۲۲)

فعل "بسوخت" از نظر گذر، دو وجهی است؛ یعنی در وجه گذرا و ناگذر به کار می‌رود. در گزینه‌های ۱، ۲ و ۳ فقط به نهاد نیاز دارد و ناگذر است اما در گزینه "۴" علاوه بر نهاد به مفعول هم نیاز دارد.

بررسی گزینه‌ها:

(۱) نهاد: کسی / بسوخت: فعل ناگذر

(۲) نهاد: او (منصور) / بسوخت: فعل ناگذر

(۳) نهاد: دل ریش / بسوخت: فعل ناگذر

(۴) نهاد: طبیب / مفعول: دل بیمار مرا / بسوخت (سوزاند): فعل گذرا به مفعول

(زبان فارسی ۳، درس ۷)

"گذشتن" در ابیات گزینه‌های ۱، ۳ و ۴ در معنای "مردن و از دنیا رفتن" به کار رفته اما در بیت گزینه ۲ به معنای "تجاوز کردن، عبور کردن و فراتر رفتن" است.

تشریح گزینه‌ها:

گزینه ۱) پس به او گفتند به شما مزده باد؛ زیرا دقیانوس (پادشاه) از دنیا رفت (مرد)...

گزینه ۲) جایگاه هرکس را در خدمت بارگاه حفظ می‌کرد تا از اندازه خود تجاوز نکند. (فراتر نرود)

گزینه ۳) خردمند آن است که قناعت ورزد؛ زیرا برهنه به دنیا آمده است و برهنه از دنیا خواهد رفت. (مرد)

گزینه ۴) چون حال این فرد، مشخص است و بیش از این سخنی نمی‌گوییم؛ زیرا از دنیا رفته است (مرده است) و سرانجام آدمی مرگ است.

مصدر "ماندن" در گزینه ۱ به معنای "زنده ماندن، باقی ماندن، عمر کردن و..." به کار رفته اما در سایر گزینه‌ها به معنای "باقی گذاشتن، به جا گذاشتن، گذاشتن و..." است.

(۱) ای دل به تو بشارت می‌دهم که محتسب زنده نماند...

(۲) دردا که یار مرا در غم و درد گذاشت (باقی گذاشت) و رفت...

(۳) بر آن اندیشه بود که در جهان، کسی از نژاد مهان (بزرگان) را باقی نگذارد.

(۴) بر مرگ کسی شادمانی نکن؛ زیرا روزگار تو پس از وی باقی نمی‌گذارد.

مصدر "گردیدن" در بیت سؤال و گزینه "۱" در معنی "منصرف شدن، برگشتن از تصمیم، تغییر عقیده دادن و نقض کردن پیمان" آمده است.

معنی بیت سؤال: ای فرد نیک‌آیین، تو نباید از پیمان و قول خود برگردی (منصرف شوی) و آن را نقض کنی.

۱) اگر از نظر کردن به دوست، نهی شده است، من در کل عمرم تصمیم گرفته ام که از نهی‌شده‌ها برنگردم و عقیده ام را تغییر ندهم (من همواره به دوست نظر می‌کنم).

بررسی معنی "گردیدن" در سایر گزینه‌ها:

۲) گردد: شود (فعل اسناد)، معنی بیت: فرد دانا می‌گوید اگر در یک خانه، فرمان یا سخن، دو تا شود، آن سخن، ماندگار و تأثیرگذار خواهد بود یا آن خانه ثبات نخواهد داشت.

۳) بگردید: دگرگون شد، معنی بیت: یک شخص، فردی زیبارو را دید و از غلبه شور عشق، احوالش دگرگون شد.

۴) بگردی: تغییر می‌کنی، رنگ عوض می‌کنی. معنی بیت: ای یار، در هر لحظه، روحیات تو، عوض می‌شود؛ گاهی خوش‌سخنی در پیش می‌گیری و گاهی گفتارت تلخ و رنج آور می‌شود.

(زبان فارسی ۳، درس ۷ و ۱۲)

چون مست "گشتم"

۱) به هر طرف ← "رفتم"

۲) برای بوسه زدن بر در او ← "رفتم"

۴) به خرابات ← "رفتم"

واژه‌های قافیه در گزینه‌ها به ترتیب "نجاتم، صفاتم، ذاتم، زکاتم" هستند. در گزینه "۱" ضمیر "م" نقش مفعولی دارد اما در گزینه‌های دیگر دارای نقش "متممی" است.

تشریح گزینه‌ها:

۱) که مرا (من را) از غم ایام نجات دادند.

۲) از جام تجلی، باده را به من دادند.

۳) که در آنجا خبر از جلوه ذات به من دادند.

۴) مستحق بودم و این‌ها را به زکات (به‌عنوان زکات) به من دادند.

(زبان فارسی ۳، درس ۹) / (ادبیات ۳، درس ۷)

الف) ... توفان به دو چشم [من] برآید

ب) دل را که به هدیه به [او] دادم که ...

ج) هنوز اهل دل [تو] را از دیده دوست‌تر گیرند

د) بر شمع مزار خویشتن [آن‌ها] را پروانه کردم

مفعول: چو آیمت که ببینم ← وقتی می‌آیم که تو را ببینم. (ء: ت: تو ← مفعول)
 متمم: چو خواهمت که درآیم ← وقتی از تو می‌خواهم که درآیم. [وارد شوم] (ء: ت: تو ← متمم)
 مضاف‌الیه: درم به روی ببندی ← در را به رویم [روی من] می‌بندی. (ء: م: من ← مضاف‌الیه)

در این گزینه، ضمیر "ت" نقش متممی دارد.
 شکل مرتب بیت: ای بی‌خبر یک‌بار نقش پای خود بین / تا [برای] ت (تو) روشن شود که چه مست گذاره‌ای
 بررسی سایر گزینه‌ها:

(۱) "ش": مضاف‌الیه، متعلق به دل

(۲) "ت": مضاف‌الیه، متعلق به "حال"

(۴) "ش": مضاف‌الیه، متعلق به "بر"

نمی‌دانم که باز، چه کسی تو را از سر پیمان ما برد: مفعول
 بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): گرم تیغ زنی: اگر به من تیغ بزنی: متمم

گزینه (۲): درودت بفرستم: به تو درود بفرستم: متمم

گزینه (۴): بارم ده: به من بار بده = به من اجازه ورود بده: متمم

"ج": بو که معلوم شود صورت احوال منش: امید است که صورت احوال من برای او {متمم} معلوم شود.

"د": هیچ‌کس نیست که یک بار بگوید مزنش: یک بار بگوید او {مفعول} را مزن.

در سایر ابیات، ضمیر پیوسته پایانی، مضاف‌الیه است: "الف": سیمین بدن او "ب": تن او "ه": کی بر زبان او نام یکی همچو من بگذرد؟ (جابه‌جایی ضمیر دارد)

در گزینه "۱"، "م" در "مستم" فعل اسنادی (هستم) محسوب می‌شود و جابه‌جایی ضمیر صورت نگرفته است: "ای یار" مست هستم
 [مرا] آنجا که سرمستان هستند...

بازگردانی سایر گزینه‌ها:

(۲) نه عجب (عجب نیست) که در شب‌های دراز، دو دیده‌ام باز باشد...

(۳) هرگز با تو این گمانم نبود که دوستی کنم...

(۴) چهارم، از آنکه کارم به دیوانگی انجامد...

(زبان فارسی ۳، درس ۹) / (ادبیات ۳، درس ۱)

وقت آن است که پرسى خبر از بغدادم ← خبرم (من) را از بغداد پرسى.

ضمیر پیوسته "م" در واژه "دستم" وابسته "خون" است:
تا تو دستم به خون نیالایی ← تا تو دست به خونم نیالایی
بررسی گزینه‌های دیگر:

- (۱) ضمیر "ت" در واژه‌های "بدت" و "نیکت" جابه‌جا نشده است.
بازگردانی بیت: [تو] نیک باشی و خلق بدت (بد تو) را گوید، بهتر از آن است که بد باشی و نیکت (نیک تو) را ببیند.
(۳) ضمیر "ش" در واژه‌های "حکمش" و "لطفش" جابه‌جا نشده است و به ترتیب مضاف‌الیه "حکم" و "لطف" است.
(۴) ضمیر "ش" در واژه "غمش" جابه‌جا نشده و وابسته (مضاف‌الیه) "غم" است.
نکته: برای تشخیص جابه‌جایی ضمیر پیوسته، مناسب‌ترین راه، بازگردانی بیت، مصراع یا عبارت به نثر امروزی است؛ مثال:
خدایا ز عفو مکن ناامید ← خدایا از عفو ناامیدم نکن (مرا ناامید نکن).
(زبان فارسی ۳، درس ۹)

- "را" در بیت گزینه "۲" معادل حرف اضافه "به" و در سایر گزینه‌ها نشانه "فک" اضافه "یا بدل از کسره است":
(۱) تشنگان بادیه را جان به لب رسید ← جان تشنگان بادیه به لب رسید.
(۲) ناهه را چندان دهد دم ← به ناهه چندان دم (نفس) می‌دهد.
(۳) تا رهروان غم را خار از قدم برآید ← تا خار از قدم رهروان غم برآید.
(۴) مرا شربت هجران روزی ← شربت هجران روزی من [است]. / تو را نرگس جادو سرمست ← نرگس جادوی تو سرمست [است].

- گزینه (۱): من که (چه کسی) را جویم؟ نشانه مفعول
گزینه (۲): باغ را چه جرم؟ = برای باغ چه جرم [باشد / هست]؟: حرف اضافه
گزینه (۳): مجانین عشق را پروا ... نیست؟ برای مجانین عشق پروا نیست / وجود ندارد: حرف اضافه
گزینه (۴): چرا و چون نرسد بندگان مخلص را: به بندگان مخلص ... نرسد.

- "را" در مصراع اول بیت مذکور "حرف نشانه" یعنی نشانه مفعول است.
ولی در بقیه ابیات "را" فک اضافه است.
در گزینه "۱": "گران‌سنگی پر پرواز فلاخن می‌گردد."
در گزینه "۲": "دست علایق از دامن همّت کوتاه بود."
در گزینه "۴": "قبول عشق چون فرهاد کمر هرکس بندد."

- حرف "را" در ابیات "الف" و "ج" معادل حرف اضافه "به" و نشانه "متمم" است.
حرف "را" در بیت "ب" نشانه فک اضافه و در بیت "د" نشانه مفعول است.

حرف "را" در هر دو مصراع به معنای "برای" و حرف اضافه است.
برای شیرمردان التفاتی به زینت وجود ندارد. همان طور که غیر از خون، نگاری برای دست و پای شیر وجود ندارد.
تشریح سایر گزینه‌ها:

- ۱- به ترتیب نشانه متمم و نشانه مفعول است: به آن غزل رعنا بگو که تو ما را سر به کوه و بیابان داده‌ای.
- ۲- به ترتیب نشانه مفعول و متمم است: برای این سود لوح بینش را عزیز می‌دارم که برای جان نسخه‌ای...
- ۴- به ترتیب نشانه مفعول و متمم است: ای ساقی آن آب را بیاور و... به اصحاب بده.

نکته: حروف ربط وابسته ساز "که، تا، اگر، چون، زیرا و ..." که اگر در جمله ای بیابند، معنی آن را ناقص و وابسته به جمله یا جملات دیگری می‌کنند. جمله ای که بعد از حروف ربط وابسته ساز می‌آید، جمله وابسته نامیده می‌شود.
حروف ربط هم پایه ساز مانند: و، یا، اما، ولی ... اگر میان دو یا چند جمله قرار گیرند، وابستگی پدید نمی‌آورند، بلکه جملات را هم پایه و هم ارزش می‌سازند.

- ۱) هیچ کدام از حروف وابسته ساز در جمله نیست؛ بنابراین جمله وابسته ای نیز وجود ندارد.
- ۲) در مصراع دوم کو مخفف که او است؛ بنابراین جمله پس از که وابسته است.
- ۳) حرف تا در مصراع دوم وابسته ساز است و جمله پس از آن وابسته است.
- ۴) حرف تا در مصراع اول ربط وابسته ساز است و جمله پس از آن وابسته نامیده می‌شود.
(زبان فارسی ۳، درس ۲)

در این گزینه پیوند وابسته ساز دیده نمی‌شد و از پیوند وابسته ساز محذوف هم خبری نیست؛ بنابراین این بیت، جمله وابسته ندارد.
توجه داشته باشید که "چون" در این بیت به معنی "مانند" است و در این معنی، حرف اضافه محسوب می‌شود.
سایر گزینه‌ها:

- گزینه ۱: "اگرچه" پیوند وابسته ساز است، بنابراین جمله "صنعت بسیار در عبارت کرد" جمله وابسته است.
- گزینه ۲: "کزان" مخفف "که از آن" است و "که" وابسته ساز است، بنابراین "از آن شعله چراغ افروزد" جمله وابسته است.
- گزینه ۳: در این گزینه پیوند وابسته ساز "که" بعد از فعل "نگفت" محذوف است:
هرگز نگفت [که]...
بنابراین جمله "مسکن مألوف یاد باد" جمله وابسته است.

در این گزینه جمله مشخص شده، هسته است، صورت مرتب شده مصراع نخست چنین است:
اگر (= پیوند وابسته ساز) بهشت عدن را می خواهی (= جمله وابسته)، با ما به میخانه بیا (= جمله هسته)
سایر گزینه ها:

گزینه ۱: قبل از جمله مشخص شده پیوند همپایه ساز "واو" آمده، بنابراین همپایه جمله قبل از خود است و جمله قبل به علت داشتن پیوند وابسته ساز "تا" جمله وابسته است، پس این جمله نیز جمله وابسته است.

درواقع شاعر از مخاطب خود می خواهد که دو کار انجام دهند: ۱- گل برافشانیم ۲- می در ساغر اندازیم.

گزینه ۲: این جمله نیز با "واو" همپایه ساز به جمله قبل خود ربط داده شده و از آنجایی که جمله قبل از "واو" هسته است، پس جمله مشخص شده نیز هسته است.

گزینه ۳: "بود" جمله هسته است و جمله "آن شاه خوبان... با حضور وابسته ساز "که" جمله وابسته است.

در این گزینه "چون" به معنی "وقتی که" از پیوندهای وابسته ساز است و می دانیم هرگاه بر سر جمله ای پیوند وابسته ساز بیاید، جمله وابسته یا پیرو نامیده می شود، بنابراین مصراع نخست این گزینه، جمله پیرو است:

چون (= پیوند وابسته ساز) روی ها زین بیابان درکنند ← جمله پیرو یا وابسته

جمله سر از یک گریبان برکنند ← جمله پایه یا هسته

سایر گزینه ها:

گزینه ۱: در این گزینه هیچ نوع حرف پیوند به کار نرفته است و هر مصراع یک جمله مستقل است.

گزینه ۲: در این گزینه فقط پیوند همپایه ساز "واو" به کار رفته:

در گلستان چشم بگشا ← جمله مستقل ساده

و ← پیوند همپایه ساز

جلوه آب صاف در گل و خار را ببین ← جمله مستقل ساده

گزینه ۴: این بیت از چهار جمله مستقل ساده تشکیل شده و حرف ربط وابسته ساز در آن وجود ندارد: ۱- طاووس باغ قدسم ۲- بوم این خرابه نیستم ۳- جلوه گاهم آنجاست ۴- اینجا چه کار دارم؟

در بیت گزینه ۴: حرف ربط "لیک" همپایه ساز است و جمله مرکب نمی سازد.

بیت دارای دو جمله همپایه یا ساده است.

در بیت های سایر گزینه ها به ترتیب حروف ربط وابسته ساز "تا"، "که" در "کاو" و "گر" جمله مرکب یا غیرساده پدید آورده است.

حرف ربط همپایه ساز: و / حرف ربط وابسته ساز: ندارد

توجه: واژه های "چو" و "چون" در معنای "مثل و مانند" به کار رفته و حرف اضافه محسوب می شوند.

تشریح گزینه های دیگر:

گزینه ۲: حرف ربط وابسته ساز: که (کش = که اش = او) - حرف ربط همپایه ساز: اما

گزینه ۳: حرف ربط وابسته ساز: ار (اگر) - حرف ربط همپایه ساز: و

گزینه ۴: حرف ربط وابسته ساز: تا - حرف ربط همپایه ساز: ولی

در این گزینه در مصراع دوم پیوند وابسته ساز "که" به کار رفته، اما در این بیت پیوند هم پایه ساز (مطابق تعریف کتاب درسی) به کار نرفته؛ زیرا "واو" در مصراع نخست از نوع عطف است.
سایر گزینه ها:

گزینه ۱: وابسته ساز: که / هم پایه ساز: "واو" ("وین" در مصراع دوم، مخفف "و این" است)

گزینه ۳: وابسته ساز: چون (= وقتی که) / هم پایه ساز: "واو"

گزینه ۴: وابسته ساز: که / هم پایه ساز: یا

بیت گزینه (۲) از دو جمله مستقل مرکب ساخته شده است و جمله ساده ندارد:

گفتم [که] از دیده موج افکن مرو (مستقل مرکب)، گفت [که] پیوسته بر لب دریا وطن نتوان کرد. (مستقل مرکب)

بررسی سایر گزینه ها:

گزینه (۱): اگر خویشتن را بپرستی، کی به ایمان راه می‌بری؟ (مستقل مرکب)، در دین خودپرستان ایمان چه کار دارد؟ (مستقل ساده)

گزینه (۳): هر دم از آرزوی گوشه چشمت سرمست، زاهدی گوشه نشین بر در خمار افتد. (مستقل ساده)

گزینه (۴): در عشق داستان شد (مستقل ساده) و چون از جهان برفت، با دوستان محرمش این داستان بماند. (مستقل مرکب)

در گزینه (۴) "تسلیم تو" مسند جمله دوم است و مرتب شده مصراع اول به این صورت است: سعدی نتواند که تسلیم تو نباشد. پس شیوه بلاغی وجود دارد.

در گزینه (۱) بعد از شیرین فعل "است" حذف شده است و شیوه بلاغی وجود ندارد: در وهم ننگجد که چه دلبد و چه شیرین [است] در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیبا است.

در گزینه (۳) هم جمله دوم از مصراع اول شروع شده است و به مصراع دوم رفته است ولی اجزای جمله مرتب است.

در گزینه های ۱ و ۲ و ۴ جابه جایی ارکان وجود دارد در حالی که گزینه "۳" همه ارکان در جای اصلی خود آمده اند.

گزینه ۳ به شیوه بلاغی است و فعل بر مسند مقدم شده است.

پایان مصراع اول در بیت گزینه "۱" فعل به قرینه معنوی حذف شده است و تمامی جملات به شیوه عادی بیان شده است: معتقدان و دوستان از چپ و راست منتظر [هستند]...

تشریح گزینه های دیگر:

گزینه "۲": ... از تو پیش که داوری برند که خصم و داور هستی

گزینه "۳": عاشقان زنده شوند.

گزینه "۴": اگر بنده به سر رود، اگر عنایتی آن سری، در حق بنده نرسد، در طلبت کجا رسد؟

گزینه "۱": چون بروند از نظر: چون از نظر بروند / گزینه "۲": می‌رسد کبر و منی: کبر و منی می‌رسد. / گزینه "۳": بخرامی در باغ: در باغ بخرامی

در مصراع دوم بیت گزینه "۱" فعل "می‌شوند" بعد از واژه "کباب" به قرینه معنوی حذف شده است اما ترتیب اجزای جمله، به شیوه عادی است: او نمک می‌ریزد و مردم کباب [می‌شوند].
بازگردانی ابیات سایر گزینه‌ها:

(۲) بامدادی تا به شب رویت می‌پوش تا جمال آفتاب را بیوشانی

(۳) ماه‌رویا، روی خوب از من متاب، بی‌خطا کشتن، چه صواب می‌بینی؟

(۴) درون ما یکدم از تو خالی نمی‌شود. اکنون که شهر را گرفتی، خراب، روا مدار.

در گزینه (۱)، ضمیر "م" در عبارت "گرم" در واقع، به واژه "کار" تعلق دارد. جابه‌جایی و اصطلاحاً جهش ضمیر، از نمونه‌های کاربرد زبان به "شیوه بلاغی" است.

شکل مرتب ارکان در گزینه (۱): جانم به لب رسید و گر کارم به شود / این خرده جان فدای سر دلستان کنم

در گزینه (۲) اجزای هر دو جمله مرتب است و شیوه بلاغی وجود ندارد. ترتیب درست سایر جملات:

(۱) به خواب، خوش دیدم که...

(۳) هر کاو مهر نکاشت و...

(۴) شعر دلکش حافظ به مدح شاه دیدیم...

از آتش ... و هیزم مکر، دل نکه دار و چون تنور متاب: هر دو جمله به شیوه عادی است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین ← هر جا که تو بر روی زمین قدم نهی (تقدم فعل بر نهاد و متمم)

گزینه (۲): گرفتند پیری مبارک‌نهاد ← پیری مبارک‌نهاد را گرفتند (تقدم فعل بر مفعول)

گزینه (۴): می‌گوییم فاش ← فاش می‌گوییم (تقدم فعل بر قید)

در شیوه بلاغی، برای تأثیر بیشتر سخن، بنا بر تشخیص نویسنده، اجزای سخن جابه جا می شود (تا شیوایی کلام بیشتر گردد). برای تشخیص درست نقش کلمات، ابتدا باید بیت را بازگردانی کنیم و آن را به شیوه عادی برگردانیم:

"آن بی وفا، شمع جانم را کشت ... در این صورت "شمع جانم" که گروه مفعولی است قبل "آن بی وفا" (نهاد جمله) آمده و بر آن مقدم شده است. (ترتیب اجزای عادی جمله: نهاد + مفعول + فعل)

بررسی گزینه‌های دیگر:

- ۱) در بیت این گزینه "نهاد" محذوف است و "مفعول" (عاشقان) جای اصلی خود قرار گرفته است.
 - ۳) "عقل" متمم است و "را" حرف اضافه در معنای "برای" به کاررفته است.
 - ۴) "بندگان" متمم است و "را" حرف اضافه در معنای "برای" به کاررفته است.
- (زبان فارسی ۳، درس ۹)

در گزینه "۱"، حذف صورت نگرفته است.

بررسی گزینه‌های دیگر:

- گزینه "۲": که یا رب بر این بنده بخشایشی [کن] ← حذف به قرینه معنوی
- گزینه "۳": شخصی از این جمله در سایه‌ای [بود] / به گردن بر از حله پیرایه‌ای [بود] ← حذف به قرینه معنوی
- گزینه "۴": عدو در چه [باشد] و دیو در شیشه [باشد] به [است] ← حذف به قرینه معنوی

حذف فعل در ابیات گزینه‌های "۱، ۲، ۴":

- ۱) فعل "است" در پایان بیت، به قرینه لفظی حذف شده است: "گوید بکش که مال سبیل است و جان فدا [است]."
 - ۲) فعل "است" در مصراع دوم به قرینه معنوی حذف شده است: "چه ارمغانی به (بهرتر) از این [است] که تو خویشتن بیابی."
 - ۴) فعل "است" در مصراع دوم به قرینه معنوی، حذف شده است: "نیکبخت آن [است] که تو در هر دو جهانش باشی."
- توجه: در مصراع دوم بیت گزینه "۳" با وجود صفت تفضیلی "به = بهتر"، هیچ فعلی حذف نشده است: "تا به (بهرتر) از سعدی شیرازی سخن نگوید."

فعل "فشاند" از پایان مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده است؛ بازگردانی بیت:

بفرمود گنجینه گوهرش را در پای فشاندند و زر را بر سرش [فشاندند]

بررسی سایر گزینه‌ها:

- ۱) فعل اسنادی "است" یا "باشد" از پایان مصراع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.
- ۲) فعل اسنادی "است" یا "باشد" از پایان مصراع اول و دوم به قرینه معنوی حذف شده است.
- ۴) فعل "هستند" یا "باشند" به قرینه معنوی از پایان مصراع دوم حذف گردیده است.

فعل "سوگند می‌خورم" بعد از "به چشم‌های تو" به قرینه معنوی، حذف شده است. بررسی سایر گزینه‌ها:

- ۱) فعل "است" در پایان بیت بعد از واژه "دشنام" به قرینه لفظی حذف شده است.
- ۲) فعل "داد" و "است" به ترتیب در پایان مصراع‌های اول و دوم به قرینه لفظی حذف شده است.
- ۴) حذف فعل صورت نگرفته است.

در بیت گزینه "۴" فعل "است" از جمله پایانی به قرینه لفظی حذف شده است. بررسی سایر گزینه‌ها:

- ۱) فعل "است" از پایان مصراع دوم به قرینه معنوی حذف شده است: آسمان در زیر پای همتت فرق فرقدین را بر زمین مالنده [است]
- ۲) فعل "است" از پایان هر دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است: ای کسی که محافل را به دیدار تو زین (زینت) [است] و طاعتت بر هوشمندان فرض عین (واجب عینی) [است]
- ۳) "است" از پایان هر دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است: ای کسی که کمال نیک‌مردی بر تو ختم [است] و نیک‌نامی تو در خافقین (مشرق و مغرب) منتشر [است] (زبان فارسی ۳، درس ۵)

فعل اسنادی "است" از مصراع دوم به قرینه معنوی حذف شده است: دیو خوش‌طبع از حور گره‌پیشانی به (بهتر) [است]. تشریح سایر گزینه‌ها:

- گزینه ۱: حذف فعل در مصراع دوم به قرینه لفظی است: من از حیرانی [سجده رویت نکنم]
- گزینه ۲: حذف فعل به قرینه لفظی صورت گرفته است: و نه شرط مهربان [است].
- گزینه ۴: تمامی فعل‌ها موجود هستند.

در بیت گزینه "۱" فعل "باشد" در مصراع دوم به قرینه لفظی، از جمله پایانی حذف شده است. بررسی سایر گزینه‌ها:

- ۱) فعل "است" بعد از واژه "بیماری" به قرینه معنوی حذف شده است.
- ۲) فعل "می‌خوریم یا می‌خورم" بعد از واژه "افسوس" به قرینه معنوی حذف شده است. (ذکر نشده است)
- ۳) فعل "سوگند می‌خورم" بعد از واژه "دوستی" به قرینه معنوی حذف شده است.

در این گزینه، هر سه جمله نهاد دارد: بخت (نهاد) بازآید / یکی (نهاد) چون تو درآید / روی میمون تو دیدن (نهاد) در دولت بگشاید.

بررسی سایر گزینه‌ها:

(۱) (دل من یا خاطر من = نهاد محذوف) می با جوانان خوردنم را باری تمنا می کند ...

(۲) جان گداخت که کار دل تمام شود و (کار دل = نهاد) (تمام = مسند) نشد. (ما) در آرزوی خام بسوختیم و (کار دل = نهاد) (تمام = مسند) نشد.

(۳) چندان که (اشک = خون) از این دو دیده من رفت ... (روز و شب : قید)

(زبان فارسی ۳، درس ۵)

هسته گروه اسمی، اسم یا هر کلمه‌ای است که در حکم اسم باشد. در صورت داشتن وابسته‌های پسین، اولین اسم دارای نقش‌نمای اضافه (-)، "هسته" خواهد بود. در گزینه "۱"، اولین اسم که نقش‌نما پذیرفته است و هسته گروه محسوب می‌شود، "تعیین" است. "ارزش" و کلمات دیگر وابسته‌های پسین محسوب می‌شوند. (ارزش، عناصر و زبان: مضاف‌الیه / دقیق و معنایی: صفت)

بررسی گزینه‌های دیگر:

(۲) مجموعه: هسته / آثار و مرزوبوم: مضاف‌الیه (وابسته) / ادبی، گذشته و این: صفت (وابسته)

(۳) رابطه: هسته / همنشینی و واحد: مضاف‌الیه (وابسته) / هر و زبانی: صفت (وابسته) و ...

(۴) کوچک‌ترین: صفت عالی (وابسته پیشین) / واحد: هسته / زبانی: صفت (وابسته) و ...

(زبان فارسی ۳، درس ۲ و ۱۳)

صفت‌های پیشین: چه (چه پاییز) - این (این برگ) - کدام (کدام نی) - همه (همه نوا) - همه (همه نغمه) = پنج مورد
توجه: واژه "این" در جمله "مثل این است" ضمیر اشاره است نه صفت اشاره.
صفت‌های پسین: دلنواز - خشک - سرد - بی‌روح - روح‌بخش = پنج مورد

(۱) کدام پهلوان مبارز ایران زمین صفت + اسم + نقش نمای - + صفت + نقش نمای - + اسم

(توجه: پهلوان در این ترکیب اسم و هسته گروه اسمی محسوب می‌شود اگرچه در اصل صفت است.)

(۲) پنج روز به جامانده عمر انسان بی خبر صفت + اسم + نقش نمای - + صفت + نقش نمای - + اسم + نقش نمای - + صفت
(توجه: به جامانده صفت مشتق-مرگب و یک واژه است)

(۳) بعضی سروده های شاعران گذشته صفت + اسم + نقش نمای - + اسم + نقش نمای - + صفت

(۴) همان جنگجوی دلاور عرصه جنگ جهانی صفت + اسم + نقش نمای - + صفت + نقش نمای - + اسم + نقش نمای - + اسم +
نقش نمای - + صفت

(زبان فارسی ۳، درس ۱)

ترکیب های وصفی: گوشه روشن، شیرین ترین لبخند، بشریت رهگذر (۳ مورد)
 ترکیب های اضافی: گوشه وجدان، وجدان تاریخ، لبان اراده، اراده تو، خون خویش، گذرگه تاریخ (۶ مورد)
 (زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

ترکیب های وصفی: این معلم (صفت اشاره + اسم) - معلم شریف (اسم + صفت بیانی) - معلم باسواد (اسم + صفت بیانی) - این نویسنده (صفت اشاره + اسم) - نویسنده بزرگ (اسم + صفت بیانی) - این نامه (صفت اشاره + اسم) - این نویسنده (صفت اشاره + اسم) - چه حد (صفت پرسشی + اسم) = هشت مورد
 وابسته های پسین: این (این معلم) - این (این نویسنده) - این (این نامه) - این (این نویسنده) - چه (چه حد) = پنج مورد

وابسته های پیشین: این نغمه - همان کلمات - داناترین استاد - یک لحظه (چهار مورد)
 توجه: واژه "همه" در هر دو مورد بدون اسم و تنها به کار رفته و ضمیر است و وابسته محسوب نمی شود.
 وابسته های پسین: دلم - نغمه آسمانی - کلمات شورانگیز - استاد جهان (چهار مورد)

ترکیب های اضافی:
 ۱) شعر حافظ - زمان آدم - باغ خلد - زینت اوراق - اوراق دفتر - دفتر نسرين - دفتر گل (۷ مورد)
 توجه: "را" در مصراع دوم فک اضافه است و جای مضاف و مضاف الیه عوض شده است.
 دفتر نسرين و گل را زینت اوراق بود ← زینت اوراق دفتر نسرين و گل بود.
 ۲) دم صبح - صبح ازل - آخر شام - شام ابد (۴ مورد)
 ۳) رشته تسبیح - دست من (دستم) - ساعد ساقی (۳ مورد)
 ۴) حُسن مهرویان - مهرویان مجلس - بحث ما - لطف طبع - خوبی اخلاق (۵ مورد)

ترکیب های وصفی: ۱- دید تازه ۲- همه موجودات ۳- دیگر پدیده ها ۴- این پدیده ها ۵- دید اجتماعی ۶- سروده های نمادین ۷- (سروده های) انتقادی ۸- ادب نوین ۹- ادب فارسی ۱۰- جایگاه ویژه
 ترکیب های اضافی: ۱- مطالعه شعر ۲- (شعر) نیما ۳- دید او ۴- نگاه او ۵- یادآور نگاه ۶- شاعران غرب ۷- دید نیما ۸- سروده های او
 (زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

ترکیب های وصفی: همه چیز / همه احوال / هیچ پیشامد / پیشامد جالب / هیچ حادثه / حادثه سوء / یک تن / همه دلتنگی ها / این عالم = ۹ مورد
 (زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

ترکیب های وصفی: فصل خوش / فصل معتدل / سکوت سنگین / سکوت زمستانی / یک درخت (۵ ترکیب وصفی)
 ترکیب های اضافی: سکوت خود / درخت به / باغچه ما / چیدن شکوفه / خوردن شکوفه / شکوفه به / سرگرمی های من (۷ ترکیب اضافی)
 نکته: ترکیب وصفی از "اسم + صفت" یا "صفت + اسم" ساخته می شود و ممکن است صفت همراه اسم، صفت بیانی یا غیربیانی باشد؛ مثل: کتاب مفید یا دو کتاب یا کتاب دوم و ...
 نکته: ترکیب اضافی از "اسم + اسم" یا "اسم + ضمیر" یا "ضمیر + اسم" یا "ضمیر + ضمیر" تشکیل می شود؛ مانند: باغ انا، باغ ما، خود پدر، خود من و ...
 (زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

ترکیب های وصفی:
 ۱- این شاعر (صفت اشاره + اسم) ۲- برجسته ترین چهره (صفت عالی + اسم) ۳- چهره ادبی (اسم + صفت بیانی) ۴- قرن نوزدهم (اسم + صفت شمارشی ترتیبی ۲) ۵- برخی داستان (صفت مبهم + اسم) ۶- زبان فارسی (اسم + صفت بیانی) ۷- سال های آخر (اسم + صفت بیانی)
 نکته:
 کلمات "قرن، فرانسه، وی، احترام، و عام" مضاف الیه هستند.
 (زبان فارسی، درس ۱۳)

ترکیب های وصفی: یک چینه / یک شعله / یک خواب / خواب لطیف = ۴ مورد
 ترکیب های اضافی: مردم شهر / موسیقی احساس / احساس تو / صدای پر / پر مرغان / مرغان اساطیر = ۶ مورد
 (زبان فارسی، درس ۱۳)

واژه "گل" در هر سه مصراع دارای نقش "نهادی" است.
 بررسی سایر گزینه ها:
 ۱) ترکیب های وصفی: این راه / راه پر از خار / این همه خار / این زودی - اضافه تشبیهی: باغ جمال
 ۳) مصراع های اول، دوم و چهارم به شیوه بلاغی و مصراع سوم به شیوه عادی سروده شده است.
 ۴) جمله های سه جزئی: گل آگه بودی (نهاد + مسند + فعل) / گل این راه نیمودی (نهاد + مفعول + فعل) / این همه خارها دارد (نهاد + مفعول + فعل) - جمله های دوجزئی: گل چون آمد (نهاد + فعل) / گل چون رفت (نهاد + فعل)

بررسی موارد گزینه‌ها:

(۱) در بیت، "یک نهاد" و "یک فعل" حذف شده است:

[توا] (نهاد محذوف) ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق، هر عمل اجری [دارد] (فعل محذوف) و هر کرده، جزایی دارد.

(۲) ترکیب اضافی: مذهب عشق / ترکیب‌های وصفی: هر عمل و هر کرده

(۳) اجزای جمله اول بیت: [توا]: نهاد محذوف / ستم: مفعول / از غمزه: متمم / میاموز: فعل

(۴) بخش‌های جمله غیرساده یا مرکب: جمله هسته: ستم از غمزه میاموز / جمله‌های وابسته: که در مذهب عشق هر عمل اجری [دارد] و هر کرده جزایی دارد.

با بازگردانی بیت به نثر معیار، به نقش دستوری کلمات مشخص شده پی می‌بریم: چرا غم دیگران مرا پریشان می‌گرداند اگر رشته جان‌ها به یکدیگر وابسته نیست؟

(غم: نهاد / م (مرا): مفعول / پریشان: مسند / رشته: نهاد)

(زبان فارسی ۳، درس ۹)

در مصراع سوم "به روزگار سلامت" متمم قیدی محسوب می‌شود و اجزای اصلی جمله نیست. اجزای جمله مصراع سوم: نهاد + مفعول + فعل

[توا] (نهاد) به روزگار سلامت (متمم قیدی) سلاح جنگ (مفعول) بساز (فعل) - (مهیا کن = آماده کن) تشریح سایر گزینه‌ها:

(۱) مفعول‌ها: علاج واقعه - سود - سلاح جنگ - سد (۴ مورد)

(۲) جمله‌های مرکب (غیرساده): چو کار از دست رفت، دریغ سود ندارد - سیل چو بگرفت، سد نشاید بست (۲ مورد)

(۴) ترکیب‌های اضافی: علاج واقعه - روزگار سلامت - سلاح جنگ (۳ مورد) / ترکیب وصفی به کار رفته است.

بازگردانی بیت:

هرکس (نهاد) که عمر خود (مفعول) را صرف شادمانی (مسند) کرده است (فعل)، حاصلش (نهاد) از زندگی (متمم) چون گل (متمم)، گریه تلخ (مسند) است. (فعل اسنادی)

در این رباعی "چهار ترکیب اضافی" وجود دارد: دام غم - غمت - دلم - دلم تشریح سایر گزینه‌ها:

(۱) جمله "که بی تو چون افتاده است" مفعول فعل "می‌دانی" است.

(۳) واژه‌های "زیون و بی‌سکون" از نظر نوع دستوری، "صفت بیانی" به شمار می‌آیند؛ و چون قابل حذف هستند و فعل به آن‌ها نیازی ندارد، نقش قیدی دارند.

(۴) [توا] (نهاد) دلم (مفعول) را شاد (مسند) کنی (فعل) [می‌گردانی = می‌سازی = می‌نمایی]

بازگردانی بیت: آرام برای آبله‌پایان شوق نیست (وجود ندارد). حباب، مانع از حرکت آب نگردد. (نمی‌گردد)
توجه: فعل "نیست" در این بیت در معنای "وجود ندارد" به کار رفته و غیر اسنادی است و حرف "را" در مصراع اول معادل "برای"، نشانه متمم و در مصراع دوم معادل "کسره اضافه" و نقش‌نمای مضاف‌الیه است.

بازگردانی بیت: بستر (نهاد) گل (مضاف‌الیه)، شبنم (مفعول) ما (مضاف‌الیه) را غافل (مسند) نکند (فعل) ← نگرداند. خواب (نهاد) در دیدۀ (متمم) روشن‌گهران (مضاف‌الیه) نیاید. (فعل)

حرف "و" در هر دو بیت دو جمله را به هم پیوند داده و "ربط" محسوب می‌شود.
تشریح سایر گزینه‌ها:

(۲) فعل "بگوی" علاوه بر نهاد به "مفعول و متمم" نیاز دارد.:

[تو] (نهاد) مظلوم دست‌بسته (متمم) را (به) بگوی (فعل) تا چشم بر قضا کند و ... (مفعول)

(۳) ترکیب‌های وصفی: مظلوم دست‌بسته - مظلوم مغلوب - این دست - دست بسته - آن گشاده (۵ مورد) / قیدها: عاقبت - باز (۲ مورد)

(۴) "را" در مصراع اول به معنای "به" به کار رفته و حرف اضافه محسوب می‌شود:
"به مظلوم دست‌بسته بگوی" / در مصراع سوم نیز نشانه مفعول است.

توجه: در جمله دوم مصراع اول فعل "باش" و در پایان بیت فعل "است" به قرینه معنوی حذف شده است و حرف "که" در مصراع دوم در معنای حرف اضافه "از" به کار رفته است.

گفت: خاموش "مسند" [باش]؛ زیرا در پستی مردن "نهاد" از (که) حاجت پیش کسی بردن "متمم"، به "مسند" (بهرتر) [است].

بازگردانی بیت برای تشخیص دقیق نقش کلمات مشخص شده:

یارب، ما ناقصان (بدل) را از سنگ محک رسوا (مسند) مکن (= نگردان)، که (زیرا) کامل‌عیاری (نهاد) غیر از تو برای این نه بوته (متمم) نیست (= وجود ندارد)

توجه: حروف "را" بعد از "نه بوته"، معادل حرف اضافه "برای" و نقش‌نمای متمم، به حساب می‌آید.

"کس" در جواب سؤال "چه کسی را؟" آمده و مفعول است.

"یار" در جواب سؤال "چه؟ چگونه؟ چطور؟" آمده و مسند است.

"آری" برای تأکید آمده و دارای نقش قیدی است.

واژه "تو" بعد از حرف اضافه "إلا" قرار گرفته و متمم است.

"چشم" موصوف است و نقش نهاد دارد. / "فته" موصوف است و نقش مفعولی دارد. / "گوشه" موصوف است و نقش متمم دارد.

واژه‌های "مستی، پستی و هستی" همگی "نهاد" هستند؛ زیرا فعل "نیست" در این جملات در معنای "وجود ندارد" غیراسنادی محسوب می‌شود.

تشریح سایر گزینه‌ها:

(۲) وابسته و وابسته: ضمیر "ت" در "لعل لبث" / ترکیب وصفی: یک ذره

(۳) حرف "را" در مصراع اول و دوم حرف اضافه است: شراب را ← برای شراب / سرو را ← برای سرو / اما در مصراع سوم نشانه مفعول است: دهن تو ما را نیست می‌پندارد.

(۴) اجزای جمله مصراع سوم: دهن تو (نهاد) ما (مفعول) را نیست (مسند) می‌پندارد (فعل)

اگر مصدر "ساختن" در معنای "کردن، نمودن، گردانیدن" به کار رود جمله‌ای با ساختار "نهاد + مفعول + مسند + فعل" می‌سازد. فعل‌های اسنادی "است..." نیز جمله‌ای با ساختار "نهاد + مسند + فعل اسنادی" می‌سازند.

بازگردانی بیت صورت سؤال به شیوه عادی:

اگر هر روز (قید) گردون (نهاد)، یوسفی را (مفعول) جلوه‌گر (مسند) نسازد، تا قیامت (متمم) خلق را (متمم: برای خلق)، آن حسن (نهاد) روزافزون (صفت) بس (مسند) است.

فعل "کردند" در معنای "گردانیدند، نمودند و ساختند" علاوه بر نهاد و مفعول، به مسند هم نیاز دارد: سخن‌چین (نهاد)، جنگ قدیم (مفعول) را

تازه (مسند) می‌کند (می‌گرداند) و سلیم، نیک‌مرد (مفعول) را به خشم می‌آورد.

در تمامی ابیات واژه "ساختند" ردیف و واژه‌های "نمکدان، شبستان، سلیمان و نیستان" قافیه هستند.

بیت الف: فعل "ساختند" در معنای "کردند، نمودند، گردانیدند" به "مفعول و مسند" نیاز دارد و "نمکدان" مسند آن است.

بیت ب: "بهر" در معنای "برای" حرف اضافه و "شبستان" متمم است.

بیت ج: واژه "سلیمان" بعد از هسته و نقش‌نمای اضافه (ـ) به کار رفته و نقش مضاف‌الیه دارد. (اسم + اسم = ترکیب اضافی)

بیت د: فعل "ساختند" در معنای "به وجود آوردند، احداث کردند" نیاز به مفعول دارد و "نیستان" مفعول آن است.

مضاف‌الیه: واژه "همه" با نقش‌نمای اضافه به دنبال "راز = هسته گروه اسمی" آمده است و به‌عنوان وابسته پسین، مضاف‌الیه به حساب می‌آید.

مسند: دو فعل "کرد" و "بین" در این بیت، علاوه بر "مفعول"، به "مسند" نیاز دارند؛ بنابراین کلمات "افشا" و "پرده‌نشین"، "مسند" به حساب می‌آیند.

مفعول: ضمیر "ش" در مصراع دوم، نقش مفعولی دارد؛ "آن را هم پرده‌در بنگر (بدان) و هم پرده‌نشین ببین".

بازگردانی مصراع دوم:

که مرا شمع کشته می‌بینی و زندان غم‌افزا را می‌بینی.

فعل "می‌بینی" در جمله اول گذرا به مفعول و مسند است (مرا شمع کشته می‌پنداری) اما در جمله دوم گذرا به مفعول است. (زندان غم‌افزا را مشاهده می‌کنی)

در گروه اسمی اول (شمع کشته)، "شمع" موصوف یا هسته است که نقش "مسند"ی دارد و در گروه اسمی دوم (زندان غم‌افزا)، "زندان" موصوف یا هسته و نقش مفعولی دارد.

(زبان فارسی درس ۹ و ۱۳)

با بازگردانی بیت، نقش دستوری کلمات مشخص خواهد شد:

بلبل (نهاد) شب‌خیز (صفت) خوش‌الحان (صفت) همه‌شب (قید)، در هوای (متمم) گل (مضاف‌الیه) روی (مضاف‌الیه) تو (مضاف‌الیه)، هم‌نفس (مسند) خواجه (مضاف‌الیه) بود (باشد) (فعل اسنادی)

توجه: حرف "را" فک اضافه محسوب می‌شود: خواجه را هم‌نفس: هم‌نفس خواجه

در جمله دوم، به شیوه بلاغی فعل بر مفعول مقدم شده و در جمله پایانی مسند و فعل بر نهاد مقدم شده‌اند. بعد از مرتب‌سازی و بازگردانی، کل بیت را تشریح می‌کنیم:

بر آن سر {مسند} هستم که می {مفعول} نوشم و گناه {مفعول} نکنم اگر تقدیر {نهاد} موافق تدبیر من {مسند} شود.

همان‌طور که دیدید، دو جمله اسنادی دارد، فاقد قید است، جمله دوم و چهارم به شیوه بلاغی و جمله اول و سوم به شیوه عادی هستند و نیز "می" و "گناه" مفعول‌های این بیت هستند.

نکته: مشابه جمله اول بیت، در کنکور سال‌های قبل آمده است و آنجا نیز باید اسنادی محسوب می‌شد:

"در سرم هست که خاک کف پای تو شوم من بر اینم {مسند} مگرم بخت موافق نشود"

"چو" حرف اضافه است و گروه اسمی "کلک سعدی" متمم است.

"همه روز" قابل حذف است و نقش‌های نهادی، مفعول، متممی و... را نمی‌پذیرد، بنابراین گروه قیدی است.

تشریح گزینه‌های دیگر:

گزینه "۱": اندیشه جان و ... وجود ندارد. (اندیشه جان: گروه نهادی)

گزینه "۲": [چشم مخمور تو] ترک مست است. (ترک مست: گروه مسندی)

گزینه "۳": از عندلیب شیدا پرسشی نکنی. (عندلیب شیدا: متمم)

در گزینه‌های (۱)، (۳) و (۴) ← واو عطف است.

در گزینه (۲): "واو" به کاررفته در "بی سر و پا" در حقیقت وند است و جزء واژه؛ بنابراین نه حرف عطف است و نه حرف ربط.

بیت گزینهٔ (۳) پنج جمله است که جمله‌ها با "واو" ربط با یکدیگر همپایه شده‌اند.
بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینهٔ (۱): اگر از توبه و سالوس ندامت داری: (مصرع اول یک جمله بیشتر نیست و "واو" موجود در جمله از نوع عطف است) با ندیمان به سر آر و ندم از دست مده (ربط)

گزینهٔ (۲): خرقه از پیر مغان گیر و گرت دست دهد (ربط) / کنج بتخانه و روی صنم از دست مده (عطف)

گزینهٔ (۴): زهی روی دل افروزت چراغ و چشم هر دیده (عطف) / مرا صد چشمه در چشم و تو را صد دیده در دیده (ربط)

"واو" در جملهٔ "خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را" از نوع عطف است.
"واو" در گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) جمله‌ها را به یکدیگر پیوند داده است و از نوع "ربط" است.

"واو" در همهٔ گزینه‌ها از نوع ربط است؛ جز گزینهٔ ۴
شراب و عطف عیش نهن چيست؟ / زدیم بر صف رندان و (ربط، بین دو جمله آمده است) هرچه بادا باد

در گزینه ۴ هر دو "واو" ربط هستند و بین دو جمله آمده‌اند.
بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱: بی‌تاب هستم و (ربط) بی‌قرار هستم (بین دو جمله آمده است) / جای قرار من و (عطف) تو (بین دو واژه آمده)

گزینه ۲: دیناری بده و (ربط) خود را وارهان / ... کار درهم و (عطف) دینار نیست.

گزینه ۳: و (ربط) این نغمه محبت، بعد از من و (عطف) تو ماند.

بدل، معطوف و تکرار نقش‌های تبعی هستند.

گزینهٔ ۱: ترکیب حلقه‌به‌گوش / لطف کن لطف ← تکرار

گزینهٔ ۳: تو خود، ای شب جدایی ← بدل

گزینهٔ ۴: قبیله‌ها، همه، عاشق شوند با تو ← بدل / تکرار قبیله‌ها

نقش‌های تبعی: ۱- خسته و بی‌تاب (معطوف) ۲- دمساز باش دمساز (تکرار)

بررسی سایر گزینه‌ها:
گزینه ۱: ادیب بلندپایه
گزینه ۲: شاعر معرف عرب
گزینه ۳: منتقد پراوازه اروپا

نقش‌های تبعی در بیت گزینه ۳:
معطوف: بی‌تابی / تکرار: دمساز (تکرار نقش مسند)
در گزینه ۱ "نقش تبعی" تکرار و در گزینه ۲ و "۴" نقش تبعی معطوف به کار رفته است.

نقش‌های تبعی عبارت‌اند از: "بدل"، "تکرار" و "معطوف"
در گزینه ۲ "هیچ‌کدام از نقش‌های تبعی به کار نرفته است. حرف "و" به کار رفته در مصراع دوم بیت گزینه ۲ "حرف ربط (پیوند) همپایه‌ساز است نه حرف عطف."
بررسی گزینه‌های دیگر:
۱) ضمیر "خود" بدل از نقش "نهاد" (تو) است.
۳) در این گزینه "و" در مصراع دوم حرف عطف است و "روز" معطوف "شب" محسوب می‌شود. (روز معطوف قید است.)
۴) در مصراع دوم این گزینه نیز "و" حرف عطف است و "رسم" معطوف "راه" به حساب می‌آید. (راه معطوف متمم است.)
(زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

نقش‌های تبعی سه دسته‌اند: بدل، تکرار، معطوف
۱) واژه "بار" تکرار شده است.
۲) حسن قامت سرو معطوف است
۳) طاووس بدل از واژه تو است.
۴) "تو" در این بیت تکرار نیست؛ زیرا به ترتیب نقش "مسندی" و "مضاف الیهی" دارد.
(زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

نقش های تبعی عبارت‌اند از: "بدل، معطوف و تکرار"
در گزینه های ۱، ۲ و ۳ نقش تبعی معطوف به‌کاررفته اما در گزینه ۴ نقش تبعی بدل.
تشریح گزینه ها:

- (۱) حرف "و" در ترکیب "تر و تباه" حرف عطف است و "تباه" نقش تبعی معطوف دارد. سه حرف "واو" دیگر که بعد از فعل آمده است، حرف ربط محسوب می‌شود و نقش معطوف نمی‌سازد.
- (۲) حرف "و" در ترکیب "علت و تب" حرف عطف است و "تب" معطوف است. حرف "و" که بعد از "رستم" آمده‌است، حرف ربط است.
- (۳) حرف "و" به‌کاررفته در این گزینه، حرف عطف است و "دبیر" معطوف است.
- (۴) "عقدی همه کافور" بدل "مخنقه" است. (بر زبر تخت هم می‌تواند بدل "آنجا" باشد). حرف "و" به‌کاررفته در این گزینه بعد از "کافور" حرف ربط است، چراکه بعد از "کافور" فعل "داشت" به قرینه معنوی حذف شده است.
نکته: حرف عطف بین دو کلمه، اما حرف ربط بین دو جمله می‌آید.
(زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

در عبارت صورت سؤال حذف فعل صورت نگرفته است.
تشریح سایر گزینه‌ها:

- (۱) نقش‌های تبعی: بازو (معطوف)، رعنا (معطوف)، شور (معطوف) = سه مورد
- (۲) نهاد: نوجوانی... / مفعول: دروازه‌های... / فعل: پشت سر می‌گذاشت

واژه "کوری" به ترتیب نقش متممی و نهادی دارد و نقش تبعی تکرار نیست.
(۱) "لاف" اول و دوم و "ناز" اول و دوم نقش‌های یکسانی دارند و هر دو نقش تبعی تکرار هستند.
(۳) "خود" نقش تبعی بدل دارد. (بدل از آسمان)
(۴) "چرخ" نقش تبعی معطوف دارد. (معطوف زمین)
(زبان فارسی ۳، درس ۱۳)

نقش‌های تبعی عبارت‌اند از: معطوف، بدل، تکرار
در گزینه ۲، "خود" بدل برای "تو" است.

(ب) مسند: "بس" در آخر مصراع دوم: ما خود یکی داریم و [او] بس [است].
(د) صفت مبهم: "هر" در گروه "هر روز"
بررسی سایر موارد:
(الف) حرف "و" در "تامه‌ربان و مهربان" واو عطف و در "یکی داریم و بس" واو ربط است.
(ج) در بیت، دو نقش تبعی به کار رفته است: خود ← بدل / مهربان ← معطوف

زمان افعال در عبارت صورت سؤال:
ملامت می کردند: ماضی استمراری / مانده‌ای: ماضی نقلی / می‌گذرانی: مضارع اخباری / ترک گویی (بگویی): مضارع التزامی

فرستاده بود: ماضی بعید / کنی (یکنی): مضارع التزامی / نداشت: ماضی ساده / می‌داد: ماضی استمراری

داشته باشید ← ماضی التزامی
می‌کردم ← ماضی استمراری
بزیم ← مضارع التزامی

فرستاده بود: ماضی بعید / کنی (یکنی): مضارع التزامی / نداشت: ماضی ساده / می‌داد: ماضی استمراری

بررسی افعال:
شروع کرده بود ← ماضی بعید
هضم می‌کرد ← ماضی استمراری
بود ← ماضی ساده
نمی‌شود ← مضارع اخباری
پیدا کرد ← ماضی ساده

می‌آمد: ماضی استمراری (ساخت: می + ماضی ساده)
بود: ماضی ساده (ساخت: بن ماضی + شناسه)
شنیده بودم: ماضی بعید (ساخت: صفت مفعولی + صرف فعل بودم...)
می‌خوانید: مضارع اخباری (ساخت: می + بن مضارع + شناسه)

ماضی استمراری: نمی‌خواست / مضارع التزامی: بفهمید، کنید (بکنید) / ماضی نقلی: فهمیده‌اید، بوده است / ماضی ساده: ذوق کردم
تشریح سایر گزینه‌ها:

- ۱) ماضی ساده: نبود / ماضی استمراری: می‌افتادند، می‌رفتند، می‌ریختند / مضارع التزامی: بمانم / ماضی نقلی: -
۳) ماضی ساده: بود، گذاشتم، داشتم / ماضی بعید: شروع کرده بود / ماضی مستمر: - / مضارع اخباری: نمی‌شود
۴) ماضی التزامی: - / ماضی بعید: آمده بودم / مضارع التزامی: یاد بگیرم، بتوانم، باشم / ماضی استمراری: پیدا نمی‌کردم

بررسی زمان افعال هرکدام از گزینه‌ها:

- ۱) م (هستم): مضارع اخباری / برآید: مضارع التزامی / سرآمد: ماضی ساده / به سرآید: مضارع التزامی
 ۲) سیر نگردم: مضارع اخباری / کنی: مضارع التزامی / آید: مضارع اخباری
 ۳) زدیم: ماضی ساده / بازنگشتی: ماضی ساده / ندانم: مضارع اخباری / برآید: مضارع اخباری
 ۴) است: مضارع اخباری / بگریید: مضارع التزامی / آید: مضارع التزامی

بیت‌های "ب، ج، د، ه، و" دارای فعل مجهول هستند.

(ب) کشته گشت (شد) - (ج) دیده آمد (شد) - (د) گفته آید (شود) - (ه) شد شنیده (شنیده شد) - (و) شوی سوخته (سوخته شوی)

گزینه ۱: کشته گردد (کشته شود)

گزینه ۳: گفته شود

گزینه ۴: کشته شد

در فعل مجهول: صفت مفعولی با صرف فعل "شد" در زمان فعل اصلی همراه می‌شود.

"دیده شد" در بیت‌های "الف و د" فعل مجهول است.

"دیده" در بیت "ج" به معنی چشم است و نقش "مضاف‌الیه" دارد پس در این بیت "دیده شد" فعل مجهول نیست.

"تابنده" و "زنده" مسند هستند.

نکته: در ساختار فعل مجهول، صفت مفعولی از مصدری مفعول‌پذیر وجود دارد. "تابیدن" اساساً مفعول نمی‌پذیرد که بتوانیم مجهولش کنیم.

در سه گزینه دیگر فعل‌های "بریده شد"، "شسته شد" و "زدوده گشت" مجهول‌اند.

توجه: "را" در گزینه (۴) فک اضافه است: زمین را پیرامن = پیرامن زمین

می‌دهد (مضارع اخباری) ← داده می‌شود (مضارع اخباری مجهول)

می‌سوخت (ماضی استمراری) ← سوخته می‌شد (ماضی استمراری مجهول)

بریزد (مضارع التزامی) ← سوخته شود (مضارع التزامی مجهول)

خواهند دید (آینده) ← دیده خواهند شد (آینده مجهول)

دیده می‌شود (مجهول مضارع اخباری) ← می‌بیند (مضارع اخباری)
سوخته شود (مجهول مضارع التزامی) ← بسوزد (مضارع التزامی)

در بیت گزینهٔ ۴ "آلوده" مسند است و "شد" فعل اسنادی محسوب می‌شود. فعل مجهول به کار نرفته است.
فعل‌های مجهول در سایر گزینه‌ها:
(۱) کشته گردید: کشته شد
(۲) گفته آمد: گفته شد
(۳) شود دوخته: دوخته شود

(الف) فضای سینهٔ حافظ (مضاف‌الیه)
(ب) [ای] حافظ (منادا) مرنج
(ج) رندی از خاطرِ حافظ (مضاف‌الیه) بشد
(د) حافظ (مفعول) را در شراب...
(هـ) حافظ (نهاد) ناشنیده پند، کشتهٔ غمزهٔ تو شد...

در بیت گزینهٔ ۴ منادا به کار نرفته است؛ "سعدی" نقش "نهاد" دارد.
واژه‌های "حافظ"، "زاهد" و "ساقی" به ترتیب در گزینه‌های ۱، ۲ و ۳ "منادا" هستند.

گزینه "۱": دل، گزینه "۳": دل، گزینه "۴": سعدی، منادا هستند که در یک جملهٔ غیرساده به کار رفتند ولی در گزینه "۲"، "حافظ" منادا است که هر دو جمله ساده‌اند.

واژهٔ "سعدی" در این بیت، دارای نقش "مسند" است؛ [من] سعدی آتش‌زبان هستم.

[ای] مطرب (منادا)، پرده بساز زیرا کسی (نهاد) بدون اجل (متمم) نمرد و آن کسی که این ترانه را نسراید، خطا کند.

صبا: ای صبا ← منادا / بر: حرف‌افزافه، سر ← متمم / بگویش: به او بگو ← ضمیر "ش" ← متمم / جا را نگه دارد: جا ← مفعول

(۱) طین (خاک و گل) - تین (انجیر)
 (۲) خوان (بن مضارع خواندن) - خان (رئیس و بزرگ قوم)
 (۳) زمان (هنگام، وقت) - ضَمان (برعهده‌گرفتن و ضمانت کردن وام کسی)
 توجه: باتوجه‌به مبحث "هم‌آوایی" در نظام آموزشی قدیم، واژه "چنگ: دست‌وپنجه" با "چنگ: نوعی ساز" در گزینه "۴" نیز می‌تواند "هم‌آوا" باشد.

واژه‌هایی که هم‌آوا دارند:
 (۱) قدر (ارزش و اعتبار) - غدر (خیانت و بی‌وفایی)
 (۲) حور (زن زیبا و سیاه‌چشم بهشتی) - هور (خورشید)
 (۴) عیار (معیار و ابزار سنجش) - ایار (یکی از ماه‌های سریانی، مطابق ماه سوم بهار) / محک (سنگ زر) - مهک (ساییدن و نرم کردن چیزی)

"هم‌آوا" به واژه‌هایی گفته می‌شود که تلفظ یکسان اما املا و نوشتار متفاوت دارند:
 گزینه (۱) راح: شادمانی، شراب / راه: شیوه و روش، گذرگاه
 گزینه (۳) حور: زن زیبای بهشتی، زن سیاه‌چشم / هور: آفتاب، خورشید
 گزینه (۴) آزار: ماه اول بهار / آزار: آسیب و شکنجه و عذاب
 در گزینه "۲" هیچ‌کدام از کلمات "هم‌آوا" ندارند.

واژه‌های هم‌آوا در سایر گزینه‌ها:
 (۲) صواب (سزاوار) ← هم‌آوای آن: ثواب (پاداش)
 (۳) سمن (یاسمن) ← هم‌آوای آن: ثمن (بها، نرخ)
 (۴) اسیر (گرفتار) ← هم‌آوای آن: عسیر (دشوار)، عصیر: چکیده، اثیر (کره آتش)

در این گزینه واژه‌های "آلم" (درد) و "علم" (دانش)، هم‌آوا نیستند.
 بررسی سایر گزینه‌ها:
 (۱) غریب: بیگانه / قریب: نزدیک
 (۲) عمارت: آباد کردن / امارت: فرمانروایی
 (۳) بحر: دریا / بهر: برای

واژگانی که هم‌آوا دارند: عاری (خالی، تهی)، آری (صدای "ع" و "آ" یکی است) / نصر (پیروزی)، نثر (پراکنده) / حور (حوری و پری)، هور (خورشید)

رابطه معنایی واژه‌های ۱، ۳ و ۴ از نوع "تضمّن" و رابطه معنایی واژه‌های گزینه ۲ "ترادف" است.

در این گزینه، دومین واژه موردنظر، "گِل" خوانده می‌شود و با "خار" رابطه معنایی تضاد ندارد. بررسی "رابطه معنایی تضاد" در گزینه‌های دیگر: ۲) عاجز و توانا (۳) صبح و شام (۴) وجود و عدم

بین تمامی کلمات این گزینه رابطه "تضاد" برقرار است.

تشریح سایر گزینه‌ها:

۲) "خفتان و خود"، "کمیت و کردند" و "کیوان و زحل" رابطه تناسب و "جسمانی و روحانی" رابطه تضاد دارند.

۳) "کله و آخره" تناسب، "منتشا و تعلیمی" و "ألفت و محبت" ترادف و "شبهه و یقین" تضاد دارند.

۴) "تقریر و کتابت" و "وقت و غارب" تناسب، "عزّ و ذل" تضاد و "زه و وتر" رابطه ترادف دارند.

رابطه معنایی میان "مسجد و قبله" رابطه "تناسب" و در سایر گزینه‌ها "تضمّن" است؛ یعنی یکی شامل دیگری با یکی کل و دیگری جزء است.

واژه‌های سایر گزینه‌ها که باهم رابطه تضمّن دارند:

گزینه ۱: "دَد (جانور درنده) و شیر"

گزینه ۲: "گیاه و ریحان"

گزینه ۴: "مزه و تلخ"

همه واژگان این گزینه رابطه معنایی تضاد دارند.

سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱: جیب و گریبان، دغل و ناراست، زرخدان و چانه ← ترادف / رزق و رزاق ← تناسب

گزینه ۳: حلاوت و چاشنی، حیوان و شیر، گیاه و ارغوان ← تضمّن / شغال و روباه ← تناسب

گزینه ۴: حلاوت و شیرینی، غیرت و حمیت ← ترادف / سیر و بیزار ← ترادف / شیر و روباه ← تناسب

در این گزینه بین "معبّر و گذرگاه" رابطه معنایی ترادف وجود دارد، نه تناسب.

در این سؤال روابط چهارگانه "ترادف، تضاد، ترادف، تضمن" مورد سؤال قرار گرفته و از شما خواسته شده است مشخص کنید در کدام گزینه همه روابط یکسان نیستند.

بررسی روابط واژه‌ها در هرکدام از گزینه‌ها:

(۱) تمام واژه‌ها رابطه تناسب دارند.

(۲) تمام واژه‌ها رابطه تضاد دارند.

(۳) تمام واژه‌ها رابطه ترادف دارند.

(۴) خویشان و اقوام "مترادف" هستند اما رابطه زوج‌واژه‌های دیگر تضمن است.

واژه "رعا" با از دست دادن معنای پیشین خود که (خودخواه - گستاخ - احمق) بوده توانسته است معنای جدیدی را وارد دایره لغات خود کند: (دلربا)

واژه کثیف ← دارای تحول معنایی
* در گذشته به معنی انبوه و متراکم که امروزه متداول نیست و به معنی آلوده و پلید است.

واژه "دبیر" در گذشته به معنی "نویسنده و کاتب" بوده است و امروزه به معنی "کسی که در دبیرستان تدریس می‌کند" به کار می‌رود.

توجه: واژه‌های "درزی: خیاط"، "خراج: مالیات" و "برگستوان: پوشش جنگی اسبان و پهلوانان" در گزینه‌های "۱"، "۲" و "۳" امروزه جزء واژگان کهن و متروک به حساب می‌آیند.

کثیف و تماشا تحول معنایی هستند اما زین هم معنی قدیم (زین اسب) را حفظ کرده و هم معنی جدید گرفته (زین دوچرخه و موتور)

گزینه ۱: معنای قدیم را حفظ کرده‌اند معنای جدید نیز گرفته‌اند.

گزینه ۳: با همان معنای قدیم ادامه می‌دهند.

گزینه ۴: تحول معنایی

واژه فتراک در گذر زمان متروک و حذف شده است.

بررسی گزینه‌ها:

(۱) کثیف در گذشته معادل معنایی غلیظ و متراکم بوده و در گذر زمان به معنای آلوده تغییر کرده است.

(۲) دستور در گذشته در معنای اجازه کاربرد داشته است و فعل "شدن" در معنای رفتن. این دو واژه به‌مرورزمان به معنای فرمان و گشتن تغییر کرده‌اند.

(۴) سیاست در گذشته (مثل این جمله) در معنای مجازات بوده است و امروزه در معنای اداره امور مملکت به کار می‌رود.

گزینه ۱: مهربان ← مهربان / مهربان

گزینه ۲: روزگار ← روزگار / روزگار

گزینه ۴: آسمان ← آسمان / آسمان

توجه: واژه‌هایی همچون "بوستان" که به صورت "بستان" هم گاهی نوشته و خوانده می‌شود، دو تلفظی محسوب نمی‌شوند، بلکه بستان مخفف بوستان است.

ای گل به دستمال هوس‌پیشگان مرو

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه ۲: "روزگار" ← روزگار (تلفظ معیار)، روزگار (تلفظ ادبی)

گزینه ۳: "کاروان" ← کاروان (تلفظ معیار)، کاروان (تلفظ ادبی)

گزینه ۴: "آسمان" ← آسمان (تلفظ معیار)، آسمان (تلفظ ادبی)

طاق نقش "نهاد" دارد و "منادا" محذوف است.

(۱) آسمان - آسمان

(۲) گشته [است] = شده [است]: فعل اسنادی

(۳) پس از جابه‌جایی "گشته": [منادا]، نهاد، قید، مسند، فعل: شیوه عادی

و ای طاق آسمانی محراب ابرویت، پیوسته، خوابگه جادوان مست گشته.

در گزینه‌های ۱، ۲ و ۴ ← مفهوم تصغیر و کوچکی دارد.

در گزینه ۳ ← مفهوم تحقیر دارد.

در واژه "سیاوش" پسوند شباهت به کار نرفته است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

(۱) خورشیدوش

(۲) ماهوش

(۳) پریوش

گزینه "۱": اسپ تحوّل نوشتاری اسب
 گزینه "۲": ولیکن ممال ولکن
 گزینه "۳": حجیب ممال حجاب
 گزینه "۴": اسپ تحوّل نوشتاری اسب و رکیب ممال رکاب

عتیب ← عتاب
 رکیب ← رکاب
 بقیه واژه‌ها از جمله نهیب، مهیب، سریر و مدیح ممال نشده‌اند.

در اینجا، "خاک" متمم است و به شیوه کهن، دو حرف اضافه دارد: به ← خاک → اندر

زمان افعال: روید (بروید): مضارع التزامی - جوید (بجوید): مضارع التزامی - بشنود: مضارع التزامی - می‌گوید: مضارع اخباری
 بیت چهار جمله به شیوه بلاغی دارد: (۱) سمن روزی که بر لب جو بر روید / (۲) آن کس خرم [است] که لب جو جوید / (۳) ناله از مطرب آب بشنود / (۴) او ترانه خوشی بر رود می‌گوید.
 تشریح سایر گزینه‌ها:
 (۱) "ک" در معنای تقلیل (کمی) یا تصغیر به کار رفته است: ترانه اندک خوش / فعل "می‌گوید" نیاز به مفعول دارد.
 (۲) "سمن" هم‌آوا دارد (ثمن: قیمت) - فعل از مصراع دوم حذف شده: دل آن کس خرم [است]
 (۳) متمم به شیوه کهن: به لب جو بر - مطرب آب (اضافه تشبیهی است: آب مطرب تشبیه شده است)

گزینه "۱": به جمشید بر
 گزینه "۲": به کوه اندرون
 گزینه "۴": بر زمین بر

در تاریخ گذشته زبان فارسی گاه یک "متمم" همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت.
 در گزینه ۱: "گیسوی او" ← متمم، (به، بر: حرف اضافه)
 در گزینه ۲: "رستم" ← متمم، (به، بر: حرف اضافه)
 در گزینه ۴: "جنگ" ← متمم، (به، اندرون: حرف اضافه)

مضاف‌الیه مضاف‌الیه: قرآن، حافظ، شیراز (مطالعه: هسته، تفاسیر: مضاف‌الیه، قرآن: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / روح: هسته، اشعار: مضاف‌الیه، حافظ و شیراز: مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 صفت مضاف‌الیه: این، بی‌بدیل و عرفانی (غزلیات: هسته، این: صفت مضاف‌الیه، شاعر: مضاف‌الیه، بی‌بدیل: صفت مضاف‌الیه، کشف: هسته، رموز: مضاف‌الیه، عرفانی: صفت مضاف‌الیه)
 متمم: روح اشعار حافظ را (به روح اشعار حافظ)

واژه‌های "آبی" و "آخرین" وابسته و صفت (صفت مضاف‌الیه) هستند.
 بررسی گروه‌ها:

اوج آسمان آبی ← اوج: هسته / آسمان: وابسته و مضاف‌الیه / آبی: وابسته و صفت مضاف‌الیه.
 دیدن آخرین ماهتاب ← دیدن: هسته / ماهتاب: وابسته و مضاف‌الیه / آخرین: وابسته و صفت مضاف‌الیه.
 بررسی سایر گزینه‌ها:

۱) زلف مشکین دوست ← زلف: هسته / مشکین: وابسته و صفت / دوست: وابسته و مضاف‌الیه
 پرواز دو کیوتر: پرواز ← هسته / کیوتر: وابسته و مضاف‌الیه / دو: وابسته و صفت مضاف‌الیه
 ۲) قصه شیرین زندگی ← قصه: هسته / شیرین: وابسته و صفت / زندگی: وابسته و مضاف‌الیه
 رخسار آتشین گل ← رخسار: هسته / آتشین: وابسته و صفت / گل: وابسته و مضاف‌الیه
 ۴) فریاد عاشقان سوخته دل ← فریاد: هسته / عاشقان: وابسته و مضاف‌الیه / سوخته دل: وابسته و صفت مضاف‌الیه
 برگ‌های زرد پاییز ← برگ: هسته / زرد: وابسته و صفت / پاییز: وابسته و مضاف‌الیه
 (زبان فارسی درس ۱۳ و ۱۵)

در این گزینه "سوخته" وابسته و صفت بیانی است. (اسرار: هسته / دل: وابسته و مضاف‌الیه)
 بررسی گزینه‌ها:

۱) نشان: هسته / در: وابسته و مضاف‌الیه / میخانه: وابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه
 ۳) حدیث: هسته / شب: وابسته و مضاف‌الیه / یلدا: وابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه
 ۴) طلب: هسته / آب: وابسته و مضاف‌الیه / رخ: وابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه

مضاف‌الیه مضاف‌الیه: طمع (هسته) روی (مضاف‌الیه) دل (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / صفت مضاف‌الیه: دشمن (هسته) آیینه (مضاف‌الیه) بی‌زنگار (صفت مضاف‌الیه)
 تشریح سایر گزینه‌ها:

۲) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: تماشاگه (هسته) اهل (مضاف‌الیه) نظر (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۳) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: عرق (هسته) غیرت (مضاف‌الیه) پیشانی (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) خورشید (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۴) صفت مضاف‌الیه: قسمت (هسته) یوسف (مضاف‌الیه) بی‌جرم (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)

در گزینه ۳ "قاف" وابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه است و باید به "کوه" وابسته باشد.

مشتاق دیدار سیمرخ کوه قاف

مشتاق: هسته / دیدار: مضاف‌الیه / سیمرخ، کوه و قاف: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

تشریح سایر گزینه‌ها:

(۱) سپهر: هسته / این: صفت مضاف‌الیه / ره: مضاف‌الیه / عالی: صفت: صفت مضاف‌الیه

(۲) بلندترین: صفت عالی / کوه: هسته / روی: مضاف‌الیه / کره: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / خاکی: صفت مضاف‌الیه

(۴) این: صفت اشاره / دریا: هسته / بی‌پایان: صفت / خونخوار: صفت

شکل درست نمودارها در سایر گزینه‌ها:

حلقه زلف سیاهش غلام همت آن رند آن زیارتگه رندان جهان

صفت‌های مضاف‌الیه در سایر گزینه‌ها:

(۱) "گرامی" در گروه اسمی "هلاک جان گرامی"

(۲) "نهان" در گروه اسمی "حقیقه راز نهان"

(۳) "آن" در گروه اسمی "جور آن صنم"

توجه: واژه "صادق" در گروه اسمی "عاشق صادق دیدار من"، صفت بیانی و وابسته پسین به حساب می‌آید.

بررسی وابسته‌های وابسته در گزینه‌ها:

(۱) قوت جان حافظ (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / خنده زیر لب (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / خنده زیر لبش (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) ← ۳ مورد

(۲) آییندار روی او (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / تاج خورشید بلند (صفت مضاف‌الیه) / خاک نعل مرکب (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / خاک نعل مرکبش (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) ← ۴ مورد

(۳) صورت ابروی دلگشا (صفت مضاف‌الیه) / صورت ابروی تو (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / گشاد کار من (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) ← ۳ مورد

(۴) شرح شکن زلف (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / شرح شکن زلف خم‌اندرخم (صفت مضاف‌الیه) / شرح شکن زلف جانان (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) ← ۳ مورد

صفت مضاف‌الیه در ابیات:

- (ب) "آن" در گروه اسمی "نگاه آن سمن‌بر" (نگاه: هسته / آن: وابسته و ابسته، صفت مضاف‌الیه / سمن‌بر: وابسته و مضاف‌الیه)
 (ج) "این" در گروه اسمی "گل این باغ (گل: هسته / این: صفت مضاف‌الیه / باغ: وابسته و مضاف‌الیه)
 (هـ) "آن" در گروه اسمی "رخسار آن خورشیدطلعت" (رخسار: هسته / آن: وابسته و ابسته و صفت مضاف‌الیه / خورشیدطلعت: وابسته و مضاف‌الیه)
 بررسی سایر ابیات:
 الف) این عالم (صفت + هسته) - وصال سبزخطن (هسته + مضاف‌الیه) - باغ خلد (هسته + مضاف‌الیه) - این ریحان جان‌پرور (صفت + هسته + صفت)
 د) صد امید (صفت + هسته) - بار شانه (هسته + مضاف‌الیه) - آن زلف معنبر (صفت + هسته + صفت)

در گزینه‌های ۱، ۲ و ۴ مضاف‌الیه مضاف‌الیه و در گزینه ۳ صفت مضاف‌الیه وجود دارد.

وابسته و ابسته در گزینه‌ها:

- ۱) در رندان شوق (در: هسته / رندان: وابسته و مضاف‌الیه / شوق: وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۲) احتمال جفا‌های دشمنان (احتمال: هسته / جفاها: وابسته و مضاف‌الیه / دشمنان: وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۳) معجزات پنج پیغمبر (معجزات: هسته / پنج: وابسته و ابسته و صفت مضاف‌الیه / پیغمبر: وابسته و مضاف‌الیه)
 ۴) آزار دلم (آزار: هسته / دل: وابسته و مضاف‌الیه / م (من): وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 نکته: ترکیب "ترگس مست وی" وابسته و ابسته ندارد: (ترگس: هسته / مست: صفت / وی: مضاف‌الیه)

در گزینه‌های ۲، ۳ و ۴ دو وابسته و ابسته و در گزینه ۱ یک وابسته و ابسته به کار رفته است.

گروه‌های اسمی که وابسته و ابسته دارند:

- ۱) دامن نسیم صبا (دامن: هسته / نسیم: وابسته و مضاف‌الیه / صبا: وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۲) نشاط باده تلخ فنا (نشاط: هسته / باده: وابسته و مضاف‌الیه / تلخ: وابسته و ابسته و صفت مضاف‌الیه / فنا: وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۳) بند همه غم‌های جهان (بند: هسته / همه: وابسته و ابسته و صفت مضاف‌الیه / غم‌ها: وابسته و مضاف‌الیه / جهان: وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 ۴) سیب زنخدان این گروه (سیب: هسته / زنخدان: وابسته و مضاف‌الیه / این: وابسته و ابسته و صفت مضاف‌الیه / گروه: وابسته و ابسته و مضاف‌الیه مضاف‌الیه)

در گروه اسمی "دوستان نسبتاً مجرب گروه آموزشی"، واژه "نسبتاً" قید صفت و وابسته و ابسته است و "مجرب" محسوب می‌شود؛ و نمودار آن باید از "نسبتاً = قید" به سمت "مجرب" که صفت است، باشد؛ در حالی که در نمودار این گزینه، "مجرب" وابسته آن نشان داده شده است.

دوستان نسبتاً مجرب گروه آموزشی

نوع وابسته وابسته در بیت گزینه ۲ "صفت مضاف‌الیه" و در سایر گزینه‌ها "مضاف‌الیه مضاف‌الیه" است. بررسی وابسته وابسته در گزینه‌ها:

- ۱) "صحرا" و "وحشت" در گروه اسمی "دیوانه قلمرو صحرای وحشت": مضاف‌الیه مضاف‌الیه
- ۲) "آن" در گروه اسمی "گوشه آن بام": صفت مضاف‌الیه
- ۳) "تو" در گروه‌های اسمی "سلسله زلف تو" و "حلقه زنار تو": مضاف‌الیه مضاف‌الیه
- ۴) "ما" و "تو" در گروه‌های اسمی: "میانه دل ما" و [میانه دل تو]: مضاف‌الیه مضاف‌الیه

در بیت گزینه ۱ "واژه‌های سرکش" و "خورشید چهر" در گروه اسمی "پای یار سرکش خورشید چهر"، صفت مضاف‌الیه هستند. مضاف‌الیه مضاف‌الیه در سایر ابیات:

- ۲) "صنوبر" در گروه اسمی "خاک پای صنوبر"
- ۳) "او" در گروه اسمی "عشق نرگس پر خواب او"
- ۴) "منصور" در گروه اسمی "مرید جذبه بی‌اختیار منصور" و "تو" در گروه اسمی "سر عشق تو"

"تذکر : سوال با اصلاح علمی دپارتمان لرنیتو ارائه شده است"
گزینه ۲:

یک: وابسته پیشین، صفت شمارشی اصلی
مشت: وابسته وابسته، ممیز

تشریح سایر گزینه‌ها :

گزینه ۱ : وابسته پیشین ندارد - ما : وابسته وابسته، مضاف‌الیه مضاف‌الیه

گزینه ۳ : آقا: وابسته پیشین، شاخص - هرچه: وابسته وابسته، صفت مضاف‌الیه - آدم: وابسته وابسته، مضاف‌الیه مضاف‌الیه - باکمال: وابسته وابسته، صفت مضاف‌الیه

گزینه ۴ : آقا : وابسته پیشین، شاخص - وابسته وابسته ندارد (مانند : حرف اضافه - شهر : متمم - پریان : مضاف‌الیه)

- وابسته وابسته ندارد:
 * غنچه‌های بی‌خار باغچه
 * رفیق جهان دیده من
 * معتبرترین فروشگاه زنجیره‌ای

ظرافت	طبع	سخنور
هسته	وابسته	وابسته وابسته
ماجرای	کاملاً	اتفاقی
هسته	وابسته وابسته	وابسته

- در گزینه "۴"، "هر" صفت مضاف‌الیه است ولی در سایر گزینه‌ها مضاف‌الیه مضاف‌الیه وجود دارد.
 گزینه "۴": هرکسی را دل = دل هرکسی ← "هر" صفت مضاف‌الیه
 تشریح گزینه‌های دیگر
 گزینه "۱": طلب وصل تو ← "تو" مضاف‌الیه مضاف‌الیه است.
 گزینه "۲": سودای عشقت ← "ت" مضاف‌الیه مضاف‌الیه است.
 گزینه "۳": شکن زلف تو ← "تو" مضاف‌الیه مضاف‌الیه است.

در بیت ۳ فقط مضاف‌الیه مضاف‌الیه وجود دارد: شهید تیر غمت
 بررسی سایر ابیات:

- (۱) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: شکن طره شب / صفت مضاف‌الیه: مژده آمدن آن (صفت مضاف‌الیه) صنم (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) چین (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 (۲) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: حلقه زلف تو / صفت مضاف‌الیه: کمند زلف سیاه (صفت مضاف‌الیه) ت (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
 (۴) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: شهید چشم مخمورت (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / صفت مضاف‌الیه: شهید چشم مخمور (صفت مضاف‌الیه)

وابسته وابسته: ملی (صفت مضاف‌الیه) / شما (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / م در ضمیرم (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / کدخدا (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / سربازان (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / بیگانه (صفت مضاف‌الیه) / این (صفت مضاف‌الیه) / آخرین (صفت مضاف‌الیه) / درس (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)

گزینه ۱: سر زلف تو (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / پریشانی این (صفت مضاف‌الیه) سلسله: ۲ وابسته وابسته
 گزینه ۲: بوی دانه خالش (خال و ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه): ۲ وابسته وابسته
 گزینه ۳: زنجیر زلف (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) تو (مضاف‌الیه مضاف‌الیه): ۲ وابسته وابسته
 گزینه ۴: احرام طواف حرم (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) تو (مضاف‌الیه مضاف‌الیه) / خون دل ریش (صفت مضاف‌الیه): ۳ وابسته وابسته

ترکیب‌هایی که وابسته وابسته دارند:
 عشق روی گل (گل: مضاف‌الیه مضاف‌الیه) - حلقه زلفش (ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه) - یک بهار گل (بهار: ممیز) - قوت بازوی پرهیز (پرهیز: مضاف‌الیه مضاف‌الیه) - اسرار مستی عشق (عشق: مضاف‌الیه مضاف‌الیه) - عهد پادشاه خطابش (خطابش: صفت مضاف‌الیه)

در گروه اسمی "رخ زیبای تو" وابسته وابسته به کار نرفته است. (رخ: هسته / زیبا: صفت / تو: مضاف‌الیه)
 تشریح سایر گزینه‌ها:
 (۱) هر: صفت مضاف‌الیه / جوی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه
 (۲) این: صفت مضاف‌الیه
 (۳) هزاران: صفت مضاف‌الیه

در این گزینه ۳ وابسته وابسته به کار نرفته:
 آن نور هر دو دیده من: "هر" و "و" دو صفت مضاف‌الیه و "من" مضاف‌الیه مضاف‌الیه است.
 در سایر گزینه‌ها ۲ وابسته وابسته وجود دارد:
 گزینه ۲: تا نقش مهر خویش / م بر لوح دل نوشتی. ← تا نقش مهر خویش بر لوح دل من نوشتی: هر دو مضاف‌الیه مضاف‌الیه هستند.
 گزینه ۳: رخ آن ماه مهرافروز را: هر دو صفت مضاف‌الیه هستند.
 گزینه ۴: چاره بند غم او می‌سازم: هر دو مضاف‌الیه مضاف‌الیه هستند.

در گروه اسمی "اندیشه‌های نسبتاً عرفانی او" اندیشه‌ها هسته است و عرفانی صفت هسته است، همان‌طور که می‌بینید "نسبتاً" فرکانس و میزان "عرفانی" بودن را نشان می‌دهد، پس "نسبتاً" در این گروه قید صفت است.
 در گزینه ۱ "بسیار" قید مسند (= پیچیده) است. در ضمن وابسته هسته است نه وابسته وابسته. در گزینه ۲ قید به کار نرفته. در گزینه ۳ "تقریباً" قید است؛ ولی قید "مسند" است، یعنی وابسته هسته (= متناقض‌گونه) است.

نشانهٔ جمع: سیاه‌کاران (بیت د)
 صفت فاعلی: سرگردان (بیت ب)
 نشانهٔ نسبت: جانان (بیت ج)
 نکته: واژهٔ "دوران" در بیت الف ساده محسوب می‌شود.

در این گزینه، "کوهان" به معنی "کوه‌ها" است و طبعاً "ان" در این معنی، نشانهٔ جمع است نه پسوند شباهت.
 بررسی سایر گزینه‌ها:
 گزینهٔ ۱: "شبان" جمع "شب" است که البته برخلاف قیاس ساخته شده، معمولاً این واژه با "ها" جمع بسته می‌شود.
 گزینهٔ ۲: "صبحگاهان" به معنی زمان و هنگام صبح است.
 گزینهٔ ۴: الف و نون در "کاویان" نشانهٔ نسبت است، یعنی آنچه منسوب به کاوه است.

در این گزینه پسوند "ان" به کار نرفته، "ان" در دیوان (به معنی دفتر و دیوان شعر) جزئی از خود کلمه است و پسوند محسوب نمی‌شود.
 بررسی سایر گزینه‌ها:
 در مصراع دوم بیت در گزینهٔ ۱ "دیوان" به معنی دیوها است.
 در گزینهٔ ۲ دیوانگان، جمع دیوانه است و طبعاً "ان" نشانهٔ جمع است.
 در گزینهٔ ۴ نیز "ان" در "تازه‌دولتان" نشانهٔ جمع است.

نیاکان: جمع "نیا؛ نیا + ک + ان / خرامان: بن مضارع + ان (صفت فاعلی از مصدر خرامیدن) / بابکان: منسوب به باک / نوبهاران: هنگام نوبهار

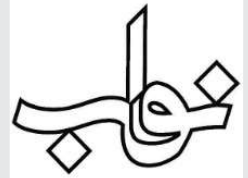
در بیت "ب" واژهٔ "تابان" از بن مضارع تابیدن + پسوند "ان" ساخته شده به معنی تابنده است و در بیت "ج" نیز واژهٔ "گردان" از بن مضارع گردیدن + پسوند "ان" ساخته شده به معنی گردنده، پس پسوند "ان" در این دو بیت صفت فاعلی ساخته است.
 بررسی سایر گزینه‌ها:
 الف: "ان" در کلمهٔ "ویران" متعلق به خود کلمه است.
 ب: در این گزینه، "دونان" به معنی "دون‌ها" است (دون به معنی پست است) و "ان" در این بیت نشانهٔ جمع است.

الف و نون در "چناران" نشانهٔ جمع است، به معنی چنارها. در گزینهٔ ۲، الف و نون در سپاهان (محل سپاه) در گزینهٔ ۳ در گیلان (محل زندگی مردم گیل) و در گزینهٔ ۴ در دیلمان (محل زندگی مردم دیلم) پسوند مکان است.

ضمیر پیوسته "م" وابسته واژه "گریه" است؛ گریه می‌آید به منصورم ← گریه‌ام به منصور می‌آید.
 بررسی سایر گزینه‌ها:
 (۱) فعل‌های "می‌آید" و "رفت" ناگذر هستند و جمله "دو جزئی" می‌سازند.
 (۲) "چندین" و "یک" صفت پیشین محسوب می‌شوند.
 (۳) در جمله پایانی (رفت)، نهاد؛ یعنی "منصور" به قرینه لفظی، حذف شده است.

الف) معطوف: سوختن و ساختن
 ج) حذف فعل: هر لحظه تو را با دگران گفت و شنیدی (است) / وز دور من خسته به حسرت نگرانت (هستم)
 ب) ممیز: یک کربلا شکوه
 د) بدل: من زائر تو میکده ام

الف) معطوف: واژه "لعل" در ترکیب "میان من و لعل تو" معطوف است.
 ب) ممیز: واژه "گونه" در گروه اسمی "هزار گونه سخن" ممیز است: (هزار: وابسته پیشین، صفت شمارشی / گونه: وابسته وابسته، ممیز / سخن: هسته)
 ج) حذف فعل: بعد از منادا (ای نصیحت گو) فعل به قرینه معنوی حذف شده است: ای نصیحت گو، تو را خطاب قرار می‌دهم (با تو هستم) برو معالجه خود کن...
 د) بدل: واژه "جمله" بدل از "دفتر دانش ما" است.



۱

ترتیب آرایه‌های "استعاره، تشبیه، پارادوکس و حسن تعلیل" در ابیات زیر کدام است؟
 الف) دلم به‌پیش تو می‌خواست جان فرستادن
 ب) ز میوه گرچه در این بوستان سبک‌باریم
 ج) مگر ای زلف ز حال دلم آگه شده‌ای
 د) خواهم اندر پایش افتادن چو گوی
 ولى کبوتر جان را نبود قوت بال
 همان چو سرو به آزادگی گرفتاریم
 که پراکنده و شوریده و سرگردانی
 و ر به چوگانم زند هیچش مگوی

- (۱) الف، ب، د، ج
 (۲) الف، د، ب، ج
 (۳) ج، د، ب، الف
 (۴) د، ب، الف، ج

۲

ترتیب آرایه‌های "جناس، تشخیص، مجاز، تضاد" در کدام ابیات است؟
 الف) پیش رفتار تو پا برنگرفت از خلعت
 ب) ای نسیم کوی معشوق این چه باد خرم است
 ج) پی دیدن خرامش سر کوجه‌ها ستادم
 د) چگونه از خط حکم تو سر بگردانم
 سرو سرکش که به ناز از قد و قامت برخاست
 تا کجا بودی که جانم تازه می‌گردد به بوی
 پی جلوه‌ جمالش در خانه‌ها نشستم
 که من مطیعم و حکم تو پیش بنده مطاع

- (۱) الف، ب، د، ج
 (۲) ب، الف، ج، د
 (۳) ب، الف، د، ج
 (۴) د، ب، ج، الف

۳

ترتیب ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های: "مجاز، حسن تعلیل، حس آمیزی، استعاره و ایهام"، کدام است؟
 الف) چو چشمه خضر از شعر من روان افزاست
 ب) گل امید من آن روز رنگ می‌گیرد
 ج) مردم دریا نیندیشد ز طوفان زان سبب
 د) سر پایوس تو دارم من و هیهات کجا
 (ه) فشاند سنبلی و چون گل ز غنچه رخ بنمود
 عجب مدار که آن عین آب حیوان است
 که بشنوم ز لب لعل یار بوی شراب
 مردم چشمم فرورده است دائم سر در آب
 نه چنان پایه چنین بی‌سروپایی برسد
 کشید قامت و چون سرو در چمن بنشست

- (۱) ب، ج، الف، ه، د
 (۲) ب، د، ه، ج، الف
 (۳) د، ج، ب، ه، الف
 (۴) د، ه، ب، الف، ج

۴

ترتیب ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های "مجاز، تشبیه، استعاره، ایهام تناسب و تلمیح" در کدام گزینه درست است؟
 الف) می‌زند حلقه زلف تو در غارت جان
 ب) گر بدین شیوه کند چشم تو مردم را مست
 ج) جان صوفی نشد از جام کدورت صافی
 د) می به هشیار ده ای ساقی مجلس که مرا
 (ه) خوردم از دست تو جامی که جهان جرعه اوست
 نتوان با سر زلف تو به جانی در بست
 نتوان گفت که در دور تو هشیاری هست
 تا نشد در تن خم‌خانه چو دُردی به نشست
 نشسته‌ای هست هنوز از می باقی است
 هرکه زین دست خورد می‌برود زود ز دست

- (۱) ج، الف، د، ب، ه
 (۲) ج، ب، ه، الف، د
 (۳) ه، الف، ب، د، ج
 (۴) ه، ج، الف، ب، د

۵

آرایه‌های "اسلوب معادله، تلمیح، تشبیه، حس آمیزی" به ترتیب، در کدام ابیات یافت می‌شود؟
 الف) وصل، هجران است اگر دل‌ها ز یکدیگر جداست
 ب) آبی که زندگانی جاوید می‌دهد
 ج) نیست پروا عاشقان را از نگاه تلخ یار
 د) از تهی‌مغزی است امید گشاد از ماه عید
 هجر باشد وصل اگر دل‌ها به هم پیوسته است
 دارد اگر وجود، شراب شبانه است
 دود خشک شمع ریحان تر پروانه است
 ناخن تنها برای پشت سر خریدن است

- (۱) ج، ب، الف، د
 (۲) ج، ب، د، الف
 (۳) د، ب، الف، ج
 (۴) د، ج، ب، الف

۶

آرایه‌های "تشبیه، مجاز، حسن آمیزی و اسلوب معادله" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟

- الف) چون نباشد عید طفلان صحبت رنگین من؟
ب) از خیال یار دل شد کعبه حاجت مرا
ج) غوطه در خون می‌دهد دل را فروغ داغ عشق
د) یک دل افسرده بی داغ از دم گرم نماند
- می‌کند مجنون من دست نگارین سنگ را
نقش شیرین در نظرها ساخت شیرین سنگ را
می‌کند خورشید عالمتاب رنگین سنگ را
در بهار از لاله گردد چهره رنگین سنگ را

- (۱) ب، الف، د، ج
(۲) ب، د، الف، ج
(۳) ج، ب، د، الف
(۴) د، الف، ب، ج

۷

آرایه‌های "استعاره، مجاز، حسن آمیزی، اسلوب معادله و ایهام" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟

- الف) آب صافی شده است خون دل‌م
ب) اکنون سزد نگارا گر حال من بپرسی
ج) حرف بیجا غافلان را غوطه در خون می‌دهد
د) بلبل و طوطی و قمری همه نالان تواند
ه) نه ز خامی نقش‌ها را خام می‌بندیم ما
- خون تیره شده است آب سرم
یادم کنی که این دم دور از تو ناتوانم
مرغ بی‌هنگام را تیغ اجل گوید جواب
در دبستان تو شیرین‌سخنی نیست که نیست
پرده بر چشم بد ایام می‌بندیم ما

- (۱) الف، ه، د، ج، ب
(۲) ب، الف، ج، ه، د
(۳) ه، ب، د، ج، الف
(۴) ه، الف، د، ج، ب

۸

آرایه‌های "مجاز، ایهام، حسن تعلیل و استعاره" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟

- الف) به خون از نعمت الوان قناعت کن که مشک تر
ب) زمین قابل اگر بهر فکر می‌طلبی
ج) غنچه دلگیر ما را برگ شکرخند نیست
د) تا دور از آن لب شکرین همچو نی شدیم
- به خون خوردن شد از ناف غزالان ختن پیدا
ز پیش مصرع ما بیشتر شود پیدا
ای نسیم عافیت، شب‌گیر کن از کوی ما
ترجیع‌بند ناله بود بند بند ما

- (۱) ب، الف، ج، د
(۲) ب، د، الف، ج
(۳) ج، الف، د، ب
(۴) ج، د، ب، الف

۹

ترتیب آرایه‌های "استعاره، حسن آمیزی، حسن تعلیل، ایهام و لفونشر" در کدام ابیات است؟

- الف) کاش در پرده شب و روز بپوشی رویت
ب) ابر از آن پیدا شود کز رشک خورشید زخت
ج) مگر ز چشم تو دم زد به گلستان نرگس
د) همه فدای تو کردند جان شیرین را
ه) تنگ شکر تلخ‌کام از خنده شیرین او
- تا ننازد فلک سقله به خورشید و مهش
آستین بر رخ نهد با دامن تر آفتاب
که از خمار سحر حالتی دژم دارد
چه شاهی تو که بهتر ز جان شیرینی
گلبن تر سرخ‌روی از گریه رنگین من

- (۱) ب، د، ه، ج، الف
(۲) ب، ه، الف، د، ج
(۳) ج، د، الف، ب، ه
(۴) ج، ه، ب، د، الف

۱۰

ترتیب آرایه‌های "جناس، تشبیه، حسن تعلیل و پارادوکس" در کدام ابیات است؟

- الف) ز رشک قامت او ناله خاست از دل سرو
ب) کشتی عقل فکندیم به دریای شراب
ج) شادی امروز دل از غم رویش رسید
د) بیگانه رحمت آورد بر زحمت دل ما
- ز شرم عارض او هاله بست بر رخ ماه
تا ببینیم چه از آب برون می‌آید
دیدم امید من در ره فردای اوست
کی آن قدر تطاول با آشنا توان کرد

- (۱) ب، الف، ج، د
(۲) ب، د، الف، ج
(۳) د، ب، الف، ج
(۴) د، ب، ج، الف

۱۱

ترتیب قرار گرفتن ابیات باتوجه به آرایه‌های: "ایهام تناسب، حسن تعلیل، استعاره و حسن آمیزی"، در کدام گزینه درست است؟

- الف) بام آن کعبه مقصود بلند است ای کاش
ب) از آن از اشک خالی نیست چشمم
ج) چو سرو، میل چمن کن که صبح دم در باغ
د) هشیار سری کز می سودای تو مست است
- عشق می‌داد مرا بال و پری بهتر از این
که پندارم شراب لاله رنگ است
سماع بلبل شیرین کلام خواهد بود
آباد دلی کز غم دلدار خراب است

- (۱) ج، الف، ب، د
(۲) ج، ب، د، الف
(۳) د، الف، ب، ج
(۴) د، ب، الف، ج

آرایه‌های "واج‌آرایی، ایهام تناسب، استعاره و پارادوکس" به ترتیب در کدام ابیات، آمده است؟
 الف) شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت چشم‌دریده ادب نگاه ندارد
 ب) این قصه عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
 ج) جام مینایی می سذر تنگ‌دلی است منه از دست که سیل غمت از جا ببرد
 د) نقاب گل کشید و زلف سنبل گره بند قبای غنچه واگرد

- ۱) الف، ج، د، ب
 ۲) ب، الف، د، ج
 ۳) ج، الف، د، ب
 ۴) د، الف، ب، ج

آرایه‌های "استعاره، تشبیه، واج‌آرایی، کنایه و ایهام" به ترتیب در کدام ابیات، آمده است؟
 الف) ای عاقل اگر پای به سنگیت برآید فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است
 ب) رحمت نکند بر دل بیچاره فرهاد آن‌کس که سخن گفتن شیرین نشنیده است
 ج) از دست کمان مهره ابروی تو در شهر دل نیست که در بر چو کبوتر نپسیده است
 د) در وهم نیاید که چه مطبوع درختی پیداست که هرگز کس از این میوه نچیده است
 ه) آن کیست که پیرامن خورشید جمالش از مشک سیه دایره نیمه کشیده است

- ۱) د، ج، ه، ب، الف
 ۲) الف، د، ه، ج، ب
 ۳) د، الف، ج، ه، ب
 ۴) ه، د، ج، الف، ب

ترتیب آرایه‌های "ایهام، پارادوکس، مجاز، تلمیح" در کدام گزینه، درست آمده است؟
 الف) چون شدم کشته پیکان خدنگ غم عشق بر دلم چند زنی ناوک دلدوز امشب
 ب) هرچه نتوان یافت در ظلمت ز آب زندگانی من همان در تیره شب می‌یابم از جام شراب
 ج) از دیده بیفتاده سرشکم که به شوخی بر گوشه چشم آمد و بر جای تو بنشست
 د) خواجه چو نام عاشقان ننگ است پیش اهل دل گر نیک‌نامی بایست در باز نام و ننگ را

- ۱) ج، د، الف، ب
 ۲) الف، ب، د، ج
 ۳) ج، د، ب، الف
 ۴) الف، ج، د، ب

آرایه‌های "ایهام، اسلوب معادله، حس‌آمیزی و تشبیه" به ترتیب، در کدام ابیات، یافت می‌شود؟
 الف) زمانه از ورق گل مثال روی تو بست ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش
 ب) شمع من در هرکه آتش می‌زند پروانه‌وار رنگ عشق تازه‌ای می‌ریزد از خاکسترش
 ج) عالمی را کشت و دست و تیغ او رنگین نشد تیزی شمشیر پاک از خون کند شمشیر را
 د) من گرفتم که قمار از همه عالم بردی دست‌آخر همه را باخته می‌باید رفت

- ۱) الف، ج، ب، د
 ۲) ب، ج، د، الف
 ۳) ج، د، الف، ب
 ۴) د، ج، ب، الف

توالی ابیات زیر، بر اساس آرایه‌های (لف‌ونشر، پارادوکس، استعاره، تشبیه، ایهام) به ترتیب، کدام است؟
 الف) شاد ز تو روان من، زنده به بوت جان من ذکر تو بر زبان من مخفی و آشکار هم
 ب) زهر قهرت گرچه شیرین است اندر کام عاشق لیک قهر آن به که گاهی باشد و گاهی نباشد
 ج) ذکر رخ و زلف تو دلم را وردی است که صبح و شام دارم
 د) روز تاریک و شب تیره و اقبال سپاه همه زان خال و خط و طره مشکین دارم
 ه) ای لب خنده بر شراب زده چشم من بر رخت گلاب زده

- ۱) ج، الف، ب، د، ه
 ۲) ج، ب، ه، د، الف
 ۳) د، ب، ج، الف، ه
 ۴) د، الف، ه، ب، ج

آرایه‌های "تشبیه، اسلوب معادله، ایهام، استعاره و اغراق" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟
 الف) چه ناله‌ها که رسید از دلم به خرمن ماه چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد
 ب) بهره‌خواجه ز اسباب به‌جز محنت نیست عرق از بار گران قسمت حمال شود
 ج) بر گرفتاری دل خنده‌زنان می‌گذرم همچو دیوانه که از پیش دبستان گذرد
 د) دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی عجب است اگر نگردد که بگردد آسیاب
 ه) گفتم آتش در زخم آفاق را گفت: سعدی درنگیرد با منت

- ۱) ج، ب، ه، الف، د
 ۲) ج، ب، الف، ه، د
 ۳) د، ب، الف، ه، ج
 ۴) د، الف، ب، ج، ه

آرایه‌های "اغراق، تضاد، تشبیه و ایهام" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟
 الف) نسخهٔ قانون عشقت باید ای بیمار نفس
 تا شفا بخشد دوا با درد نادانی تو
 ب) ای به جام لاله شبنم راح ریحانی تو
 سرو و گل مستند و ساقی ابر نیسانی تو
 ج) چون شفق رنگین کند محراب سیمین افق
 روز و شب محوند در سیمای روحانی تو
 د) سود از این بهتر چه می‌خواهی که سودا می‌کنند
 جنت باقی به این بیغولۀ فانی تو
 (۳)

- (۱) ج، د، ب، الف
 (۲) ج، ب، الف، د
 (۳) الف، ج، د، ب
 (۴) الف، د، ج، ب

ترتیب ابیات زیر به لحاظ داشتن آرایه‌های مجاز، تشبیه، تناقض و جناس، کدام است؟
 الف- گر دست دهد دولت آنم که سر خویش
 در پای سمند تو کنم نعل بهایی
 ب- من خود به چه ارزم که تمنای تو ورزم
 در حضرت سلطان که برد نام گدایی؟
 ج- بیداد تو عدل است و جفای تو کرامت
 دشنام تو خوش‌تر که ز بیگانه دعایی
 د- شاید که به خون بر سر خاکم بنویسند
 این بود که با دوست به سر برد وفایی

- (۱) ج، الف، ب، د
 (۲) ج، د، الف، ب
 (۳) د، الف، ج، ب
 (۴) د، ب، الف، ج

آرایه‌های "اسلوب معادله، کنایه، ایهام تناسب، حس آمیزی و حسن تعلیل" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟
 الف- آه از این قوم سیه‌دل که گران می‌دانند
 به زر قلب، وصال مه کنعانی را
 ب- از آن دندان ز پیران گردش افلاک می‌گیرد
 که از غفلت نیندازی به پیری لب گزیدن را
 ج- جان محال است که در جسم بود فارغ‌بال
 خواب، آشفته بود مردم زندانی را
 د- دل آگاه ز تحریک هوا آسوده است
 نیست از باد، خطر تخت سلیمانی را
 ه- در این ماتم‌سرا تا یک نفس چون صبح مهمانی
 به شکرخنده شیرین دار کام تلخ‌کامان را

- (۱) ج، الف، د، ه، ب
 (۲) ج، د، ه، الف، ب
 (۳) د، الف، ج، ه، ب
 (۴) د، ب، الف، ج، ه

ترتیب ابیات زیر به لحاظ داشتن آرایه‌های "ایهام تناسب، استعاره، کنایه، حس آمیزی"، کدام است؟
 الف) هفته‌ای می‌رود از عمر و به ده روز کشید
 کز گلستان صفا بوی وفایی ندמיד
 ب) گر من از خار بترسم نبرم دامن گل
 کام در کام نهنگ است بیاید طلبید
 ج) آخر ای مطرب از این پردهٔ عشاق بگرد
 چند گویی که مرا پرده به چنگ تو درید
 د) هرچه زان تلخ‌تر اندر حق من خواهد گفت
 گو بگو از لب شیرین که لطیف است و لذید

- (۱) الف، ب، ج، د
 (۲) ج، الف، ب، د
 (۳) ج، د، ب، الف
 (۴) د، الف، ب، ج

ترتیب ابیات زیر از لحاظ داشتن آرایه‌های (تشبیه - ایهام تناسب - اسلوب معادله - مجاز) کدام است؟
 الف) گر نخواهد داد من امروز داد آن شاه حُسن دامنش فردا به نزد دادگر خواهیم گرفت
 ب) ما که بستیم به دل نقش قد موزونش گو مؤذن ز پی بستن قامت باشد
 ج) شکوفه شور فکنده است در گلستان‌ها شده است خوان زمین گم در این نمکدان‌ها
 د) دل چو شد غافل ز حق فرمان‌پذیر تن بود می‌برد هرجا که خواهد اسب، خواب‌آلوده را

- (۱) ج - ب - الف - د
 (۲) ج - ب - د - الف
 (۳) ب - ج - د - الف
 (۴) ب - ج - الف - د

آرایه‌های "تشبیه، استعاره، حسن تعلیل، ایهام و اغراق" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟
 الف) ز سوز شوق دلم شد کباب، دور از یار
 مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق
 ب) یا رب به وقت گل گنه بنده عفو کن
 وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش
 ج) بس که حرف حق کسی در دهر نتواند شنید
 گیرد اول در اذان گفتن مؤذن گوش را
 د) ز تاب آتش سودای عشقش
 بسان دیگ دائم می‌زند جوش
 ه) از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم
 وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل

- (۱) د، ج، ب، ه، الف
 (۲) د، ب، ج، الف، ه
 (۳) ه، ب، الف، ج، د
 (۴) ب، ج، الف، د، ه

آرایه‌های "حسن تعلیل، ایهام تناسب، استعاره، تشبیه و اسلوب معادله" به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟
 الف) احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست در سعی چه کوشیم که از مروه صفا رفت
 ب) خبر چشم تر من که رسانید به ابر؟ که به تعجیل تمام از سر دریا برخاست
 ج) تن خاکی هدف ناوک دل دوز قضاست خبر از خویش نداری که کجایی در خواب
 د) مشت آبی می‌کند خواب گران را تار و مار قطره اشکی پی ویرانی عالم بس است
 ه) دامن فرصت، دل بی‌تاب نتواند گرفت مشت خاکی پیش این سیلاب نتواند گرفت

- (۱) ب، الف، ه، ج، د
 (۲) ب، ه، ج، د، الف
 (۳) الف، ب، ج، ه، د
 (۴) الف، ج، ب، د، ه

آرایه‌های: "حسن آمیزی، تلمیح، کنایه و جناس تام" به ترتیب، در کدام ابیات وجود دارد؟
 الف- گرچه صد بار غمت خاک مرا داد به باد نیست بر خاطر من از تو غباری باری
 ب- چشمت به خواب چشم مرا خواب می‌برد زلفت به تاب جان مرا تاب می‌برد
 ج- از سر یک دانه گندم در نمی‌آری گذشت وز برای نزهت دل باغ رضوان بایدت
 د- چنان بر صورت شیرین این دیوانه مفتونم که در خاطر نمی‌گنجد خیال ملک پرویزم

- (۱) الف، ج، ب، د
 (۲) الف، د، ب، ج
 (۳) د، ج، الف، ب
 (۴) د، ب، الف، ج

ترتیب توالی ابیات، به لحاظ داشتن آرایه‌های: "استعاره، کنایه، حسن آمیزی، جناس و تناقض"، کدام است؟
 الف- ز کویش نسیم صبا بوی برد به بویش دلم پی بدان کوی برد
 ب- غریب نیست ز من گر غریب شهر خودم که کرد عشق تو بیگانه آشنایان را
 ج- با باد بوده همزه بوی تو در سحرگه گل‌ها شنیده بویت خود را به باد داده
 د- تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد هرکه خاک در میخانه به رخساره نرفت
 ه- خواهی نکند خطش از دایره بیروننت هر حکم که فرماید سر بر خط فرمان باش

- (۱) الف، ه، ج، ب، د
 (۲) د، الف، ه، ج، ب
 (۳) د، ه، ج، الف، ب
 (۴) ه، ج، ب، الف، د

ترتیب ابیات زیر، از جهت داشتن آرایه‌های (اغراق - جناس - تشبیه و کنایه) کدام است؟
 الف) گفتی که آتشم بنشانی ولی چه سود برخاستی که بر سر آتش نشانی‌ام
 ب) با رنگ و بویت ای گل، گل رنگ و بو ندارد بالعلت آب حیوان آبی به جو ندارد
 ج) با صد هزار زخم زبان زنده‌ام هنوز گردون گمان نداشت به این سخت‌جانی‌ام
 د) ما همه چشمیم و تو نور ای صنم چشم بد از روی تو دور ای صنم

- (۱) الف - د - ب - ج
 (۲) ج - د - الف - ب
 (۳) ج - ب - د - الف
 (۴) د - ب - ج - الف

ترتیب توالی ابیات، به لحاظ داشتن آرایه‌های (ایهام تناسب، حسن تعلیل، کنایه، اسلوب معادله و تناقض)، کدام است؟
 الف) از آن به خاک درت مست می‌سپارم جان که هم به کوی تو مستم به خاک بسپارند
 ب) خفته بیدار گیر، گرچه ندیدی ببین چشم پر از خواب خویش، دیده بیدار من
 ج) صد هزاران بلبل خوشگوست در باغ وجود گر نباشد چون تو ای سلمان هزاری گو مباش
 د) ماه از اثر مهر رخت یافت نشانی زان روی جهانی به جمالش نگران شد
 ه) به غیر اشک کسی حال دل نمی‌داند همیشه طفل ز دیوانگان خبر گیرد

- (۱) ب، ج، الف، د، ه
 (۲) ج، د، الف، ه، ب
 (۳) ج، د، ب، الف، ه
 (۴) د، الف، ج، ه، ب

ترتیب توالی ابیات زیر از جهت داشتن آرایه‌های (حسن آمیزی - حسن تعلیل - اسلوب معادله - تناقض)، کدام است؟
 الف) ابر از آن پیدا شود کز رشک خورشید رخت آستین بر رخ نهد با دامن تر آفتاب
 ب) برای رسیدن چه راهی بریدم در آغاز رفتن به پایان رسیدم
 ج) دل به دست آن نگار شوخ‌وشنگ افتاده است طفل بازیگوش را آتش به چنگ افتاده است
 د) گر چه جز تلخی از ایام ندید هر چه خواهی سخنش شیرین است

- (۱) الف - ج - ب - د
 (۲) د - الف - ب - ج
 (۳) د - ج - الف - ب
 (۴) د - الف - ج - ب

۳۰

آرایه‌های "تضاد، ایهام، تناقض، تشخیص و حسن تعلیل" به ترتیب در کدام ابیات یافت می‌شود؟
 الف) دلی کز خرمن شادی نشد یک دانه‌اش حاصل / چنین در دام غم تا کی به بوی دانه بنشیند
 ب) زان رو به کوی دوست گذارم نمی‌فتد / بگرفت اشک دیده من رهگذار من
 ج) چو تو برخیزی و از ناز خرامان گردی / سرو بر طرف گلستان ز حیا بنشیند
 د) در راه عشق، بُعد منازل حجاب نیست / دوری گمان مبر که بود مانع وصال
 ه) حلقه دام نجات است خم طرّه دوست / وای بر حالت مرغی که در این دام نبود

- (۱) ب، الف، ه، ج، د
 (۲) ج، د، الف، ه، ب
 (۳) د، الف، ه، ج، ب
 (۴) د، ج، الف، ب، ه

۳۱

ترتیب ابیات زیر به لحاظ داشتن آرایه‌های: ایهام تناسب، تشبیه، تلمیح، حس آمیزی و اغراق، کدام است؟
 الف) ندارد مزرع ما حاصلی غیر از تهی‌دستی / توان در چشم موری کرد خرمن حاصل ما را
 ب) چرا ملامت خواجو کنی که چون فرهاد / به پای دوست درافکند جان شیرین را
 ج) با من به سلام خشک ای دوست زبان تر کن / تا از مژه هر ساعت لعل ترت افشانم
 د) دست را بر اژدها آن کس زند / که عصا را دستش اژدرها کند
 ه) دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت / ولی اجل به ره عمر رهزن امل است

- (۱) ب، الف، ج، د، ه
 (۲) ج، ه، د، ب، الف
 (۳) ه، ب، الف، ج، د
 (۴) ب، ه، د، ج، الف

۳۲

آرایه‌های "مجاز، کنایه، متناقص‌نما، حسن تعلیل و اسلوب معادله" به ترتیب در کدام ابیات یافت می‌شود؟
 الف) به اندک فرصتی از سفله روگردان شود دولت / که باشد نعل در آتش به دست دیو خاتم را
 ب) مرا بر خشک‌مغزی‌های زاهد گریه می‌آید / به‌غیراز اشک حسرت نیست باری نخل ماتم را
 ج) قضای روزه زان باشد گران بر خاطر مردم / که دشوار است تنها برگرفتن بار عالم را
 د) هر چه رفت از کف به دست آوردن او مشکل است / چون کند گردآوری گل بوی غارت برده را
 ه) افتادگی برآورد از خاک دانه را / گردن‌کشی به خاک نشاند نشانه را

- (۱) ج، ب، د، الف، ه
 (۲) ج، الف، د، ه، ب
 (۳) د، الف، ه، ج، ب
 (۴) د، ب، ه، الف، ج

۳۳

ترتیب قرار گرفتن ابیات به لحاظ داشتن "تشبیه، متناقص‌نما، ایهام، حس آمیزی و تلمیح"، در کدام گزینه درست است؟
 الف) غمزه و ابروی چون تیر و کمان آفت ماست / لیک ترکش نکنم گر همه قربان گردیم
 ب) از خون چو داغ لاله حصار دل من است / هر جا که بوی خون شنوی منزل من است
 ج) آدمی گر خون بگرید از گرانباری رواست / کان چه نتوانست بردن آسمان، بر دوش اوست
 د) هر که مست است در این میکده هشیارتر است / هر که از بی‌خبران است خبرداتر است
 ه) آتش چگونه دست و گریبان شود به خار / عشق ستیزه‌خوی چنانم گرفته است

- (۱) الف، ب، ج، د، ه
 (۲) ه، د، الف، ب، ج
 (۳) ه، د، ب، ج، الف
 (۴) د، ه، الف، ب، ج

۳۴

آرایه‌های "جناس، مجاز، حس آمیزی، کنایه، حسن تعلیل"، به ترتیب در کدام ابیات وجود دارد؟
 الف) ریخت خون خلق و می‌سازد به جولان پایمال / قاتل ما بر اسیران تند می‌راند فرس
 ب) کس ندیدیم که تلخی نشنیدیم ازو / گر چه با پیر و جوان چون شکر و شیر شدیم
 ج) از کوی تو چون باد بر آشفتم و رفتم / گردی ز دل مدعیان زفتم و رفتم
 د) سیل در هامون، صدا در کوه، می‌دانی چه بود؟ / از غم من کوه می‌نالد و هامون می‌گریست
 ه) گر کشتیم باری هم دست تو و تیغ / خود دست به خون من هم تر نکنی دانم

- (۱) الف، ب، د، ه، ج
 (۲) الف، ه، ب، ج، د
 (۳) ج، ب، ه، د، الف
 (۴) ج، ه، ب، الف، د

۳۵

آرایه‌های "تضاد، اسلوب معادله، تلمیح، کنایه" به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟
 الف) پردهٔ خاریست اگر دارد گلی این بوستان / نوش این محنت‌سرا آهن‌ربای نشتر است
 ب) دل رمیده گل از روزگار می‌چیند / نشاط روی زمین از غزال صحرایی است
 ج) آن‌که در جام خضر آب بقا ریخته است / به لب تشنهٔ ما زهر فنا ریخته است
 د) پردهٔ چشم غزال است سیه خانهٔ او / آن پریزاد که راه دل مجنون زده است

- (۱) ج، الف، د، ب
 (۲) ج، ب، الف، د
 (۳) ب، الف، ج، د
 (۴) ب، ج، الف، د

۳۶

ترتیب توالی ابیات زیر از جهت داشتن آرایه‌های "ایهام - تضاد - جناس ناقص - اغراق" کدام است؟
 الف) دیدهٔ تر دامنم تا می‌زند نقشی بر آب / خاک کویت را به خون هر شب منقش می‌کند
 ب) لعل جان‌بخش تو خود دل‌های مسکینان به لطف / جمع می‌دارد ولی زلفت مشؤش می‌کند
 ج) زان شراب ناب بی‌غش ده که اندر صومعه / صوفی صافی به بوی جرعه‌ای غش می‌کند
 د) نام و ننگ و صبر و هوش و عقل و دینم شد حجاب / ترک من باز آ که سلمان ترک هر شش می‌کند

- (۱) ج - ب - د - الف
 (۲) د - ج - الف - ب
 (۳) ج - د - ب - الف
 (۴) د - الف - ج - ب

۳۷

آرایه‌های "تشبیه، استعاره، اغراق، تلمیح و پارادوکس" به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟
 الف) نیست بی‌اسرار وحدت می‌پرستی‌های ما / آتش ایمن ز چوب تالک می‌بینیم ما
 ب) کلاه گوشهٔ اقبال ماست بی‌کلهی / گذشتگی ز دو عالم بود جنیبت ما
 ج) از گوهر ما گر چه خورد چشم جهان آب / از گرد یتیمی است همان پیرهن ما
 د) از صحبت ما فیض توان برد به دامن / زلف شب قدر است دل‌پر شکن ما
 ه) به زیر تیغ فشردیم پای خود چندان / که کوه بست کمر پیش بردباری ما

- (۱) د، ج، ه، ب، الف
 (۲) د، ج، ه، الف، ب
 (۳) ج، د، ب، الف، ه
 (۴) ج، د، ه، الف، ب

۳۸

ترتیب قرار گرفتن ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های "تناقض، مجاز، ایهام و استعاره" کدام است؟
 الف) به سلیمان برسانید که من / چون نگین در کف هر دیو و ددم
 ب) ما را ز زیر پر هست راهی به گلستان / هرچند سخت بندد صیاد بال ما را
 ج) منم که معنی بیگانه آشنای من است / نهال خامهٔ من باغ دلگشای من است
 د) بسیار دیده‌ایم درختان میوه‌دار / زین بهٔ ندیده‌ایم که در بوستان توست

- (۱) ب - ج - الف - د
 (۲) ج - الف - د - ب
 (۳) ب - ج - د - الف
 (۴) ج - د - الف - ب

۳۹

آرایه‌های "اسلوب معادله - استعاره - پارادوکس - تشبیه - جناس تام" به ترتیب در کدام گزینه یافت می‌شود؟
 الف) تنها نه من به دانهٔ خالت مقیدم / این دانه هر که دید گرفتار دام شد
 ب) دیوان حافظی تو و دیوانهٔ تو من / اما پری به دیدن دیوان نیامدی
 ج) حرف صدق از لب دیوانه برون می‌آید / زین صدف گوهر یک‌دانه برون می‌آید
 د) هرچند بی‌صداست چو آینه آب عمر / از رفتنش به گوش من آواز می‌رسد
 ه) دل چو شد غافل ز حق فرمان‌پذیر تن بود / می‌برد هر جا که خواهد اسب، خواب‌آلوده را

- (۱) الف - ب - ه - د - ج
 (۲) الف - د - ج - ب - الف
 (۳) ه - ج - د - الف - ب
 (۴) ه - ج - د - ب - الف

۴۰

ترتیب قرار گرفتن ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های ایهام - حسن تعلیل - تلمیح و تشبیه کدام است؟
 الف) خون دل مشتاقان خوردست لب لعلت / سرخ است لب اینک منکر نتوان بودن
 ب) ای نسیم سر زلفت دم جان‌بخش مسیح / وی بناگوش چو سیمت ید بیضای کلیم
 ج) نخواهم دامن مهرت ز دست دل رها کردن / مگر روزی که دور از تو اجل گیرد گریبانم
 د) گو مکن شور و مکن کوه به تلخی فرهاد / که رسیدست به کام از لب شیرین خسرو

- (۱) ب، الف، د، ج
 (۲) ج، الف، د، ب
 (۳) ج، د، الف، ب
 (۴) د، ج، ب، الف

۴۱

آرایه‌های بیت زیر، کدام است؟
"جای خنده است سخن گفتن شیرین پیشش"

- (۱) استعاره، مجاز، کنایه، تلمیح
- (۲) تشبیه، ایهام، مجاز، حسن تعلیل
- (۳) استعاره، ایهام تناسب، تلمیح، تناقض
- (۴) تشبیه، ایهام، استعاره، ایهام تناسب

۴۲

آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟
"چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی"

- (۱) تشبیه، مجاز، تلمیح، تضاد
- (۲) ایهام، تشبیه، جناس، کنایه
- (۳) کنایه، تشبیه، حس آمیزی، مجاز
- (۴) مجاز، ایهام، مراعات نظیر، حس آمیزی

۴۳

آرایه‌های بیت زیر، کدام‌اند؟
"شکرت شور جهانی و جهانی مشتاق"

- (۱) استعاره، ایهام، تضاد، مراعات نظیر
- (۲) ایهام، مجاز، مراعات نظیر، تشبیه
- (۳) تشبیه، ایهام تناسب، جناس تام، تضاد
- (۴) استعاره، ایهام تناسب، مجاز، اغراق

۴۴

آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟
"بی‌برگی ما برگ نشاط است چمن را"

- (۱) تشبیه، استعاره، پارادوکس، مجاز
- (۲) استعاره، پارادوکس، مجاز، حسن تعلیل
- (۳) تشبیه، تضاد، کنایه، اسلوب معادله
- (۴) استعاره، حسن تعلیل، اسلوب معادله، مجاز

۴۵

آرایه‌های بیت زیر، کدام‌اند؟
ساز هستی غیر آهنگ دم چیزی نداشت

- (۱) استعاره، مجاز، ایهام، تضاد، حسن تعلیل
- (۲) تشبیه، مجاز، پارادوکس، کنایه، حسن تعلیل
- (۳) تشبیه، تضاد، ایهام، پارادوکس، حس آمیزی
- (۴) استعاره، اغراق، ایهام تناسب، جناس، حس آمیزی

۴۶

آرایه‌های بیت زیر، کدام‌اند؟
"آب آتش می‌برد خورشید شبپوش شما"

- (۱) استعاره، تشخیص، تلمیح، تضاد
- (۲) مجاز، جناس تام، تضاد، تلمیح
- (۳) ایهام، استعاره، جناس تام، پارادوکس
- (۴) مجاز، ایهام، تشخیص، پارادوکس

۴۷

آرایه‌های بیت زیر، کدام است؟
"زنده به بوی توأم بوی ز من وا مگیر"

- (۱) کنایه، تشبیه، ایهام تناسب، مجاز
- (۲) تشبیه، کنایه، جناس همسان
- (۳) کنایه، تشبیه، ایهام، جناس ناهمسان
- (۴) تشبیه، کنایه، جناس همسان

۴۸

بیت زیر، "فاقد" کدام آرایه‌های ادبی است؟
"به خون لعل فرورفت کوه سنگین دل"

- (۱) تشبیه، کنایه
- (۲) مجاز، جناس
- (۳) اغراق، تشخیص
- (۴) تلمیح، حسن تعلیل

۴۹

بیت زیر "فاقد" کدام آرایه‌های ادبی است؟
"شود از مَهر خموشی دل خامش گویا"

- (۱) ایهام، حس آمیزی
- (۲) استعاره، تناقض
- (۳) تشبیه، مراعات نظیر
- (۴) مجاز، اسلوب معادله

۵۰

آرایه‌های بیت زیر، کدام است؟
"قضای لازم است آن را که بر خورشید عشق آرد"

- (۱) تشبیه، ایهام، مجاز
(۲) تشبیه، استعاره، ایهام تناسب
(۳) استعاره، کنایه، مجاز
(۴) استعاره، ایهام تناسب، جناس

۵۱

آرایه‌های بیت زیر، در کدام گزینه "تماماً" درست آمده است؟
"بر روی چون مه ارچه بتابی کمند زلف
باری به‌هیچ‌روی ز من روی برمتاب"

- (۱) مجاز - تشبیه - جناس - تشخیص
(۲) تشبیه - ایهام - جناس تام - کنایه
(۳) استعاره - ایهام - جناس تام - مجاز
(۴) ایهام تناسب - استعاره - تناسب - واج‌آرایی

۵۲

آرایه‌های بیت زیر، در کدام گزینه "تماماً" درست است؟
"مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر
که تا بزاد و بشد جام می ز کف ننهاد"

- (۱) کنایه، تشبیه، مجاز، ایهام
(۲) حسن تعلیل، ایهام، مجاز، کنایه
(۳) استعاره، تضاد، مجاز، حسن تعلیل
(۴) استعاره، تشبیه، کنایه، ایهام تناسب

۵۳

آرایه‌های بیت زیر، کدام است؟
"در مجلس دهر، ساز مستی پست است
نه چنگ به قانون و نه دف بر دست است"

- (۱) استعاره، مجاز، ایهام، حسن تعلیل
(۲) تشبیه، استعاره، ایهام، کنایه
(۳) استعاره، مجاز، کنایه، حسن تعلیل
(۴) تشبیه، جناس، ایهام تناسب، کنایه

۵۴

آرایه‌های بیت زیر، کدام است؟
"مهر آن مهر، فروغی، نپذیرد نقصان
نور خورشید فروزنده نگردد کم‌وبیش"

- (۱) جناس، ایهام، کنایه، حسن تعلیل
(۲) استعاره، تشبیه، اسلوب معادله، مجاز
(۳) جناس تام، استعاره، تضاد، حسن تعلیل
(۴) جناس تام، ایهام تناسب، اسلوب معادله، استعاره

۵۵

آرایه‌های بیت زیر، در کدام گزینه "تماماً" درست آمده است؟
"تو را که موی میان هم وجود و هم عدم است
دو زلف افعی ضحاک و چهره جام جم است"

- (۱) تلمیح، جناس، استعاره، مجاز
(۲) تشبیه، پارادوکس، جناس، ایهام
(۳) مجاز، تلمیح، تشبیه، ایهام
(۴) تشبیه، پارادوکس، تلمیح، جناس

۵۶

همه آرایه‌های کدام گزینه، در بیت زیر وجود دارد؟
"ترش بنشین و تیزی کن که ما را تلخ نماید
چه می‌گویی چنین شیرین که شوری در من افکندی"

- (۱) ایهام، تلمیح، تضاد
(۲) ایهام تناسب، اغراق، حسن تعلیل
(۳) تضاد، تلمیح، حس‌آمیزی
(۴) کنایه، حس‌آمیزی، ایهام تناسب

۵۷

بیت زیر، دارای کدام آرایه‌ها است؟
"ناله زار و زار من، زارتر است هر زمان
بس که به هجر می‌دهد عشق تو گوشمال من"

- (۱) استعاره، مجاز، جناس، ایهام
(۲) کنایه، مجاز، تشبیه، حسن تعلیل
(۳) کنایه، تشبیه، حسن تعلیل، واج‌آرایی
(۴) استعاره، کنایه، جناس، واج‌آرایی

۵۸

آرایه‌های بیت زیر، کدام‌اند؟
"ای ز مزگان تو در چشم گلستان خارها
گل ز سودای رخت افتاده در بازارها"

- (۱) تشبیه، پارادوکس، مراعات نظیر، تضاد
(۲) تشبیه، ایهام تناسب، کنایه، تشخیص
(۳) ایهام تناسب، اسلوب معادله، تشخیص، کنایه
(۴) ایهام، تضاد، اسلوب معادله، مراعات نظیر

۵۹

آرایه‌های بیت زیر، در کدام گزینه تماماً درست آمده است؟

"نیشکر با همه شیرینی اگر لب بگشایی پیش نطق شکرینت چو نی انگشت بخاید"

- (۱) استعاره، حس آمیزی، مجاز، حسن تعلیل
 (۲) استعاره، حس آمیزی، نغمه حروف، کنایه
 (۳) تشبیه، مجاز، حسن تعلیل، ایهام تناسب
 (۴) تشبیه، ایهام، نغمه حروف، مراعات نظیر

۶۰

آرایه‌های موجود در بیت زیر، کدام اند؟
 "ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب"

- (۱) حس آمیزی، ایهام، اغراق
 (۲) تشبیه بلیغ، ایهام تناسب، لفونشر
 (۳) کنایه، تضاد، ایهام تناسب
 (۴) متناقض نما، تشخیص، حس آمیزی

۶۱

آرایه‌های بیت زیر، کدام اند؟
 "ساز بی‌آهنگم و یکسر نوایم خارج است"

- (۱) استعاره، تشبیه، مجاز، حسن تعلیل
 (۲) تشبیه، ایهام تناسب، ایهام، مجاز
 (۳) تشبیه، ایهام، استعاره، حس آمیزی
 (۴) استعاره، کنایه، ایهام تناسب، حس آمیزی

۶۲

آرایه‌های بیت زیر کدام اند؟
 "موشکافی را رواجی نیست در بازار عشق"

- (۱) تشبیه، استعاره، کنایه، حسن تعلیل
 (۲) ایهام تناسب، ایهام، جناس، تشبیه
 (۳) استعاره، مجاز، جناس، اسلوب معادله
 (۴) ایهام تناسب، تشبیه، استعاره، حسن تعلیل

۶۳

آرایه‌های کدام گزینه در بیت زیر موجود نیست؟
 (چو آب آشفته جان برکف دوانم تا کجا سروی)

- (۱) استعاره، مراعات نظیر
 (۲) تلمیح، مجاز
 (۳) تشبیه، تشخیص
 (۴) کنایه، جناس

به قد و قامت بینم روان در پای او ریزم

۶۴

کدام آرایه‌ها "تماماً" در بیت زیر وجود دارد؟
 "ماه و پروین از خجالت رخ فروپوشد اگر"

- (۱) مجاز - کنایه - تشبیه - استعاره
 (۲) استعاره - تلمیح - حسن تعلیل - تشبیه
 (۳) مجاز - اسلوب معادله - تضاد - کنایه
 (۴) تشخیص - حسن تعلیل - جناس - متناقض نما

آفتاب آسا کند در شب تجلی روی تو"

۶۵

بیت زیر، فاقد کدام آرایه‌ها است؟
 "با شکوه کوه فضلت ابر گریان بر جبال"

- (۱) تشبیه، تضاد
 (۲) استعاره، جناس
 (۳) ایهام، حس آمیزی
 (۴) تشخیص، مراعات نظیر

باوجود جود دستت برق خندان بر سحاب"

۶۶

آرایه‌های موجود در بیت زیر، کدام است؟
 "در حقیقت تنگدستی مایه دیوانگی است"

- (۱) تشبیه - تضاد - کنایه
 (۲) حسن تعلیل - ایهام تناسب - اسلوب معادله
 (۳) کنایه - حسن تعلیل - تلمیح
 (۴) جناس - اسلوب معادله - تلمیح

در چمن بید از غم بی‌حاصلی مجنون شود"

۶۷

آرایه‌های بیت زیر کدام اند؟
 "لب بیستم ز سخن ای گل خندان که مباد"

- (۱) ایهام، حسن تعلیل، کنایه
 (۲) استعاره، حس آمیزی، کنایه
 (۳) استعاره، ایهام تناسب، تشبیه
 (۴) ایهام، تشبیه، حس آمیزی

مردمان بوی تو یابند ز رنگ سختم"

۶۸

آرایه‌های بیت زیر کدام است؟

"چون تیر مدارید ز ما چشم اقامت
کز قامت خم گشته در آغوش کمانیم"

- (۱) لف ونشر، کنایه، تشخیص، جناس
(۲) ایهام، تشخیص، مجاز، لف ونشر
(۳) تشبیه، مجاز، استعاره، ایهام
(۴) تشبیه، کنایه، استعاره، جناس

۶۹

همه آرایه‌های بیت زیر، در کدام گزینه، درست ذکر شده است؟

"کمان ابروی او گر کمین غمزه گشود
به شوق سینه سپر کن که تیر می‌آید"

- (۱) تشبیه، ایهام، کنایه، مجاز
(۲) تشبیه، کنایه، مجاز، استعاره، جناس، ایهام
(۳) استعاره، کنایه، تشبیه، جناس
(۴) جناس، ایهام تناسب، استعاره، مراعات نظیر

۷۰

آرایه‌های بیت زیر، کدام اند؟

"گرد از دست نوازش پایه معنی بلند
مور را شیرین سخن دست سلیمان کرده است"

- (۱) کنایه، حس آمیزی، تضاد، مجاز
(۲) کنایه، تشخیص، حسن تعلیل، جناس تام
(۳) استعاره، حس آمیزی، مجاز، اسلوب معادله
(۴) استعاره، تلمیح، اسلوب معادله، حسن تعلیل

۷۱

آرایه‌های بیت زیر، کدام اند؟

"آنچه می‌دانند ماتم تن پرستان، سور ماست
دار، نخل دیگران و رایت منصور ماست"

- (۱) ایهام، استعاره، کنایه، تضاد
(۲) استعاره، تشبیه، ایهام تناسب، جناس
(۳) کنایه، تناقض، جناس، ایهام
(۴) تشبیه، ایهام تناسب، تناقض، تلمیح

۷۲

آرایه‌های بیت: "ای صبر تویی دامن، پروانه کار دل
دل شیفته پروانه است از نار، نگه دارش" کدام اند؟

- (۱) کنایه، جناس ناقص، حسن تعلیل، مجاز
(۲) استعاره، تشبیه، ایهام تناسب، جناس ناقص
(۳) تشبیه، جناس تام، حسن تعلیل، استعاره
(۴) مجاز، کنایه، ایهام تناسب، جناس تام

۷۳

آرایه‌های همه گزینه‌ها به استثنای گزینه در بیت زیر تماماً وجود دارد.

"تا اثر از نقش پای ناقه لیلی به جاست
دامن صحرا بر این دیوانه دامن گلی است"

- (۱) کنایه - ایهام - تلمیح
(۲) تشبیه - تشخیص - جناس
(۳) استعاره مکنیه - تلمیح - تشبیه
(۴) استعاره مصرحه - مراعات نظیر - تشخیص

۷۴

آرایه‌های بیت زیر کدام اند؟

"هرچند زمین گیر بود دانه امید
دست کرم ابر گهربار بلند است"

- (۱) کنایه، تشبیه، مجاز، ایهام
(۲) مجاز، استعاره، حسن تعلیل، کنایه
(۳) استعاره، تشبیه، جناس، تشخیص
(۴) ایهام، تشخیص، حسن تعلیل، جناس

۷۵

آرایه‌های بیت "مشو غمگین در میخانه را گر محتسب گل زد
که جوش گل شراب لعل فام آورد مستان را"، کدام اند؟

- (۱) کنایه، جناس، استعاره، تشبیه
(۲) تشبیه، استعاره، مجاز، جناس تام
(۳) کنایه، مجاز، حسن تعلیل، جناس تام
(۴) تشبیه، مراعات نظیر، جناس، اسلوب معادله

۷۶

آرایه‌های موجود در بیت: "کدام زهره جبین بی نقاب گردیده است
که آتش از عرق شرم، آب گردیده است"، در کدام گزینه، ذکر شده است؟

- (۱) تشبیه، کنایه، مجاز، استعاره
(۲) تشبیه، مجاز، حسن تعلیل، ایهام
(۳) کنایه، تضاد، استعاره، حسن تعلیل
(۴) کنایه، استعاره، مراعات نظیر، ایهام تناسب

۷۷

کدام آرایه‌ها در بیت زیر، تماماً موجود است؟

"هستند بی قرار چو زلف تو عالمی / تا دیده دید در خم زلفت قرار حسن"

- (۱) تشخیص، اغراق، مراعات نظیر، کنایه، ایهام تناسب
(۲) ایهام تناسب، مجاز، تضاد، تشبیه، مراعات نظیر
(۳) تشبیه، کنایه، ایهام تناسب، جناس، تشخیص
(۴) مجاز، تشبیه، اغراق، جناس، تضاد

کدام گروه از آرایه‌های ادبی، همگی، در بیت زیر یافت می‌شود؟
" آخر ای مطرب از این پرده عشاق بگرد
چند گویی که مرا پرده به چنگ تو درید"

- (۱) استعاره، ایهام، مجاز
(۲) کنایه، استعاره، تشبیه
(۳) استعاره، جناس تام، تشبیه
(۴) کنایه، ایهام تناسب، جناس تام

آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟
"فرهاد شورانگیز اگر در پای سنگی جان بداد
گفتار شیرین، بی‌سخن در حالت آرد سنگ را"

- (۱) تلمیح، ایهام، حس آمیزی، کنایه
(۲) اغراق، جناس، تضاد، تشبیه
(۳) تشبیه، حس آمیزی، تلمیح، تشخیص
(۴) اغراق، تشخیص، جناس، کنایه

آرایه‌های بیت: "جان می‌رسد به لب، من شیرین کلام را
تا حرف تلخی از دهن یار می‌کشم" کدام است؟

- (۱) کنایه، مجاز، حس آمیزی، تضاد
(۲) مجاز، کنایه، تناقض، ایهام
(۳) ایهام، مراعات نظیر، تضاد، استعاره
(۴) استعاره، حس آمیزی، تناقض، مراعات نظیر

آرایه‌های مقابل کدام بیت، "هر دو" درست است؟

- (۱) بر آستان یارم برد آسمان غبارم
(۲) سکندروار در ظلمت بسی لب‌تشنه گردیدم
(۳) آن لب رنگین سخن بی‌خواست گویا می‌شود
(۴) چون به چهره بفشانی چین زلف مشک افشان
(۱) بالا گرفت کارم در منتهای پستی (پارادوکس، مجاز)
(۲) که جام باده شد سرچمه آب بقای من (تلمیح، استعاره)
(۳) غنچه چون افتاد بازگوش خود وا می‌شود (حس آمیزی، تشخیص)
(۴) کس به هیچ نستاند بار نافه چین را (جناس تام، حسن تعلیل)

آرایه‌های مقابل همه ابیات تماماً درست است؛ به جز:

- (۱) لاله دل در دم جان بخش سحر می‌بندد
(۲) از آن دلبستگی دارد دل ما با سر زلفش
(۳) به روز حشر چو بوی تو بشنود خواجه
(۴) چنان کاندر پریشانی سرافرازی کند زلفش
(۱) لاله دل در دم جان بخش سحر می‌بندد
(۲) از آن دلبستگی دارد دل ما با سر زلفش
(۳) به روز حشر چو بوی تو بشنود خواجه
(۴) چنان کاندر پریشانی سرافرازی کند زلفش

آرایه‌های مقابل همه ابیات تماماً درست است؛ به جز:

- (۱) این عالم پرشور که آرام ندارد
(۲) از نرگس بیمار بود تازگی حسن
(۳) در دل فکند شور جزا گریه تلخش
(۴) مجنون چه کند مست نگرده، که در این دشت
(۱) این عالم پرشور که آرام ندارد
(۲) از نرگس بیمار بود تازگی حسن
(۳) در دل فکند شور جزا گریه تلخش
(۴) مجنون چه کند مست نگرده، که در این دشت

آرایه‌های مقابل همه ابیات "هر دو" درست است؛ به جز:

- (۱) کمند زلف تو سر حلقه نجات من است
(۲) صبح امید خنده شادی نمی‌کند
(۳) صبر من با لب شیرین تو ز اندازه گذشت
(۴) قبول پرتو احسان ز آفتاب مکن
(۱) کمند زلف تو سر حلقه نجات من است
(۲) صبح امید خنده شادی نمی‌کند
(۳) صبر من با لب شیرین تو ز اندازه گذشت
(۴) قبول پرتو احسان ز آفتاب مکن

آرایه‌های مقابل کدام بیت، کاملاً درست است؟

- (۱) به مژه جان به صبا داد شمع در نفسی
(۲) نرگس که فلک چشم و چراغ چمنش کرد
(۳) تا به کی در پرده باشد نیک و بد ساغر کجاست
(۴) کوه کن زنده نخواهد شدن از نفخه صور
(۱) به مژه جان به صبا داد شمع در نفسی
(۲) نرگس که فلک چشم و چراغ چمنش کرد
(۳) تا به کی در پرده باشد نیک و بد ساغر کجاست
(۴) کوه کن زنده نخواهد شدن از نفخه صور

- ۱) گرچه در مصر فراموشی مقید مانده‌ایم می‌رسد چون جامه یوسف به کنعان بوی ما (تلمیح، ایهام)
- ۲) حسرت برم از خسرو و فرهاد که در عشق نه زر به ترازویم و نه زور به بازو (لف‌ونشر، واج‌آرایی)
- ۳) نظر لطف ز مهر و مه کم‌کاسه مجوی خواب آسودگی از چشم نگیبان مطلب (ایهام تناسب، اسلوب معادله)
- ۴) معنی رنگین به نازک‌دل رساند خویش را باده گلگون ندارد بهتر از مینا نقاب (تشبیه، حسن آمیزی)

- ۱) چون قد سرو خرام تو بگویم سخنی در چمن سرو به بالای تو می‌ماند راست (مجاز، ایهام)
- ۲) عنبر زلف تو بر کافور می‌بندد نقاب سنبل خط تو بر یاقوت می‌آرد برات (تشبیه، استعاره)
- ۳) پیر چون زنده‌دل افتد، ز جوان کمتر نیست می‌برد زنگ ز دل صبح به گیسوی سفید (اسلوب معادله، ایهام تناسب)
- ۴) خامی چو من بین سوخته و آتش ز جان افروخته گر پخته‌ای، خامی مکن و آن پخته در ده خام را (تضاد، پارادوکس)

- ۱) به می پرستی از آن نقش خود زدم بر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن (ایهام، کنایه)
- ۲) گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست که شود فصل بهار از می ناب آلوده (تشبیه، جناس)
- ۳) یاقوت جان‌فزایش از آب لطف زاده شمشاد خوش‌خرامش در ناز پروریده (استعاره، واج‌آرایی)
- ۴) مژگان تو تا تیغ جهانگیر برآورد بس کشته دل‌زنده که بر یکدیگر افتاد (اغراق، استعاره)

- ۱) در چنگ آرزویت سوزم چو عود و سازم چون چنگم از بسازی، چون عودم از بسوزی (ایهام تناسب، حسن تعلیل)
- ۲) تا در غمت گریان شدم هم شاد و هم خندان شدم این گریه مستانه شد سرمایه خندیدنم (پارادوکس، حسن آمیزی)
- ۳) کی به اقیانوس وصلت دست می‌یابم که هست طلعم طوفانی از هجران طولانی تو (جناس، تضاد)
- ۴) چشمه حیوان به تاریکی در است لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب (تلمیح، استعاره)

- ۱) ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند (تشبیه، استعاره)
- ۲) بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد (حسن آمیزی، جناس تام)
- ۳) از کیمیای مهر تو زر گشت روی من آری به یمن لطف شما خاک زر شود (ایهام تناسب، پارادوکس)
- ۴) صد جوی آب بسته‌ام از دیده بر کنار بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت (حسن تعلیل، اغراق)

- ۱) زلف کافر به رخس راهنمون شد ما را از ره کفر به سرمنزل ایمان شده‌ایم (پارادوکس - حسن آمیزی)
- ۲) صد صوفی صافی به یکی جرعه کند مست هر باده که در جام ز مینای تو باشد (اغراق - تشبیه)
- ۳) جز حرف پوچ قسمت زاهد ز عشق نیست کف باشد از محیط نصیب کناره‌ها (اسلوب معادله - تضاد)
- ۴) در عین گوشه‌گیری بودم چو چشم مست و اکنون شدم به مستان چون ابروی تو مایل (ایهام تناسب - تشبیه)

- ۱) داغ عشق از صفحه سیمای عاشق ظاهر است مهر چون ماند نهان در زیر دامن صبح را (اسلوب معادله، تضاد)
- ۲) دم‌به‌دم چون تار موسیقار در هر پرده‌ای خوش بنال ای یار تا در چنگت افتد موی دوست (ایهام تناسب، تشبیه)
- ۳) آن صنم دل‌فروز بار نوآیین ماست شمع همه عالم است لعبت شیرین ماست (استعاره، تشبیه)
- ۴) بگذاخت مرا عشق تو زان‌گونه که آید انگشتی تو به حقیقت کمر من (تلمیح، اغراق)

- (۱) به لطف اگر بخوری خون من روا باشد
به فهرم از نظر خویشتن مران ای دوست (حسن تعلیل)
- (۲) تو که زاهدی به پرهیز تو که عابدی سحرخیز
سر من مدام مست و شب من سحر ندارد (کنایه)
- (۳) بوی جان از لب خندان قدح می‌شنوم
بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری (استعاره)
- (۴) چون مست می‌شوید ز شرب مدام دوست
مستی بنده هم به دعا آرزو کنید (ایهام)

یکی از آرایه‌های مقابل کدام بیت، نادرست است؟

- (۱) گوشه‌گیران قفس را نکهت گلشن بس است
دیدۀ کنعانیان را بوی پیراهن بس است (تلمیح، جناس)
- (۲) از دل پرخون تراوش کم کند اسرار عشق
پرده‌پوش راز گوهر سینۀ دریا بس است (استعاره، کنایه)
- (۳) همچو طوق قمریان آغوش ما گستاخ نیست
جلوه‌ای از دور از آن سرو روان ما را بس است (واج‌آرایی، استعاره)
- (۴) خطّ عذار یار که بگرفت ماه از او
خوش حلقه‌ای است لیک به در نیست راه از او (ایهام، تشبیه)

آرایه‌های مقابل کدام بیت "تماماً" درست است؟

- (۱) سرمنزל فراغت نتوان ز دست دادن
ای ساریبان فروکش کاین ره کران ندارد (کنایه، استعاره)
- (۲) با هیچ‌کس نشانی زان دلستان ندیدم
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد (جناس، استعاره)
- (۳) هر شب‌نمی در این ره صد بحر آتشین است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد (اغراق، اسلوب معادله)
- (۴) چنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت
بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد (حسن‌آمیزی، تشخیص)

هر دو آرایهٔ مقابل همهٔ ابیات درست است، به‌جز:

- (۱) سال‌ها زان لعل نوشین کامران بودیم و اکنون
باری از آن تیر مزگان گر که نیش آید خوش آید (تشبیه، استعاره)
- (۲) عشق بازای که جانی به تنم باز آید
دل نیازار که دلبر به سر ناز آید (جناس تام، استعاره)
- (۳) شمع لرزان شبانگاهم و جائم به سر دست
تا نسیم سحرم بال‌وپر افشان به بر آید (تشبیه، کنایه)
- (۴) ماه کنعان چو به تلخی به دل چاه کند جان
کاروان گو همه با بار گلاب و شکر آید (استعاره، کنایه)

آرایه‌های روبه‌روی همهٔ ابیات کاملاً درست است، به‌جز:

- (۱) مسافر عجب است این گل رسیده که او
چو برگ سفره بسازد ره سفر گیرد (تشبیه - کنایه)
- (۲) کوه جام لاله گیرد ابر لؤلؤ گسترد
باغ چون مینو نماید راغ چون مینا شود (استعاره - جناس)
- (۳) تو داری طاق ابرویی که جفتش نیست در عالم
تویی آن‌کس که در عالم به جفت ابروان طاقی (ایهام - جناس تام)
- (۴) باد نروروز از کجا این بوی جان می‌آورد
جان من بی‌پا به کوی دلستان می‌آورد (حسن‌آمیزی - تشخیص)

آرایه‌های روبه‌روی کدام بیت، تماماً درست است؟

- (۱) شرح این آتش جان‌سوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی (استعاره - جناس)
- (۲) کنون که قامت من در پی تو شد چو کمان
دل مرا هدف ناوک بلا کردی (تشبیه بلیغ اضافی - حسن تعلیل)
- (۳) چشم دارم که من خستهٔ دلسوخته را
به نم چشم گهربار قلم یاد کنید (کنایه - اغراق)
- (۴) در هوای تو چو بلبل زدمی نعرهٔ عشق
که به گلزار لطافت گل خندان بودی (ایهام - استعارهٔ مصرحه)

آرایهٔ روبه‌روی کدام بیت، درست است؟

- (۱) از چوب خشک میوه و در نی شکر نهاد
وز قطره دانه‌ای ذرر شاهوار کرد (اغراق)
- (۲) درین گرداب بی‌پایان منه بار شکم بر دل
که کشتی روز طوفان غرقه از بار شکم گردد (تلمیح)
- (۳) نازها کردی و از عجز کشیدم نازت
عجزها کردم و از عجب ندادی دادم (جناس)
- (۴) دست حسنت پنجهٔ خورشید تابان می‌برد
ترک چشم‌تاخت بر ملک سلیمان می‌برد (حسن تعلیل)

- ۱) گر به مراد من روی و نروی تو حاکمی / من به خلاف رأی تو گر نفسی ز من، ز منم (جناس تام - ایهام)
- ۲) چشم که بر تو می‌کنم چشم حسود می‌کنم / شکر خدا که باز شد دیده بخت روشنم (جناس ناقص - استعاره)
- ۳) شهری که اگر به قصد من جمع شوند و متفق / با همه تیغ برکشم وز تو سپر بیفکنم (مجاز - تضاد)
- ۴) دردی است در دلم که گر از پیش آب چشم / برگیرم آستین بروم تا به دامنم (اغراق - حسن تعلیل)

- ۱) شکن زلف چو ز ناز بتم پیدا شد / پیر ما خرقة خود چاک زد و ترسا شد (استعاره - کنایه)
- ۲) جان در مقام عشق به جانان نمی‌رسد / دل در بلای درد به درمان نمی‌رسد (تشبیه - موازنه)
- ۳) گل مگر لافی زد از خوبی کنون پیش رخت / عذر خواه از صد زبان زان شرمساران می‌رسد (حسن تعلیل - تشخیص)
- ۴) درمان دل، وصال و جمال است و این دو چیز دشوار می‌نماید و آسان نمی‌رسد (تضاد - لف و نشر)

- ۱) اگر این داغ جگرسوز که بر جان من است / بر دل کوه نهی، سنگ به آواز آید (اغراق، تشبیه)
- ۲) لباس مرگ بر اندام عالمی زیباست / چه شد که کوتاه و زشت این قبا به قامت ماست (مجاز، استعاره)
- ۳) دل‌ها برای اوست که اندر تپیدن است / دریا ز شور اوست که اندر تلاطم است (حسن تعلیل، موازنه)
- ۴) گفتار من باد آیدش، خون ریختن داد آیدش / گر رنج من یاد آیدش عهد من آسان نشکند (جناس، متناقض‌نما)

- ۱) تو کز خون شیر و نوش از نیش و گل از خار می‌سازی / به چشم خلق شیرین ساز تلخ افسانه ما را (حسن آمیزی، اغراق)
- ۲) دل عاشق ز گل گشت چمن آزرده‌تر گردد / که هر شاخ گلی دایمی است مرغ رشته برپا را (تشبیه، کنایه)
- ۳) عالمی را دشمنی با من ز بهر روی توست / لیکن از دشمن نمی‌ترسم که میلم سوی توست (مجاز، جناس)
- ۴) شور دریای سخن از دل پرچوش من است / قفل گنجینه معنی لب خاموش من است (درج، اسلوب معادله)

- ۱) افتاده را به چشم حقارت مبین که خاک / گر سرکشد غبار دل آسمان شود (تشبیه، کنایه)
- ۲) از آن مزگان او دست دعا بر آسمان دارد / که دایم از خدا خواهد شفای چشم بیمارش (حسن تعلیل - تضاد)
- ۳) در حیرتم از زاری تنبور که این طفل / بدخو شود آن دم که در آغوش و کنار است (تشبیه - تشخیص)
- ۴) عاقلان را تا در این موسم چو خود دیوانه دید / بید مجنون، سجده شکرى به جا آورده است (اسلوب معادله - اغراق)

- ۱) کی شود این روان من ساکن / این چنین ساکن روان که منم: (کنایه - پارادوکس)
- ۲) سوزی ز ساز عشقت در دل چرا نگیرد / ریزی ز راز مهرت در جان ندارم: (جناس - تشبیه)
- ۳) دامن مفسان از من خاکی که پس از من / زین در نتواند که برد باد غبارم: (تشخیص - تشبیه)
- ۴) چند دام از زهد سازی و دم از طاعت زنی / ما هم از دام تو دوریم و هم از دم فارغیم: (جناس - مجاز)

- ۱) به مومیایی مردم چه حاجت است مرا / که استخوان مرا سنگ مومیایی کرد (نغمه حروف - تشخیص)
- ۲) بهوش باش دلی را به سهو نخراشی / به ناخنی که توانی گره‌گشایی کرد (کنایه - مراعات نظیر)
- ۳) به خاک راه تو هرکس که جبهه سایب کرد / تمام عمر چو خورشید خودنمایی کرد (ایهام - مجاز)
- ۴) فغان که ساغر ز زمین بی‌نیازی را / گرسنه چشمی ما کاسه گدایی کرد (کنایه - تضاد)

- (۱) ز یک حرف خنک هنگامه‌ای افسرده می‌گردد
 (۲) ز سوگ لاه‌رویوان گر نبودی ازچه‌رو لاله
 (۳) دلگرمی است مرا ز آتش عشقت که اگر
 (۴) چو مشک ما همه کافور شد از سردی عالم
- که رنگ از روی گلشن از خزان یک بار می‌ریزد (جناس - حس آمیزی)
 به گلزار جهان زینسان به چهر داغدار آمد (حسن تعلیل - تشبیه)
 آه سردی بکشم هر دو سرا می‌سوزد (اغراق - متناقض‌نما)
 جوانان را ز ما دل سرد شد کو آن جوانی‌ها (کنایه - استعاره)

- (۱) آتش عشق به تدبیر نگردهد خاموش
 (۲) نخل بی‌برگ از دم سرد خزان آسوده است
 (۳) من نه آن دریای پرشورم که خس‌پوشم کند
 (۴) نیست گوش اهل عالم محرم اسرار عشق
- تب خورشید خنک از دم عیسی نشود (تشبیه - مجاز)
 سردمهری‌های دوران از من مجنون مهرس (تشخیص - تلمیح)
 یا به گفتار خنک دل‌سرد از جوشم کنند (حس آمیزی - کنایه)
 زین سبب با خویشتن دیوانه می‌گوید سخن (حسن تعلیل - مجاز)

- (۱) به حکم دل ز لعل یار داد خویشتن بستانم
 (۲) پس از من بر سر خاکم، اگر روزی گذار افتد
 (۳) شاه و گدا به دیده دریا‌دلان یکی است
 (۴) هرکجا غم نیست، آنجا زندگانی مشکل است
- مرا روزی که ملک وصل در زیر نگین باشد (تشبیه - استعاره)
 بیایی در هوایت من چو گرد از خاک برخیزم (ایهام تناسب - مجاز)
 پوشیده است پست و بلند زمین در آب (اسلوب معادله - متناقض‌نما)
 زین سبب آدم به‌تعمیل از بهشت آمد برون (تلمیح - حسن تعلیل)

- (۱) مرهم داغ من تشنه‌جگر زخم بود
 (۲) رنگین‌تر از سرشک بود گفتگوی من
 (۳) کریم از بهر ریزش می‌نهد رنج طلب بر خود
 (۴) ما ز جام باده عشقیم مخمور است
- بخیه زخم من بی‌سروسامان داغ است (متناقض‌نما - جناس)
 از بس شده است گریه گره در گلو مرا (نغمه حروف - حس آمیزی)
 ز دریا هرچه گیرد ابر گوهر بار می‌ریزد (اسلوب معادله - استعاره)
 زان سبب باشد مدامم با می و شاهد نشست (تشبیه - ایهام تناسب)

- (۱) سیم‌رغ کوه قاف حقیقت کنون منم
 (۲) آن‌که کام از لب شیرین تو خواهد یابد
 (۳) دل‌های مرده زندگی از سر گرفته‌اند
 (۴) خضرسان از چشمه احسان هستی بخش نوش
- کو عارفی که قول مرا ترجمان کند
 نیش را بر قدح نوش مقدّم دارد
 تا چون مسیح بلب جان‌پرور آمدی
 جرعه باقی بوشد عمر جاویدان کند

- (۱) نوع‌روسان چمن را که جهان آریند
 (۲) در موی میانست سخنی نیست که خود نیست
 (۳) صبر چون پروانه باید کردنت بر داغ عشق
 (۴) خواهی که برنخیزدت از دیده رود خون
- با گل روی تو بازار لطافت بشکست
 لیکن سخن ار هست در آن پسته دهان است
 ای که صحبت با یکی داری نه در مقدار خویش
 دل در وفای صحبت رود کسان میند

- (۱) من به بوی توأم ای دوست هواخواه بهار
 (۲) ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم
 (۳) من همان روز ز فرهاد طمع ببریدم
 (۴) خیال شهسواری پخت و ناگه شد دل مسکین
- کز نسیمش به دماغم همه بوی تو رسد
 که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد
 که عنان دل شیدا به کف شیرین داد
 خداوند نگاه‌دارش که بر قلب سواران زد

- (۱) صد باد صبا اینجا با سلسله می‌رقصد این است حریف ای دل تا باد نیمایی
 (۲) اگرچه مهر بریدی و عهد بشکستی هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم
 (۳) پیش رویت دگران صورت بر دیوارند نه چنین صورت و معنی که تو داری، دارند
 (۴) ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم این خانه ز بنیاد بیر

آرایه‌های "ایهام، نغمه حروف، تشبیه، تضمین"، همگی در کدام بیت یافت می‌شود؟

- (۱) تو شور کوه‌کن آور نه قصه شیرین که کوه عشق به ناخن توان تراشیدن
 (۲) به بوی زلف تو در پیشگاه باد سحر بهسان شمع شبستان خوش است لرزیدن
 (۳) به زیر زلف پرندین بامداد وصال تویی چو چشمه خورشید در درخشیدن
 (۴) به شهر عشق منم شهریار و چون حافظ منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن

در کدام بیت همه آرایه‌های، استعاره، تشخیص، تشبیه و حس آمیزی وجود دارد؟

- (۱) نسیم ناامیدی بد ورق گرداندنی دارد در ایام برومندی در بستان سرا بگشا
 (۲) ندارد بی‌قراری حاصلی غیر از پشیمانی میان خویش را چون موج در بحر بلا بگشا
 (۳) ز رقص مرغ بسمل این نوا در گوش می‌آید که ساحل چون شود نزدیک بازوی شنا بگشا
 (۴) سزای توست چون گل گریه تلخ پشیمانی که گفت ای غنچه غافل، دهن پیش صبا بگشا

در همه عبارت‌ها به استثنای عبارت آرایه‌های "تشبیه و پارادوکس" هر دو وجود دارد؟

- (۱) صدای سایش بال‌های خیال تنها سخنی است که سکوت ابدی کویر را نشان می‌دهد.
 (۲) کویر انتهای زمین است، پایان سرزمین حیات است در کویر گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم.
 (۳) شب کویر این موجود زیبا و آسمانی شبی است که از بامداد آغاز می‌شود، شب کویر به وصف نمی‌آید.
 (۴) آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی دل پژمرد.

در کدام بیت آرایه‌های "استعاره، تشبیه، اغراق و کنایه" به کار رفته است؟

- (۱) بس کن از سرکه فشاندن زان لب میگون که من دل بر آن میگون لب سرکه فشان خواهم فشاند
 (۲) پای خاکین کن در آ کز چشم خونین هر نفس گوهر اندر خاک پایت رایگان خواهم فشاند
 (۳) گر چو چنگم در بر آبی زلف در دامن کشان از مژه يك دامن لعل روان خواهم فشاند
 (۴) بر سر خاک او فتان خیزان ز جور آسمان از تظلم خاک هم بر آسمان خواهم فشاند

در همه ابیات به جز بیت همه آرایه‌های تشبیه، جناس، مراعات نظیر و کنایه یافت می‌شود.

- (۱) نقد بازار جهان بـ نگر و آزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس
 (۲) شـکر شکر ز طوطی روان باز مدار دو سه روزی که بمانده است در این تیره قفس
 (۳) نه چو بلبل منم آن سدره نشیمن شهباز کز هوای مـلکوت آمدم اینجا به هوس
 (۴) گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

در همه ابیات، به استثنای بیت "اسلوب معادله" وجود دارد.

- (۱) گل در این گلشن کجا دارد سر پروای ما خار هم از سرکشی کی می‌رود در پای ما
 (۲) دل گمان دارد که پوشیده‌ست راز عشق را شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
 (۳) دخل بیجا ندهد غیر خجالت اثری تیر کج باعث رسوایی تیرنداز است
 (۴) زیور آیینۀ دل روشنی باشد. نه عکس خانه تاریک را شمعی به از صد صورت است

- ۱) نیک خواها در آتشم بگذار وین نصیحت مکن که بگذارش
- ۲) مگر می‌نبینی که دد را و دام نینداخت جز حرص خوردن به دام
- ۳) سعدی که داد وصف همه نیکوان بداد عاجز بماند در تو زبان فصاحتش
- ۴) درد بی‌عشقی ز جانم برده طاقت، ورنه من داشتم آرام تا آرام جانی داشتم

- ۱) اینکه در تردامنی چون ابر طوفان می‌کنیم پشت ما گرم از فروغ آفتاب دیگر است
- ۲) آب در پستی عنان خویش نتواند گرفت عمر را در موسم پیری شتاب دیگر است
- ۳) گرچه دارد چشمهٔ خورشید آب روشنی در عرق روی بتان را آب‌وتاب دیگر است
- ۴) طالع شهرت بلند افتاده است آن زلف را ورنه آن موی میان را پیچ‌وتاب دیگر است

- ۱) ای رخت آینهٔ جان، می چون زنگ بیار تا ز آینهٔ خاطر ببرد زنگ مرا
- ۲) مطرب آهنگ چنین تیز چه گیری که کند جان شیرین به لب لعل تو آهنگ مرا
- ۳) نشد از گوش دلم زمزمهٔ نغمهٔ چنگ تا عنان دل شیدا بشد از چنگ مرا
- ۴) من که بر سنگ زدم شیشهٔ تقوا و ورع محتسب بهر چه بر شیشه زند سنگ مرا

- ۱) گر ز عشقت خبری هست، بگو ای واعظ ورنه خاموش که فریاد و فغان چیزی نیست
- ۲) ای ماه‌روی حاضر غایب که پیش دل یک روز نگذرد که تو صدمبار نگذری
- ۳) غم عشق تو آزادم ز غم‌های جهان دارد بدان غم کرده‌ای شادم خدایت شادمان دارد
- ۴) به پستی نیز معراجی است اگر آزاده‌ای بیدل صدای آب شو، ساز ترقی کن تنزل را

- ۱) صوفی مجلس که دی جام و قح می‌شکست باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه گشت
- ۲) ما را ز عشق ایشان دانی که چیست حاصل؟ آزادگی ز یاران، بیگانگی ز خویشان
- ۳) به آب روشن می عارفی طهارت کرد علی الصباح که میخانه را زیارت کرد
- ۴) در پرده‌های خاموشی آواز ما بلند است شمع‌ها تاریکی این شمع روشن دیده‌اند

- ۱) آن‌چنان گردیدن جان است قاصد دیده‌ها پردهٔ چشم جهان‌بین است پیدایی تو را
- ۲) با دلارامی مرا خاطر خوش است کز دلم یک‌باره برد آرام را
- ۳) مرهم ز چه سازیم که این درد که ما راست دانیم که از درد توان جُست دوا را
- ۴) تو مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی

- ۱) دل به سوز تو چو پروانه به آتش مایل جان به درد تو چو بیمار به درمان مشتاق
- ۲) گر دگری را شکیب هست ز دیدار دوست من نتوانم گرفت بر سر آتش قرار
- ۳) در آفاق گشاده است ولیکن بسته است از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر
- ۴) اگرکرت سلطنت فقر ببخشد ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

- الف) من به دیوانگی از فلانش شدم معذورم
ب) برو ای خواجه اگر زانکه به صد جان عزیز
ج) ابر چشمم چو شود سیل فشان از لاله
د) آب آتش می‌برد خورشید شب‌پوش شما
ه) شوم نشانه تیر قضا بدان امید
- کان پری صید کند دیو سلیمانی را (استعاره)
می‌فروشند بخر یوسف کنعانی را (ایهام)
کوه در دوش کشد جامه بارانی را (تشبیه)
می‌رود آب حیات از چشمه نوش شما (متناقض‌نما)
که جان ببازم و حاصل کنم رضای شما (کنایه)

- (۱) دو
(۲) سه
(۳) چهار
(۴) یک

- (۱) ایهام
(۲) تشبیه
(۳) تلمیح
(۴) کنایه

- (۱) در زهد من نهفته بود رغبت شراب
(۲) از سوز عشق گریه من شد بدل به آه
(۳) از خشک‌طینتان مطلب جز جواب خشک
(۴) آخر مرّوت است کز آن لعل آبدار
- چون نغمه‌های تر که بود در ریاب خشک
خون مشک گشت در جگر این کباب خشک
بحر سراب را چه بود جز سحاب خشک
باشد نصیب سوخته جانان جواب خشک

- (۱) روزگاری که رخت قبله جان بود مرا
(۲) چند روزی که به سودای تو جان می‌دادم
(۳) یادباد آن‌که به خلوتگه وصلت شب و روز
(۴) یادباد آنکه چو آغاز سخن می‌کردی
- روی دل تافته از هر دو جهان بود مرا
حاصل از زندگی خویش همان بود مرا
دل سرپرده صد راز نهران بود مرا
با تو صد زمزمه در زیر زبان بود مرا

- (۱) خلقی ز پی ات پویان، مهر تو به جان جویان
(۲) نباشد هیچ انباری به از انبان محتاجان
(۳) ز تاراج خزان بر خود نمی‌لرزند بی‌برگان
(۴) گر خوب شود کاری، از طلعت خود گیری
- زین جمله دعاگویان تا بخت که را باشد
که آن را پایه‌ای بس محکم از دوش گدا باشد
که عریانی دعای جوشن تیر بلا باشد
ور زشت شود، تاوان بر طالع ما باشد

- (۱) مردم دریا نیندیشد ز طوفان زان سبب
(۲) از آن چین زلف تو شد جای دل
(۳) کی به منزل ره بری تا نگذری از خویش از آنک
(۴) چو خامه هرکه حدیث دل آورد به زبان
- مردم چشمم فروبرده‌ست دائم سر در آب
که هندوستان جایگاهی خوش است
ترک هستی در ره مستی نخستین منزل است
طمع مدار که سر بر سر زبان نکند

"یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت و ثنایی بر او گفت. فرمود تا جامه از او بکنند و از ده به در کنند. مسکین برهنه به سرما همی‌رفت. سگان در قفای (به دنبال) وی افتادند، خواست تا سنگی بردارد و سگان را دفع کند. در زمین یخ گرفته بود، عاجز شد. گفت: این چه حرام‌زاده مردمان‌اند، سنگ را بسته‌اند و سگ را گشاده! امیر از دور بدید و بشنید و بخندید. گفت: ای حکیم، از من چیزی بخواه، گفت: جامه خود خواهم اگر انعام فرمایی!"

- (۱) تشبیه - سجع - تکرار - کنایه
(۲) جناس - واج‌آرایی - تضاد - تشبیه
(۳) مجاز - مراعات نظیر - تکرار - ایهام
(۴) جناس - سجع - تضاد - کنایه

- (۱) از آن ز خنده نیاید لبم به هم چون جام که بوسه بر دهن شیشه می توانم زد
 (۲) شرح شب های دراز هجر از زلف است بیش پنبه ای بر لب از آن صبح بناگوشم گذار
 (۳) ز آن سراپا چشم گردیده است آن زلف رسا تا از آن موی کمر تعلیم گیرد پیچ و تاب
 (۴) ز آن تنم شد چو میانت باریک کز دهانت دل من تنگ تر است

از میان ابیات زیر در چند بیت آرایه تضمین دیده می شود؟

- الف) به بانگ چنگ چو حافظ همیشه گوید "نور" که من نسیم حیات از پیاله می جویم
 ب) جز آن نگویم شاها که رودکی گوید خدای چشم بد از ملک تو بگردانان
 پ) می برد مصرع حافظ دلم از دست "حزین" تکیه بر عهد گل و باد صبا نتوان کرد
 ت) روح حافظ بود از کلک تو خشنود "حزین" از تو این تازه غزل ورد زبان ما را بس
 ث) کمال حافظ شیراز را ز "صائب" پرس که قدر گوهر شهوار جوهری داند

- (۱) ۱ (۲)
 (۳) ۳ (۴)

در کدام گزینه آرایه متناقض نما به کار نرفته است؟

- (۱) سنگ طفلان مومیایی شد دل دیوانه را شد شکستن باعث آبادی این ویرانه را
 (۲) گردد ز مهر مست و بود هوش او به جای پیوسته مست باشد و همواره هوشیار
 (۳) سازگاری چرخ را با من نبود از راه لطف چند روزی بهر ویرانی مرا آباد داشت
 (۴) می شود روشن ز خاموشی چراغ عاشقان در هلاک خویش چون پروانه بی تابیم ما

در همه گزینه ها به جز گزینه هر دو آرایه "تضاد" و "تناقض" به کار رفته است.

- (۱) خلق و بازار جهان کیش همه سود است و زیان من و سودای محبت که زیانش سود است
 (۲) در گرفتاری است آزادی در این بستان سرا می شدم آزاد اگر پا در گلی می داشتم
 (۳) اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
 (۴) آن که از معماری عدلش جهان معمور شد زین خراب آباد آیین خرابی دور شد

در همه ابیات به جز آرایه متناقض نما وجود دارد.

- (۱) عجب مدار که در عین درد خاموشم که درد یار پری چهره، عین درمان است
 (۲) با این رخ افروخته هر جا خرامان بگذری از باد دامن می کنی روشن چراغ مرده را
 (۳) خالی از خود پُر بود از ذکر دوست پس ز کوزه آن تراود که در اوست
 (۴) ترقی در تنزل بوده است اقبال مندان را که ابراهیم ادهم شد تمام از دولت افتادن

کدام بیت، فاقد "ایهام" است؟

- (۱) چه سود نرگس سرمست را نصیحت بلبل که هیچ فایده نبود اگر هزار گوید
 (۲) در تایم از دو سنبل هندوت کز چه روی سر بر کنار نسترن و ارغوان نهاد
 (۳) دلی کز خرمن شادی نشد یک دانه اش حاصل چنین در دام غم تا کی به بوی دانه بنشیند
 (۴) در پرده از ناراستی راه مخالفت می زنی بنواز باری نوبتی چون می زنی عشاق را

همه واژه ها در بیت زیر آرایه ایهام یا ایهام تناسب دارند؛ به جز:

"خسرو آن است که چون ملک وصال دریافت لعل شیرین تو را دید و شکر گرد آورد"

- (۱) خسرو (۲) شیرین
 (۳) شکر (۴) وصال

- (۱) در عشق یار نیست مرا صبر و سیم و زر
لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار
- (۲) روی اگر در کف پای تو نهم خرده مگیر
وجه دیگر من درویش ندارم چه کنم؟
- (۳) به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم
ز خواب عافیت آنگه به بوی موی تو باشم
- (۴) گر برود جان ما در طلب روی دوست
حیف نباشد که دوست دوست‌تر از جان ماست

در ابیات همه گزینه‌ها به جز گزینه هر دو آرایه "ایهام تناسب" و "تلمیح" وجود دارد.

- (۱) ای بت شیرین‌لبان! تا چند از این گفتار تلخ؟
روز من چون شب مدار از تلخی گفتار، تار
- (۲) آن خسرو شیرین‌دهن خندد به آب چشم من
چون ابر گرید در چمن، گل‌های خندان پرورد
- (۳) حسن غور را نیست پروای تلخ‌کامان
از خون خویش فرهاد، شیرین کند دهان را
- (۴) گو مکن شور و مکن کوه به تلخی فرهاد
که رسیده است به کام از لب شیرین، خسرو

کدام گزینه فاقد آرایه ایهام است؟

- (۱) صائب به مقامی نرسیدیم ز سستی
از خاک چو نی گرچه کمر بسته دمیدیم
- (۲) هوس هرچند گستاخ است عذرش صورتی دارد
به یوسف می‌توان بخشید تقصیر زلیخا را
- (۳) کشور دیوانگی امروز معمور از من است
من به پا دارم بنای خانه زنجیر را
- (۴) عمر شد در گوشمالم صرف، گویا روزگار
می‌کند ساز از برای مخملی دیگر مرا

در کدام بیت "ایهام تناسب" وجود دارد؟

- (۱) به راستی که نه همبازی تو بودم من
تو شوخ‌دیده مگس بین که می‌کند بازی
- (۲) سرش مدام ز شور شراب عشق، خراب
چو مست دائم از آن گرد شور و شر می‌گشت
- (۳) به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت
بنای عهد قدیم، استوار خواهم کرد
- (۴) کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش؟

کدام بیت دارای ایهام است؟

- (۱) آن پی مهر تو گیرد که نگیرد پی خویشش
وان سر وصل تو دارد که ندارد غم جانش
- (۲) عهد ما با تو نه عهدی که تغیر بپذیرد
بوستانی است که هرگز نزند باد خزانیش
- (۳) هرکه سودای تو دارد چه غم از هرکه جهانیش
نگران تو چه اندیشه و بیم از دگرانیش
- (۴) هرکه از یار تحمل نکند یار مگویش
وان که در عشق ملامت نکشد مرد مخوانیش

کدام گزینه فاقد اغراق است؟

- (۱) بیا که گریه من آن قدر زمین نگذاشت
که از فراق تو خاکی به سر توان کردن
- (۲) جگر سنگ به نومیدی من می‌سوزد
آب حیوانم و از ریگ روان تشنه‌ترم
- (۳) سفینه در عرق شرم می‌توان انداخت
ز بس که منفعل از کرده‌های خویش‌تنم
- (۴) تا به کی در خواب سنگین روزگارم بگذرد
زندگی در سنگ خارا چون شرارم بگذرد

در کدام دو کلمه بیت زیر "ایهام تناسب" به کار رفته است؟

"نه از باغش مرا برگ جدایی
نه از سیبش مرا روی بهی بود"

- (۱) سیب - به
(۲) جدایی - روی
- (۳) باغ - سیب
(۴) به - جدایی

- (۱) نه یاری سست‌پیمان است سعدی
 که در سختی کند یاری فراموش
- (۲) من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم
 کسی دگر نتوانم که بر تو بگرینم
- (۳) باز در چنگال شهباز غمت مرغ دلم
 آن‌چنان است که در چنگ همایی مگسی
- (۴) چون خاک، در هوای تو از پا افتاده‌ام
 چون اشک، در قفای تو با سر دویده‌ام

- (۱) اگر دو چشم تو مست مدام خواهد بود
 خروش و مستی ما بر دوام خواهد بود
- (۲) چو فرهاد از جهان بیرون به تلخی می‌رود سعدی
 ولیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد
- (۳) من که در مصر چو یعقوب عزیزم دارند
 چه نشینم ز پی یوسف کنعان بروم
- (۴) نه من بر آن گل عارض غزل‌سرایم و بس
 که عندلیب تو از هر طرف هزارانند



گزینه ۲

۱

الف) استعاره: دلم می‌خواست جان به‌پیش تو بفرستد.
 (د تشبیه: [من] چو گوی / ب) پارادوکس: به آزادگی گرفتاریم.
 (ج) حسن تعلیل: شاعر، دلیل پراکندگی یا پریشانی زلف [معشوق] را آگاهی زلف او از احوال دل غمگین خود دانسته است.

گزینه ۳

۲

الف) تشخیص: نسبت دادن صفت‌های "سرکش بودن، خجالت کشیدن به ناز برخاستن" به سرو
 (ب) جناس: کوی و بوی (جناس ناهمسان یا ناقص)
 (ج) تضاد: ستادم (ایستادم) و نشستم
 (د) مجاز: خط مجاز از فرمان و دستور

گزینه ۳

۳

الف) ایهام: عین: ۱- چشمه ۲- نظیر و مانند
 (ب) حس آمیزی: شنیدن بوی شراب (آمیختن دو حس شنوایی و بویایی)
 (ج) حسن تعلیل: شاعر با دلیل شاعرانه و غیرواقعی می‌گوید: مردمک چشم از غرق شدن در اشک نمی‌ترسد؛ زیرا مرد دریانورد همیشه سر در آب دریا دارد.
 بیت (د) مجاز: سر مجاز از فکر و قصد و نیت
 استعاره: بیت هـ: سنبل استعاره از زلف / غنچه استعاره از چهره / نشستن سرو در چمن

گزینه ۴

۴

الف) استعاره: در غارت جان (اضافه استعاری) - حلقه زلف، در غارت جان را می‌زند. (تشخیص)
 (ب) ایهام تناسب: مردم ۱- انسان‌ها (معنای موردنظر) ۲- مردمک چشم (با چشم تناسب دارد) / دور ۱- روزگار (معنای موردنظر) ۲- به گردش درآوردن جام (موردنظر نیست و با مست و هشیاری تناسب دارد)
 (ج) تشبیه: جام کدورت (مشبهه: کدورت / مشبهه به: جام) / تن خم‌خانه (مشبهه: تن / مشبهه به: خم‌خانه) / جان چو دُردی (ته‌نشین شراب)
 (د) تلمیح: به آیه قرآن اشاره دارد: { أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ } (سوره اعراف: ۱۷۲)
 این آیه به "عهد الست" معروف است.
 (ه) مجاز: جام مجاز از شراب

گزینه ۳

۵

بیت "د" اسلوب معادله: مصراع دوم مصداق یا مثالی برای توجیه مفهوم مصراع اول است: امید گشایش از ماه عید، نشانه بی‌خردی است؛ همان‌طوری که [امید بازشدن گره از ناخن تنها] بیهوده است؛ زیرا ناخن تنها فقط برای خاراندن پشت سر، قابل استفاده است و به‌تنهایی کاری از آن ساخته نیست.
 بیت "ب" تلمیح: "آب زندگانی" اشاره‌ای است به داستان حضرت خضر و نوشیدن او از چشمه آب حیات
 بیت "الف" تشبیه: وصل هجران است. (وصل همانند هجران است) - هجر وصل باشد. (هجر به‌منزله وصل است)
 بیت "ج" حس آمیزی: نگاه تلخ یار - دود خشک

بیت "ج" تشبیه: داغ عشق (اضافه تشبیهی)
 بیت "ب" مجاز: سنگ - کوه (بیستون)
 بیت "د" حس آمیزی: دم (سخن) گرم
 بیت "الف" اسلوب معادله: مصرع دوم، در حکم مثال یا مصداقی برای توجیه مصراع اول است.
 * گزینه ۲ هم می‌تواند جواب سؤال باشد.
 بیت "ب" تشبیه: دل همچون کعبه حاجت است.
 بیت "د" مجاز: دل - وجود / دم - سخن
 بیت "الف" حس آمیزی: صحبت رنگین
 بیت "ج" اسلوب معادله: مصراع دوم، در حکم مثال یا مصداقی برای توجیه مفهوم مصراع اول است: فروغ داغ عشق دل را در خون غوطه می‌دهد همان‌طوری که خورشید عالمتاب، سنگ را رنگین می‌کند.

الف) مجاز: سر مجاز از چشم
 ب) ایهام: دور از تو: ۱- از دوری تو ۲- دور از تو باشد (هر دو معنا مورد قبول است)
 ج) اسلوب معادله: مصراع دوم مصداقی برای مفهوم و موضوع مصراع اول است.
 د) حس آمیزی: شیرین سخنی (آمیختن دو حس چشایی و شنوایی)
 ه) استعاره: چشم بد ایام (اضافه استعاری و تشخیص)

الف) حسن تعلیل: شاعر دلیل پدید آمدن "مُشک تر" را خون [دل] خوردن آهو دانسته است که دلیلی شاعرانه و غیرواقعی است.
 ب) مجاز: مصرع مجاز از شعر
 ج) استعاره: غنچه استعاره از لب و دهان / مخاطب قرار گرفتن "نسیم عافیت" (تشخیص و استعاره)
 د) ایهام: دور از آن ۱- در فراق و دوری آن ۲- دور از آن باد

الف) لف و نشر: لف: ۱: شب - لف: ۲: روز / نشر: ۱: مه - نشر: ۲: خورشید
 ب) حسن تعلیل: شاعر برای پنهان شدن خورشید پشت ابر دلیل شاعرانه و غیرواقعی بیان کرده است (به این دلیل ابر پیدا می‌شود که خورشید از حسادت دیدن روی معشوق، خود را پشت آن پنهان کند)
 ج) استعاره: سخن گفتن و حالت خمار داشتن و غمگین (دژم) بودن نرگس (تشخیص و استعاره)
 د) ایهام: شیرین (مصراع دوم) ۱- عزیز و ارزشمند ۲- بانوی ارمنی، معشوقه خسرو و فرهاد
 ه) حس آمیزی: خنده شیرین و گریه رنگین

بیت "د" جناس: رحمت و زحمت
 بیت "ب" تشبیه: کشتی عقل و دریای شراب (اضافه تشبیهی)
 بیت "الف" حسن تعلیل: دلیل ناله برخاستن از دل سرو و هاله بسته شدن بر پیرامون ماه، رشک سرو از قامت یار و شرم ماه از رخسار زیبای معشوق، دانسته شده است.
 بیت "ج" پارادوکس: فرارسیدن شادی از غم (پیدایش شادی از غم)

بیت "د" ایهام تناسب: خراب (۱ - بدحال و ویران (معنای پذیرفتنی) ۲) مست (با می و مست تناسب دارد)
 بیت "ب" حسن تعلیل: شاعر، اشک خونین خود را شراب سرخ می‌پندارد و به همین دلیل می‌خواهد چشمان او همواره پر از اشک باشد.
 بیت "الف" استعاره: کعبه مقصود - کوی یار - عشق به کسی پروبال بدهد. (تشخیص و استعاره)
 بیت "ج" حس آمیزی: شیرین کلام

۱۲

گزینه ۳

ج) واج آرایبی: تکرار صامت "م" و "س" و مصوت "-".
 الف) ایهام تناسب: نگاه ۱- حفظ کردن (معنای مورد نظر) ۲- د نگرستن که با چشم تناسب دارد.
 د) استعاره: نقاب گل، زلف سنبل و قبای غنچه (اضافه استعاره و تشخیص)
 ب) پارادوکس: با انفاس عیسوی کسی را کشتن

۱۳

گزینه ۴

الف) پای به سنگ برآمدن: کنایه از گرفتار مصیبتی شدن
 ب) ایهام: شیرین: ۱- مزه ۲- معشوقه خسرو
 د) تشبیه معشوق به درخت
 ج) واج آرایبی: مصوت -
 ه) مشک: استعاره از مو

۱۴

گزینه ۱

بیت ج: ایهام - افتاده: از چشم جاری شد، افتادن - از دست دادن ارزش، بی مقدار شدن
 بیت د: پارادوکس - به دست آوردن نیک نامی را در باختن نام و آبرو می داند.
 بیت الف: مجاز - ۱- پیکان خدنگ: نوک تیر - مجاز از تیر، ۲- می توان دل را هم مجاز از وجود دانست.
 بیت ب: تلمیح - اشاره به ماجرای آب زندگانی و آب حیات دارد: داستان خضر نبی

۱۵

گزینه ۴

ایهام: دست آخر - عاقبت - دست آخر قمار (بیت د)
 اسلوب معادله: بیت ج (می توان بین دو مصراع = گذاشت)
 حس آمیزی: رنگ عشق
 تشبیه: روی تو مانند ورق گل

۱۶

گزینه ۲

بیت ج) لف و نشر: رخ و زلف (لف) / صبح و شام (نشر)
 بیت ب) پارادوکس: شیرین بودن زهر قهر
 بیت ه) استعاره: گلاب - اشک (استعاره مصرحه)
 بیت د) تشبیه: روز تاریک به حال / شب تیره به خط / اقبال سیاه به طره مشکین
 بیت الف) ایهام: "بو" - ۱- رایحه، ۲- امید و آرزو

۱۷

گزینه ۱

بیت ج) تشبیه: من همچو دیوانه
 بیت ب) اسلوب معادله: مصراع دوم مصداق و مثالی برای مفهوم مصراع اول است.
 بیت ه) ایهام: درنگیرد - ۱- اثر نمی کند، ۲- شعله ور نمی شود، روشن نمی شود.
 بیت الف) استعاره: ماه خرگهی - یار، معشوق
 بیت د) اغراق: بزرگ نمایی در بیان اشک چشم سعدی که آسیابی را می چرخاند.

۱۸

گزینه ۱

بیت ج) اغراق: زیاده روی و بزرگ نمایی در توصیف چهره روحانی مخاطب
 بیت د) تضاد: باقی، فانی
 بیت ب) تشبیه: جام لاله (اضافه تشبیهی) / شبنم به راح (شراب) / ابر نیسانی به ساقی
 بیت الف) ایهام: قانون - ۱- آیین و مقررات، ۲- نام کتابی معروف از ابن سینا در طب

بیت (د) مجاز: خاک - قبر، سنگ قبر، مزار
 بیت (الف) تشبیه: سر (مشبه)، نعل (مشبه به)
 بیت (ج) تناقض: عدل بودن بیداد و کرامت بودن جفا
 بیت (ب) جناس: ارزم، ورزم

(ج) اسلوب معادله: مصراع دوم بیت، معادل و مصداقی برای مصراع اول آن است.
 (الف) کنایه: سیاه (سیه) دل بودن کنایه از بداندیش و بدکردار و کینه‌ور بودن.
 (د) ایهام تناسب: هوا: ۱- هوس، آرزو (معنای موردنظر شاعر)، ۲- هوا، فضا، جو (با واژه باد تناسب دارد)
 (ه) حس آمیزی: شکرخنده شیرین (آمیختن حس‌های شنوایی یا بینایی با حس چشایی)
 (ب) حسن تعلیل: شاعر دلیل ریختن دندان پیران را افسوس نخوردن و لب نگزیدن آن‌ها در دوران پیری دانسته است.

بیت (ج) ایهام تناسب: چنگ - ۱- پنجه و دست (معنی موردنظر) - ۲- نوعی ساز که با مطرب و... تناسب دارد.
 (الف) استعاره: گلستان صفا - کوی و دیار معشوق
 بیت (ب) کنایه: کام (مقصود) در کام (دهان) نهنگ طلبیدن - خطر کردن
 بیت (د) حس آمیزی: گفتن [حرف] تلخ و لطیف و لذیذ بودن سخن یار

(ج) تشبیه: خوان زمین (زمین به خوان و سفره تشبیه شده است) و اضافه تشبیهی است. (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 (ب) ایهام تناسب: قامت - ۱- اذان خفیف هنگام آغاز نماز (معنای موردنظر شاعر)، ۲- قد، بالا (با قد موزون تناسب دارد) (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 (د) اسلوب معادله: مصراع دوم معادل و مثالی برای مصراع اول است؛ همان‌طوری که دل از حق غافل شود، از تن فرمان می‌پذیرد، اسب هرچا که بخواهد انسان خواب‌آلوده را می‌برد. (ادبیات ۲، درس ۲۳)
 (الف) مجاز: فردا - قیامت (ادبیات ۳، درس ۶) / (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

(د) تشبیه: به‌سان (مانند) دیگ دائم جوش می‌زند. (ادبیات ۳، درس ۲) / (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 (ب) استعاره: بخشیدن چیزی (ماجرا) به سر و لب جوئیبار - تشخیص و استعاره (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 (ج) حسن تعلیل: دلیل آنکه مؤذن هنگام اذان گفتن، گوشش را می‌گیرد، این موضوع دانسته شده است که کسی در روزگار، حرف حق را نمی‌تواند بشنود. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 (الف) ایهام: دور از یار - ۱- هنگام دوری از یار (فراق) ۲- دور از یار باد (کیاب شدن دل دور از یار باشد) (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 (ه) در توصیف اشک (آب دیده) اغراق و بزرگ‌نمایی کرده است. (آن را صد برابر طوفان نوح دانسته است) (ادبیات ۳، درس ۲)

(ب) حسن تعلیل: دلیل حرکت سریع ابر از سر دریا، باخبر شدن از اشک‌بار بودن (تر بودن) چشم شاعر دانسته شده است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 (الف) ایهام تناسب: سعی - ۱- هفت بار دویدن میان صفا و مروه که از لوازم حج است (معنای موردنظر) ۲- کوشش (با کوشیم تناسب دارد) / صفا - ۱- روشنی، پاکی و خلوص (معنای موردنظر) ۲- نام تپه و کوهی کم ارتفاع در کنار مسجدالحرام (با احرام، قبله، سعی و مروه تناسب دارد) (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 (ه) استعاره: دامن فرصت (اضافه استعاری و تشخیص) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 (ج) تشبیه: ناوک دل‌دوز قضا (قضا به ناوک تشبیه شده است) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 (د) اسلوب معادله: همان‌طوری که مشت آبی خواب سنگین را تار و مار می‌کند، قطره اشکی می‌تواند موجب ویرانی عالم شود. (ادبیات ۲، درس ۲۳)

د) حس آمیزی: "صورت شیرین" آمیختن دو حس بینایی (صورت) و چشایی (شیرین) صورت گرفته است. (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ج) تلمیح: اشاره دارد به داستان حضرت آدم که دانه گندم موجب فریب و رانده شدن او از بهشت شد. (ادبیات ۲، درس ۱)
 الف) کنایه: به باد دادن خاک کسی ← کشتن و نابود کردن او (ادبیات ۲، درس ۵)
 ب) جناس تام: تاب اول: پیچ و شکن زلف، تاب دوم: تحمل، شکیبایی، قرار، آرامش (ادبیات ۳، درس ۸)

د) استعاره: بوی محبت (اضافه استعاری) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ه) کنایه: سر بر خط کسی داشتن ← تسلیم شدن، فرمان پذیر بودن، اطاعت کردن (ادبیات ۲، درس ۵)
 ج) حس آمیزی: شنیدن بو (آمیختن دو حس شنوایی و بویایی) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 الف) جناس: واژه های کوی و بوی جناس ناقص دارند. (ادبیات ۳، درس ۸)
 ب) تناقض: بیگانه کردن آشنایان ترکیب متناقض نما است. (ادبیات ۲، درس ۱۷)

عبارت "صدهزار زخم" در بیت "ج" اغراق دارد.
 "بو - جو" در بیت "ب" جناس ناهمسان اختلافی دارند.
 بیت "د" ۲ تشبیه دارد: ۱- تشبیه "ما به چشم" ۲- تشبیه "تو به نور"
 "آتش کسی را نشاندن" و "بر سر آتش نشاندن" در بیت "الف" به ترتیب کنایه از "آرام کردن" و "بی قرار کردن" است.

ج) ایهام تناسب: واژه هزاران به معنای بسیار زیاد است و مفهوم عددی دارد و معنای مورد نظر شاعر است، اما در معنای بلبل با خوش گو و باغ تناسب دارد. (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 د) حسن تعلیل: شاعر دلیل اینکه مردم عالم مشتاق دیدار ماه هستند را اثری می داند که ماه از رخ معشوقش پذیرفته است و این دلیل، غیرواقعی، خیالی و شاعرانه است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 الف) کنایه: جان سپردن به درگاه کسی کنایه از نهایت عشق و دلدادگی (ادبیات ۲، درس ۵)
 ه) اسلوب معادله: ظاهراً مصراع دوم از نظر مفهوم رابطه ای با مصراع اول ندارد، اما با کمی دقت می توان دریافت که مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است. (بین مردم "انسان ها" و طفل؛ و بین حال دل ما و دیوانگان معادله برقرار است). (زبان فارسی ۳، درس ۹)
 ب) پارادوکس: خفته بیدار آرایه پارادوکس یا متناقض نما دارد. (ادبیات ۲، درس ۱۷)

د) حس آمیزی: تلخی از ایام دیدن و سخن شیرین (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 الف) حسن تعلیل: پنهان شدن آفتاب در پشت ابر را، دلیل رشک به چهره معشوق می داند. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 ج) اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مصداق و شاهد مثال برای مصراع اول است. (ادبیات ۲، درس ۲۳)
 ب) تناقض: در آغاز به پایان رسیدن (ادبیات ۲، درس ۱۷)

د) تضاد: دوری و وصال (ادبیات چهارم، درس ۱ و ۴)
 الف) ایهام: بو - ۱- رایحه ۲- امید و آرزو (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 ه) تناقض: حلقه دام و نجات بخش بودن خم طره دوست متناقض نما است. (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 ج) تشخیص: نشستن سرو به دلیل حیا داشتن (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ب) حسن تعلیل: شاعر دلیل نرفتن به کوی معشوق را این موضوع دانسته است که اشک چشمانش راه عبورش را بسته است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)

ب) ایهام تناسب: شیرین - ۱ - عزیز و ارزشمند (معنای موردنظر) - ۲ - بانوی ارمنی، معشوقه فرهاد و خسرو که معنای موردنظر شاعر نیست فقط با "فرهاد" تناسب دارد. (ادبیات چهارم، درس ۵)
 ه) تشبیه: در این بیت دو تشبیه وجود دارد ۱- ره عمر (عمر به ره = راه تشبیه شده) ۲- اجل به راهزن (دزد) تشبیه شده است. (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 د) تلمیح: این بیت به داستان حضرت موسی (معجزه او) که عصایش به فرمان خداوند به اژدها تبدیل می‌شد، اشاره دارد. (ادبیات ۲، درس ۱)
 ج) حس آمیزی: سلام خشک. "سلام" با حس شنوایی درک می‌شود اما "خشک" با حس لامسه قابل درک است؛ شاعر این دو حس (شنوایی و لامسه) را به هم آمیخته است. (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 الف) اغراق: مصراع دوم (خرمن حاصل را در چشم مورچه‌ای کردن) (ادبیات ۳، درس ۲)

د) مجاز: کف مجاز از دست به علاقه جزئیّه (کف، جزئی از دست است) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 الف) "روگردان شدن دولت" کنایه از "برگشتن بخت و اقبال" / "نعل در آتش بودن" کنایه از "بی‌قراری و ناآرام بود" (ادبیات ۲، درس ۵)
 ه) متناقض‌نما (پارادوکس): "افتادگی موجب سر برآوردن دانه باشد" یک مفهوم متناقض‌نما است. (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 ج) حسن تعلیل: شاعر (صائب) برای سنگین بودن قضای روزه دلیلی ادبی و شاعرانه (غیرواقعی) بیان کرده است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 ب) اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است و می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد. (همان‌طوری که نخل ماتم اشک حسرت را به دنبال دارد، خشک‌مغزی‌های زاهد نیز گریه‌آور است.) نخل ماتم: تابوتی که در عاشورا با پارچه و ... تزئین کنند. (ادبیات ۲، درس ۲۳)

ه) تشبیه: عشق به آتش (همان‌طور که آتش گریبان خار را گرفته است، عشق نیز گریبان مرا گرفته است = مرا گرفتار کرده است). (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) آرایه های تشخیص و استعاره نیز دارد. (عشق سبزه‌خوی گریبان شاعر را گرفته است)
 د) متناقض‌نما (پارادوکس): "هشیارتر بودن مست" و "خبردارتر بودن بی‌خبران" هر دو ترکیب متناقض‌نما هستند. (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 الف) ایهام: قربان - ۱ - کمان‌دان، ترکش، دوالی که در گردن اندازند و سواران کمان خود را در آن گذارند. ۲ - نزدیک شدن، صدقه، تصدق، آنچه در راه خدا تصدق کنند مانند گاو، گوسفند و ... (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 در این بیت تشبیه "غمزه و ابرو چون تیر و کمان" و مراعات نظیر (غمزه و ابرو/ تیر و کمان و قربان) نیز وجود دارد.
 ب) حس آمیزی "شنیدن بو" شاعر شنیدن "شنوایی" و "بوپایی" را با هم آمیخته است. مصراع اول بیت تشبیه (دل به لاله) دارد. (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ج) تلمیح: به آیه ۷۲ سوره احزاب { اِنَّا عَرَضْنَا الْاِمَانَةَ عَلٰی السَّمَاوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَّحْمِلْنَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا } خداوند می‌فرماید: ما امانت عشق را بر آسمان و زمین و کوه عرضه کردیم و آن‌ها از حمل آن سر باز زدند و انسان آن را حمل کرد. (ادبیات ۲، درس ۱)

ج) جناس: "زفتم" و "زفتم" / تشبیه: چون باد / کنایه: گرد از دل زفتن (ادبیات ۳، درس ۸)
 ه) مجاز: "خون" - "کشتن" به علاقه "لازمیه" است؛ زیرا "کشتن" با خون و خون‌ریزی همراه است. / "دست به خون کسی تر کردن" کنایه از "مرتکب قتل کسی شدن" یا "در کشتن کسی دست داشتن" (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ب) حس آمیزی: در ترکیب "تلخی نشنیدم"، "تلخی" مربوط به حس چشایی است و "نشنیدم" مربوط به حس شنوایی که شاعر این دو حس را به هم آمیخته است. / جناس: پیر و شیر / تضاد: پیر و جوان (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 الف) کنایه: "فرس راندن" - "تند و چلاک به حرکت درآمدن" / "خون ریختن" - "کشتن" / "پایمال ساختن" - "زبون و خوار و خراب کردن" (ادبیات ۲، درس ۵)
 د) حسن تعلیل: شاعر در این بیت برای جاری بودن سیل در هامون و پیچیدن صدا در دل کوه، دلیل شاعرانه و غیر واقعی ذکر کرده است. شاعر دلیل جاری بودن سیل و انعکاس صدا در کوه را، غم خود می‌داند. (ادبیات ۳، درس ۱۷) / جمله های "کوه می نالید" و "هامون می گریست" هر دو "استعاره و تشخیص" دارند. آرایه "مراعات نظیر" بین کلمات "سیل، هامون و کوه" و "غم، نالیدن و گریستن" برقرار است.

ج) تضاد: "بقا با فنا"
 الف) اسلوب معادله: مصراع دوم مصداق یا مثالی برای مصراع اول است: گل این بوستان (دنیا) پوشش خار است همان‌طوری که نوش این محنت‌سرا (دنیا) جذب‌کننده نیست
 است. (ادبیات ۲، درس ۲۳)
 د) تلمیح: به داستان عشق مجنون به لیلی اشاره دارد. (ادبیات ۲، درس ۱)
 ب) کنایه: گل از روزگار چیدن - بهره بردن از روزگار (ادبیات ۲، درس ۵)

ج) ایهام: بوی - ۱ - عطر، رایحه ۲ - امید و آرزو (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 ب) تضاد: جمع (آسوده) یا مشووش (آشفته)
 د) جناس ناقص: تُرک، تُرک (ادبیات ۳، درس ۸)
 الف) اغراق: منقش شدن خاک کوی یار با اشک خونین (ادبیات ۳، درس ۲)
 نکته: کلید حلّ این تست توجه به ترتیب آرایه‌های آسان‌تر به‌ویژه "اغراق و تضاد" است.

د) تشبیه: دل پرشکن ما (مشبه)، زلف شب قدر (مشبّه‌به) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ج) استعاره: چشم جهان (اضافه استعاری و تشخیص) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ه) اغراق: برتر دانستن بردباری خود نسبت به استقامت و بردباری کوه (ادبیات ۳، درس ۲)
 الف) تلمیح: "آتش ایمن" به واقعه ای که برای حضرت موسی (ع) در وادی ایمن اتفاق افتاد اشاره دارد. (ادبیات ۲، درس ۱)
 آن حضرت به هنگام شب در وادی ایمن به جستجوی آتش می پردازد و از دور، بر بالای کوه طور، درختی را شعله ور می بیند. به‌طرف درخت حرکت می کند ولی وقتی می رسد این ندا را می شنود که "من پروردگار جهانیانم" بدین‌صورت است که پیامبری موسی (ع) آغاز می شود.
 ب) پارادوکس: کلاه گوشه ما بی‌کلهی است (کلاه ما بی‌کلهی است) (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 یادآوری: با توجه به اینکه می توان واژه جهان را در ترکیب "چشم جهان" در بیت "ج" مجاز از "مردم جهان" گرفت و "گرد یتیمی" نیز می تواند تشبیه (اضافه تشبیهی) باشد و "گرد یتیمی پیراهن ما است" نیز تشبیه دیگری در این بیت است و "زلف شب" در بیت "د" اضافه استعاری و تشخیص است، گزینه "۴" بر گزینه "۲" ترجیح دارد؛ هرچند سازمان سنجش، گزینه "۲" را پاسخ تست دانسته باشد!؟

ج) تناقض: معنی بیگانه آشنای من است. (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 الف) مجاز: نگین - انگشتر / کف - انگشت (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 د) ایهام: په - ۱ - بهتر، نیکوتر ۲ - میوه په (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 ب) استعاره: نسبت دادن "پر" به ما (استعاره مکنیه) / گلستان - جایگاه معشوق (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

ه) اسلوب معادله: مصراع دوم بیت مصداقی برای تفهیم مصراع اول است و بین اجزای دو مصراع مقایسه و تشبیه صورت گرفته است؛ دل غافل - فرد خواب‌آلوده / تن (نفس) - اسب (ادبیات ۲، درس ۲۳)
 ج) استعاره: این صدف - لب یا دهان فرد دیوانه / گوهر یک دانه - سخن ارزشمند و راست (آرایه‌های ادبی، درس ۱۱)
 د) پارادوکس: بی صدا بودن آب عمر و شنیدن آواز از آن. (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 الف) تشبیه: دانه خال (اضافه تشبیهی) - مشبه: خال / مشبه به: دانه (آرایه‌های ادبی، درس ۹)
 ب) جناس تام: دیوان در مصراع اول؛ مجموعه شعر (کتاب شعر) / دیوان در مصراع دوم؛ دیوها، جن‌ها (آرایه‌های ادبی، درس ۱۹)

ج) ایهام: دور از تو - ۱ - در دوری از تو، در هجران تو ۲ - از تو دور باد (جمله دعایی) (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 الف) حسن تعلیل: دلیل سرخی لبان معشوق، خوردن خون عاشقان دانسته شده است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 د) تلمیح: بیت به داستان عشق فرهاد و خسرو به شیرین اشاره دارد. (ادبیات ۲، درس ۱)
 ب) تشبیه: نسیم سر زلف یار (مشبه)، دم جان بخش مسیح (مشبه به) / بناگوش یار (مشبه)، نسیم: نقره (مشبه به) / بناگوش چو سیم (مشبه) / ید بیضای کلیم (مشبه به) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

تشبیه: سخن گفتن تو [یار] همانند سخن گفتن شیرین و زیباتر از آن است (تشبیه ترجیح یا تفضیل) / ایهام: شیرین (مصراع اول) - ۱ - معشوقه خسرو ۲ - دلپذیر، خوش، جذاب، نیکو / استعاره: "شکر" - سخن شیرین و دلپذیر / ایهام تناسب: شیرین (مصراع دوم) - ۱ - معشوقه خسرو (معنای موردنظر و پذیرفتنی) ۲ - مزه شیرین که با شکر تناسب دارد.

۴۲

گزینه ۲

ایهام: بو (۱) آرزو، امید (۲) رایحه و بوییدن (هر دو معنی کاربرد دارد)
 تشبیه: چو غنچه (مشبّه: من / مشبّه‌به: غنچه / ادات تشبیه: چو)
 جناس: کوی و بوی (جناس ناهمسان یا ناقص)
 کنایه: پرده دریدن کنایه از آشکار کردن (در این بیت راز دل عاشق خود را افشا کردن)
 ردّ گزینه: در بیت گزینه ۱: تلمیح / گزینه ۳: حس آمیزی / گزینه ۴: حس آمیزی

۴۳

گزینه ۴

ردّ گزینه: در گزینه ۱ و ۲ ایهام وجود ندارد و در گزینه ۳ جناس تام به کار نرفته است.
 استعاره: شکر و آب زلال استعاره از لب یا دهان معشوق
 ایهام تناسب: شور ۱- غوغا و هیجان که معنای آن در متن سازگار است. ۲- مزه شور که در این معنا به کار نرفته و با شکر و تشنه و آب تناسب دارد.
 مجاز: عالم مجاز مردم جهان
 اغراق: مبالغه در اشتیاق جهانیان نسبت به معشوق و همچنین زیاده‌روی در توصیف زیبایی معشوق.

۴۴

گزینه ۱

تشبیه: برگ نشاط (مشبّه: نشاط / مشبّه‌به: برگ)
 استعاره: خار و خس استعاره از وجود کم‌ارزش شاعر / شیرازه گلزار (اضافه استعاری = شاعر گلزار را به کتابی تشبیه کرده که شیرازه دارد)
 پارادوکس: بی‌برگی برگ نشاط است. / خار و خس، شیرازه گلزار بود.
 مجاز: چمن مجاز از باغ و گلزار

۴۵

گزینه ۳

تشبیه: ساز هستی (مشبّه: هستی / مشبّه‌به: ساز) - آهنگ عدم (مشبّه: عدم / مشبّه‌به: آهنگ)
 تضاد: هستی و عدم
 ایهام: آهنگ - ۱- قصد و عزم ۲- نغمه و نوا
 پارادوکس: هر نوا، خموشی می‌سرود (خموشی سرودن نوا)
 حس آمیزی: هر نوایی را که وادیدم. (دیدن نوا)
 توجه: آرایه‌های "حسن تعلیل و جناس" در گزینه‌های ۱، ۲ و ۴ می‌توانند "ردّ گزینه" این سؤال باشند.

۴۶

گزینه ۱

استعاره: خورشید شب‌پوش - چهره درخشان - چشمه نوش - لب و دهان
 تشخیص: آب آتش (آبروی آتش)
 تلمیح: "آب حیات" اشاره‌ای است به داستان حضرت خضر و برخورداری او از چشمه آب حیات و جاودانه شدن وی
 تضاد: آب و آتش
 توجه: آرایه‌های "مجاز، ایهام و پارادوکس" در بیت به کار نرفته است.

۴۷

گزینه ۳

کنایه: تشنه روی کسی بودن" کنایه از "آرزوی دیدار کسی را داشتن" / "آب از کسی بازداشتن" کنایه از "محروم کردن کسی"
 تشبیه: "روی" به "آب" تشبیه شده (تشبیه پنهان)
 ایهام: بوی (اول) ۱- آرزو و امید ۲- بوییدن و رایحه
 جناس ناهمسان (ناقص): بوی و روی

۴۸

گزینه ۲

۱) تشبیه: خون لعل (تشبیه خون به لعل به جهت سرخی هر دو) / کنایه: سنگین دل بودن - بی‌رحمی و نامهربانی
 ۳) اغراق: فرورفتن کوه در خون / تشخیص: سنگین دل بودن کوه
 ۴) تلمیح: اشاره دارد به داستان عشق فرهاد به شیرین / حسن تعلیل: دلیل فرورفتن کوه در خون، جاری شدن خون فرهاد، دانسته شده است.

۲) استعاره: جگر خم (اضافه استعاری و تشخیص)
 تناقض: از خاموشی گویاشدن
 ۳) تشبیه: مهر خموشی (اضافه تشبیهی) / مراعات نظیر: می، خم (طرف بزرگ شراب)، جوش
 ۴) مجاز: "دل" ← انسان / اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مثال یا مصداقی برای تفهیم یا توجیه مصراع اول است؛ مهر خموشی بر [لب] سبب گویاشدن دل می‌شود، همان‌طوری که بسته بودن سر خم (طرف شراب) موجب جوشش می (شراب) می‌شود.

حل این‌گونه سؤالات به طریق ردّ گزینه است.
 گزینه‌های ۱ و ۳ را به دلیل اینکه مجاز نداریم حذف می‌کنیم.
 گزینه ۴: جناس به کار نرفته است.
 تشبیه: همچون دژه
 استعاره: چون در گرفتاری دژه تشخیص وجود دارد؛ پس استعاره به کار رفته است (همه تشخیص‌ها استعاره‌اند).
 ایهام تناسب: واژه مهر: ۱- محبت (معنای موردنظر) ۲- خورشید (با واژه‌های ذره و خورشید تناسب دارد)

در بیت استعاره و تشخیص وجود ندارد.
 تشبیه ← روی چون مه
 ایهام ← باری: ۱- خلاصه ۲- یکبار
 جناس تام ← روی
 کنایه ← روی برتافتن: کم‌توجهی - روی‌گردانی

استعاره:
 - دانستن لاله و جام می از کف نهادن او ← تشخیص
 - بی‌وفایی دهر ← تشخیص
 تضاد:
 - بزاد (متولد شد) ≠ بشد (از دنیا رفت)
 مجاز:
 - کف ← دست
 حسن تعلیل:
 - دلیل جام شراب از کف نهادن لاله، بی‌وفایی دهر دانسته شده است. (گل لاله فردی پیاله به دست)

بررسی آرایه‌های بیت:
 تشبیه: مجلس دهر
 جناس: دست - پست - است
 ایهام تناسب: ۱- قانون: مقررات و قانون ۲- از آلات موسیقی ← با چنگ تناسب دارد.
 کنایه: بر دست نبودن چیزی - در اختیار نبودن
 ردّ گزینه‌ها:
 گزینه ۱ و ۳ به دلیل نداشتن حسن تعلیل حذف می‌شوند.
 گزینه ۲ به‌خاطر نداشتن ایهام حذف می‌شود.

۵۴

گزینه ۴

(این بیت از شاعر فروغی بسطامی است)
 اسلوب معادله از آرایه‌های ادبی است که اساس آن برگرفته از تمثیل است و شاعر در استفاده از اسلوب معادله مثالش را در یک مصراع مستقل و جداگانه جای می‌دهد و دو مصراع را بدون به هم خوردن استقلال دستوری اش جابه‌جا می‌کند.
 از آنجاکه حسن تعلیل وجود ندارد. - حذف گزینه ۱ و ۳
 مجاز نیز دیده نمی‌شود. - حذف گزینه ۲
 بنابراین گزینه ۴ تمام موارد را دارا است:
 مهر - مهر: جناس تام
 مهر: استعاره از یار
 مهر: خورشید - تناسب با خورشید مصراع دوم - مهر و محبت
 اسلوب معادله: مصراع دوم

۵۵

گزینه ۴

گزینه ۱: دو زلف مانند افعی - (مانند افعی: تشبیه)
 گزینه ۲: هم وجود و هم عدم - پارادوکس
 گزینه ۳: ضحاک - تلمیح
 گزینه ۴: جام - جم - جناس

۵۶

گزینه ۴

کنایه: ترش نشستن - اخم کردن / تیزی کردن - تندخویی / حس‌آمیزی - شیرینی گفتار
 ایهام تناسب: شور - ۱- هیجان (معنی مورد نظر)، ۲- مزه شور که با شیرین و تلخ تناسب دارد.

۵۷

گزینه ۴

استعاره: گوشمالی دادن عشق، کسی را (تشخیص هم دارد)
 کنایه: گوشمالی دادن - تشبیه کردن
 جناس ناقص: زیر، زار
 واج‌آرایی: تکرار واج‌های "ز، ا، ر..."

۵۸

گزینه ۲

تشبیه: مژگان (مشبه) به خارها (مشبه‌به) تشبیه شده است.
 ایهام تناسب: سودا: ۱- عشق، هوس (معنای مورد نظر شاعر)، ۲- دادوستد، خریدوفروش (با بازار تناسب دارد)
 کنایه: خار چشم بودن کنایه از "مایه زحمت و ناراحتی بودن" / "افتاده بودن" کنایه از بیچاره و درمانده، عاشق و دل‌داده بودن
 تشخیص: چشم گلستان / سودای گل

۵۹

گزینه ۲

استعاره (تشخیص): انگشت خاییدن نیشکر
 حس‌آمیزی: نطق شکرین
 نغمه حروف: تکرار واج "ش"
 کنایه: لب گشودن - سخن گفتن / انگشت خاییدن - افسوس خوردن

۶۰

گزینه ۳

"ترشدن دماغ" در مصراع دوم کنایه از "شادی و نشاط" است.
 "خشک و تر" تضاد دارند.
 "مدام" ایهام تناسب دارد: معنای اول: همیشه، معنای دوم: شراب. معنای دوم مورد نظر نیست و با واژه "باده" تناسب دارد.

بیت حسن تعلیل و حس آمیزی ندارد بنابراین به سادگی گزینه‌های ۱، ۳ و ۴ حذف می‌شود.
 آرایه‌های موجود در بیت:
 تشبیه خود به ساز / ایام مجاز از مردم ایام
 "نوازش" ایهام دارد: ۱- نواختن ۲- لطف و محبت کردن
 "نوا" ایهام تناسب دارد: ۱- صدا و نغمه ۲- از دستگاه‌های موسیقی؛ معنای دوم مورد نظر نیست که با "ساز" و "خارج" تناسب دارد.

ایهام تناسب - سودا: ۱- تجارت ۲- خیال و فکر عاشقانه
 معنای دوم مورد نظر نیست که با واژه "عشق" تناسب دارد.
 ایهام: سر از پا نداشتن: ۱- بی‌خبری و ناآگاهی ۲- شور و اشتیاق زیاد
 جناس: "سر" اول: عضوی از بدن / "سر" دوم: مقام بالاتر = رئیس
 "بازار عشق" تشبیه فشرده اضافی است.

تلمیح و مجاز ندارد.
 بررسی آرایه‌های دیگر گزینه‌ها:
 ۱) استعاره: آشفته و جان‌برکف بودن "آب" استعاره و تشخیص دارد. / مراعات نظیر: واژه‌های "قد و قامت و پا و کف" مراعات نظیر هستند.
 ۳) تشبیه: چو آب (شاعر خود را به آب تشبیه کرده است)
 ۴) کنایه: جان‌برکف بودن - آمادگی برای بذل جان داشتن / جناس: واژه‌های "دوان" و "روان" جناس ناقص دارند.

مجاز: ماه و پروین - ستارگان و سیاراتی که در شب آشکار هستند. / روی - وجود (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 کنایه: رخ فروپوشیدن - پنهان و ناپدید شدن (ادبیات ۲، درس ۵)
 تشبیه: روی تو (مشبه) آفتاب‌آسا (مشبه‌به و ادات) در شب تجلی کند. (ادبیات ۲، درس ۲۰) / (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 استعاره: خجالت کشیدن و رخ داشتن ماه و پروین (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 توجه: آرایه‌های تلمیح، حسن تعلیل، اسلوب معادله، جناس و متناقض‌نما در سایر گزینه‌ها، رد گزینه خوبی خواهند بود.

۱) تشبیه: کوه فضل (فضل: مشبه، کوه: مشبه‌به) اضافه تشبیهی / تضاد: گریان و خندان
 ۲) استعاره: گریان بودن ابر و خندان بودن برق / جناس: شکوه و کوه، وجود و جود / (ادبیات ۳، درس ۸)
 ۴) تشخیص: گریان بودن ابر و خندان بودن برق (تشخیص و استعاره) / مراعات نظیر: کوه و جبال و ابر و برق و سحاب

حسن تعلیل: شاعر دلیل مجنون نامیده شدن درخت بید را، بی‌حاصلی آن دانسته است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
 ایهام تناسب: مجنون - ۱- مجنون (صفت بید است که معنای مورد نظر شاعر است) ۲- دیوانه (با دیوانگی تناسب دارد) (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 اسلوب معادله: همان طوری که تنگ‌دستی مایه دیوانگی است، درخت بید نیز از غم بی‌حاصلی لقب مجنون گرفته است. (ادبیات ۲، درس ۲۳)

استعاره: گل خندان - معشوق (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 حس آمیزی: رنگ سخن (آمیختن دو حس بینایی و شنوایی) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 کنایه: لب بستن از سخن - خاموش بودن، ساکت شدن (ادبیات ۲، درس ۵)

تشبیه: ما چون تیر - ما (قامت شاعر): مشبّه / تیر: مشبّه به
 کنایه: چشم مدارید - انتظار نداشته باشید، توقع نداشته باشید
 استعاره: آغوش کمان (اضافه استعاری و تشخیص)
 جناس: اقامت، قامت (جناس ناقص افزایشی)
 (آرایه های ادبی، درس ۱، ۸، ۱۴ و ۱۸)
 توجه: استعاره از روش "ردّ گزینه" مناسبترین راه پاسخ به این سؤال است؛ که در نگاه اول، گزینه های ۱ و ۲ را با "لفونشر" و در نگاه بعدی، گزینه "۳" را با "ایهام" و "مجاز" می توان زد کرد.

"کمان ابرو" تشبیه فشرده اضافی است.
 "تیره" استعاره از "غمزه" است.
 "سینه سپر کردن" کنایه از "ترسیدن و آماده بودن برای جان فشانی" است.
 "کمان و کمین" جناس ناهمسان اختلافی دارند.

استعاره: پایه معنی (استعاره مکنیه، معنی را به بنایی تشبیه کرده است که پایه دارد، اما مشبّه به تشبیه یعنی، واژه بنا حذف شده و به این استعاره که در واقع از حذف شدن مشبّه به تشبیه ساخته شود، مکنیه می گویند. جان بخشی یا همان تشخیص هم، نوعی از استعاره مکنیه است. مثلاً در ترکیب "لف چمن"، چمن به انسانی تشبیه شده که زلف دارد).
 (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 حس آمیزی: ترکیب شیرین سخن بودن آمیزه ای از دو حس چشایی به جهت شیرینی و شنوایی از جهت سخن است.
 مجاز: "دست سلیمان" مقصود از دست لطف و قدرت است.
 اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مثال یا مصداقی برای اثبات ادعای مصراع اول است. بیت آرایه تلمیح نیز دارد.

تشبیه: دار، رایت منصور ماست (دار: مشبّه / رایت (پرچم) مشبّه به) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ایهام تناسب: منصور - ۱ - نصرت داده، یاری کرده شده (معنای موردنظر) ۲ - حسین منصور حلاج که با "دار" تناسب دارد. (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 تناقض: سور (شادی) بودن ماتم (ادبیات ۲، درس ۱۷)
 تلمیح: اشاره دارد به داستان منصور حلاج که به دار آویخته شد. (ادبیات ۲، درس ۱) (ادبیات چهارم، درس ۱۶)

استعاره: ای صبر (تشخیص) / تار - هجران و درد عشق / تشبیه: دل - پروانه / ایهام تناسب: پروانه - ۱ - اجازه (معنای موردنظر) ۲ - نوعی حشره که با تار و شیفته (عاشق) تناسب دارد.
 جناس ناقص: کار و تار
 آرایه های دیگر: پروانه در مصراع اول با پروانه در مصراع دوم جناس تام دارند/ جناس ناقص: کار و تار/ تشبیه: دل - پروانه (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

در این بیت آرایه "کنایه" به کار نرفته است؛ اما "ایهام" و "تلمیح" وجود دارد:
 ایهام: دیوانه - ۱ - آن که عقل ندارد. ۲ - مجنون (قیس بنی عامر) (ادبیات ۲، درس ۱۳)
 تلمیح: بیت اشاره دارد به داستان لیلی و مجنون (ادبیات ۲، درس ۱)
 بررسی آرایه های گزینه های دیگر:
 ۲) تشبیه: دامن صحرا به دامن گل تشبیه شده است. / تشخیص: دامن صحرا و دامن گل / جناس: دامن و دامان (جناس ناقص افزایشی)، پا و جا (جناس ناقص اختلافی)
 ۳) استعاره مکنیه: دامن صحرا و دامان گل / تلمیح: اشاره به داستان لیلی و مجنون
 ۴) استعاره مصرحه: دیوانه استعاره از مجنون (قیس) / مراعات نظیر: اثر و پا و ناچه / لیلی و دیوانه (مجنون)

"دست کرم ایر" اضافه استعاره و تشخیص (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / تشبیه: "دانه امید" اضافه تشبیهی (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / "دست" و "است" جناس ناقص (ادبیات ۳، درس ۸) / استعاره: "گهر" استعاره از باران / کنایه: "زمین گیر بودن" کنایه از ناتوان بودن، بی حرکت بودن (ادبیات ۳، درس ۱۹)

کنایه: گل زدن میخانه - بستن میخانه / جناس: گل و گل جناس ناقص حرکتی (اختلاف در واج مصوت) / استعاره: جوش گل - اضافه استعاره (گل به چشمه یا خمی، تشبیه شده است) / تشبیه: شراب لعل فام (شراب به لعل تشبیه شده است) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / مراعات نظیر: میخانه، شراب و مستان باهم تناسب دارند.

کنایه: آب گردیدن (شدن) کنایه از شرمند شدن / تضاد: آب و آتش / استعاره: "عرق شرم در شعله آتش" استعاره و تشخیص (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / حسن تعلیل: شاعر دلیل عرق شرم داشتن آتش را بی نقاب گردیدن فرد زیبارویی می داند. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۷) در مصراع اول بیت "تشبیه" نیز وجود دارد. (زهره جبین)

مجاز: عالم - مردم، انسان ها / تشبیه: عالمی چو زلف تو بی قرار هستند / اغراق: بی قرار بودن مردم جهان با دیدن زیبایی زلف تو (معشوق) توصیفی بیش از حد معمول است. / جناس ناقص: دیده و دید / تضاد: بی قرار و قرار (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

کنایه: پرده دری - فاش کردن راز، افشاگری، رسوا کردن (ادبیات ۲، درس ۵)
ایهام تناسب: چنگ - دست و پنجه (معنی مورد نظر) - ۲ ساز که با "مطرب"، "پرده عشاق: نوایی در موسیقی" تناسب دارد. (ادبیات ۲، درس ۱۲)
جناس تام: پرده (مصراع اول): نغمه و آهنگ / پرده (مصراع دوم): حجاب و پوشش (ادبیات ۳، درس ۸) / (ادبیات چهارم، درس ۱)
نکته: روش رد گزینه، بهترین راه برای رسیدن به پاسخ درست این تست است؛ در گزینه "۳" با رد کردن "مجاز و استعاره" و در گزینه های "۲ و ۳" با رد کردن "استعاره و تشبیه" به جواب می رسیم.

شیوه رد گزینه، مناسب ترین راه برای رسیدن به پاسخ درست این تست است. با در نظر گرفتن آرایه "تشبیه" گزینه های "۲ و ۳" حذف می شوند و با در نظر گرفتن آرایه "جناس"، گزینه "۴" رد می شود.
تلمیح: بیت به داستان عشق فرهاد به شیرین اشاره دارد. (ادبیات ۲، درس ۱)
ایهام: گفتار شیرین - ۱ سخن شیرین (معشوقه فرهاد) - ۲ سخن شنیدنی و دلپذیر و نغز (ادبیات ۲، درس ۱۲)
حسن آمیزی: گفتار شیرین (در آمیختن دو حس شنوایی و چشایی باهم) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
کنایه: در حالت آوردن سنگ - بسیار تأثیرگذار بودن، موجب نشاط و وجد شدن و ... (ادبیات ۲، درس ۵)

کنایه: جان به لب رسیدن - رنج بردن، خسته شدن، آزار دیدن و ... (آرایه های ادبی، درس ۱۵)
مجاز: حرف - سخن (به علاقه جزء به کل یا جزئیته) (آرایه های ادبی، درس ۱۴)
حسن آمیزی: شیرینی کلام و تلخی حرف (در آمیختن دو حس شنوایی و چشایی) (آرایه های ادبی، درس ۲۳)
تضاد: شیرین و تلخ (آرایه های ادبی، درس ۲۲)
نکته: روش "رد گزینه" مناسب ترین راه برای پاسخ به این تست است؛ گزینه "۲" را با "تناقض" و "ایهام"، گزینه "۳" را با "استعاره و ایهام" و گزینه "۴" را با "تناقض و استعاره" می توان زد کرد.

حسن آمیزی: رنگین سخن / تشخیص: بازیگوش بودن غنچه

تشریح سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱) پارادوکس: بالا گرفتن (ترقی کردن کار در منتهای پستی) / مجاز: ندارد.

گزینه ۲) تلمیح: شاره دارد به داستان اسکندر مقدونی که در آب بقا (حیات) بود. / استعاره: ندارد.

گزینه ۴) جناس تام: چین (تاب‌وشکن زلف) و چین (کشور چین) / حسن تعلیل: ندارد.

۱) استعاره: لاله دل می‌بندد و غنچه جان پیشکش می‌آرد (هر دو تشخیص و استعاره) / اسلوب معادله: ندارد (هیچ‌کدام از مصراع‌ها مصداق یا مثالی برای مصراع دیگر نیست)

۲) حسن تعلیل: شاعر دلیل دل‌بستگی دل خود به زلف معشوق را این موضوع دانسته است که هر تار زلف معشوق، مانند رگی به جان شاعر وابسته است. / مراعات نظیر: سر، زلف و گیسو و تار - رگ و جان

۳) حسن آمیزی: بوی تو بشنود (آمیختن در حس بویایی و شنوایی) / مجاز: خاک مجاز از قبر و گور

۴) تناقض: توانایی کسی در ناتوانی باشد. / استعاره: سرافرازی کردن زلف (تشخیص و استعاره)

تشبیه: عالم پرشور، یک موج سراب است. (مشبّه: عالم پرشور / مشبّه‌به: یک موج سراب) / مجاز: به کار نرفته است. (عالم در معنای حقیقی به کار رفته است)

۲) استعاره: نرگس استعاره از چشم / معموری آفاق (آبادی) از دل‌های خراب است. (از خرابی معموری یافتن)

۳) حسن آمیزی: گریه تلخ (آمیختن حس شنوایی یا چشایی) / ایهام تناسب: شور ۱- هیجان، غوغا (معنای موردنظر و موردقبول) ۲- مزه شور (با تلخ تناسب دارد و موردقبول نیست)

۴) تلمیح: به داستان لیلی و مجنون اشاره دارد. / جناس: مست و است - شراب و سراب

بررسی آرایه‌های ابیات:

۱) پارادوکس حلقه نجات بودن کمند زلف یار یا رستن از همه با وجود صید کمندشدن / تشبیه: کمند زلف (اضافه تشبیهی)

۲) تشبیه: صبح امید (اضافه تشبیهی) / استعاره و تشخیص: خنده شادی کردن صبح امید

۳) ایهام: ندارد / تلمیح: ندارد

۴) حسن تعلیل: دلیل خمیده شدن ماه یک‌شبه، بار ممت احسان آفتاب، دانسته شده است. / استعاره: نسبت دادن احسان به آفتاب و دوتاشدن قامت ماه (استعاره و تشخیص)

۱) ایهام تناسب: پروانه ۱- اجازه و رخصت (معنای موردنظر و موردقبول) ۲- حشره‌ای با بال‌های رنگین (معنای موردقبول نیست اما با شمع تناسب دارد) / تشبیه: شمع روی (مشبّه: روی / مشبّه‌به: شمع)

۲) استعاره مصرحه: به کار نرفته است. / کنایه: چشم و چراغ جایی بودن کنایه از عزیز بودن - سرافکنده انجمن کردن کنایه از شرمندگی و خجالت‌زده کردن کسی

۳) تضاد: نیک و بد / حسن تعلیل: به کار نرفته است.

۴) ایهام تناسب: به کار نرفته است. / تلمیح: اشاره دارد به داستان خسرو و شیرین

تلمیح: به داستان حضرت یوسف (ع) اشاره دارد. / آرایه ایهام به کار نرفته است. (واژه "بو" در یک معنا به کار رفته است و آرایه ایهام را پدید نیاورده است)

تشریح سایر گزینه‌ها:

۲) لف و نشتر: لف ۱: خسرو، لف ۲: فرهاد - نشتر ۱: زر به ترازو، نشتر ۲: زر به بازو / واج‌آرایی: تکرارهای واج‌های "ر" و "ز"

۳) ایهام تناسب: مهر ۱- خورشید (معنای موردنظر) ۲- محبت (معنای موردنظر نیست و با "لطف" تناسب دارد) / اسلوب معادله، مصراع دوم مثال و مصداقی برای مفهوم مصراع اول است.

۴) تشبیه: باده گلگون - مینا (شیشه) به نقاب تشبیه شده است. / حسن آمیزی: معنی رنگین

در گزینه ۳ ایهام تناسب دیده نمی‌شود. / اسلوب معادله: مصراع دوم مصداق و مثالیبرای توجیه مفهوم مصراع اول است.
گزینه ۱: مجاز - چمن در معنی مجازی باغ به کار رفته است.
راست: ایهام - ۱- درست و دقیقاً ۲- راست و کشیده
گزینه ۲: تشبیه بلیغ اضافی: سنبل خط - عنبر زلف
تشخیص و استعاره: برات آوردن سنبل خط تو (معشوق)
گزینه ۴: در مصراع اول: "خامی چو من سوخته بین..." - پارادوکس وجود دارد.
در مصراع دوم: "خام بودن ≠ پخته بودن" - تضاد

در گزینه ۱، آرایه ایهام دیده نمی‌شود.
پس به سراغ سایر گزینه‌ها می‌رویم و بررسی می‌کنیم:
گزینه ۲: تشبیه - دفتر گل / جناس - جان - جهان
گزینه ۳: استعاره: یاقوت جان فزا - لب / شمشاد خوش خرام - اندام
گزینه ۴: اغراق - مصراع دوم + قتال بودن مرگان یار / استعاره و تشخیص - تیغ کشیدن مرگان (شخص راضی می‌شود که تیغ و شمشیر برمی‌کشد و قتال است)

جناس: طوفانی و طولانی / تضاد: وصل و هجران
بررسی سایر گزینه‌ها:
۱) ایهام تناسب: چنگ (مصراع اول) - ۱- پنجه (معنی موردنظر)، ۲- نوعی ساز که سری خمیده دارد (عود و سازی با بنوازی تناسب دارد) / آرایه حسن تعلیل ندارد.
۲) پارادوکس: گریان و خندان شدن و سرمایه خنده شدن گریه / آرایه حس آمیزی ندارد.
۴) تلمیح: اشاره دارد به چشمه آب حیات و نوشیدن حضرت خضر از آن / آرایه استعاره ندارد.

گزینه ۴:
اغراق: بزرگنمایی در بیان اشکی که به اندازه صد جوی باشد.
حسن تعلیل ندارد.
بررسی سایر گزینه‌ها:
۱) پسته استعاره از لب خندان معشوق / تشبیه: لب معشوق (پسته) به قند تشبیه شده و بر آن ترجیح داده شده است.
۲) حس آمیزی: شنیدن بو / بیت جناس تام ندارد.
۳) ایهام تناسب: روی - ۱- چهره (معنی موردنظر) ۲- فلز روی که با کیمیا و زر تناسب دارد. / بیت آرایه پارادوکس ندارد.

بررسی سایر گزینه‌ها:
۱) پارادوکس: "از ره کفر به سرمنزل ایمان رسیدن" مفهومی متناقض نما است. / حس آمیزی: ندارد.
۲) اغراق: با یک جرعه از باره، صد صوفی مست شوند، اغراق آمیز است. / تشبیه: ندارد.
۳) اسلوب معادله: مصراع دوم بیت گزینه ۳ مصداق و معادلی برای مصراع اول است. / تضاد: ندارد.
۴) ایهام تناسب: عین: ۱- نهایت، کمال (معنای موردنظر) ۲- چشم که با ابرو تناسب دارد. / ایهام تناسب: مایل شدن: ۱- میل کردن، رغبت نموده (معنای موردنظر)، ۲- کج شدن، منحنی گشتن (با واژه ابرو تناسب دارد)

در گزینه ۴، تلمیحی وجود ندارد.
اغراق این گزینه، باریک شدن کمر عاشق از درد و رنج عشق است به طوری که انگشتر محبوب مناسب و اندازه آن شده است.
توضیح آرایه‌های سایر ابیات:
گزینه ۱: تضاد بین "نهان" و "ظاهر"
اسلوب معادله: شاعر در مصراع اول معتقد است که "داغ عشق بر سیمای عاشق آشکار است و نمی‌توان آن را مخفی کرد." مصراع دوم با بیان اینکه صبح نمی‌تواند خورشید را پنهان نگه دارد، همین مفهوم را در قالب مثال بیان می‌کند.
گزینه ۲: تشبیه - یار به تار موسیقی
ایهام تناسب - چنگ: ۱- دست ۲- نوعی ساز، معنای دوم مورد نظر نیست و با پرده و تار تناسب دارد.
گزینه ۳: "صنم" استعاره از یار و محبوب است. همچنین "یار" به "شمع" تشبیه شده است.

در این بیت آرایه حسن تعلیل به کار نرفته است. آرایه‌های تضاد (لطف و قهر) و کنایه (خوردن خون کسی) وجود دارد.
بررسی سایر گزینه‌ها:
۲) کنایه: مست بودن سر کسی - از خود بی خود بودن، بی خبر بودن / سحر نداشتن شب - پایان نداشتن (ادبیات ۲، درس ۵)
۳) استعاره: بوی جان و لب خندان - قدح: اضافه استعاره (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
۴) ایهام: مدام - ۱- شراب ۲- پیوسته، همیشه (ادبیات ۲، درس ۱۳)

در بیت گزینه ۱، "جناس" به کار نرفته اما تلمیح به داستان حضرت یوسف (ع) وجود دارد.
بررسی آرایه‌های سایر ابیات:
گزینه ۳: استعاره - تراوش کردن اسرار (استعاره مکنیه) / راز گوهر (اضافه استعاره و تشخیص) / سینۀ دریا (اضافه استعاره و تشخیص)
کنایه: پرخون بودن دل - آزار دیدن، رنج فراوان دیدن / تراوش کردن اسرار عشق - آشکار شدن راز عشق / پرده پوش بودن - پنهان کردن، نهفته نگه داشتن
گزینه ۳: "واج آرایه" - تکرار صامت‌های "س، و" و مصوت "ا"
استعاره: سرو روان - معشوق، یار (استعاره مصرحه)
گزینه ۴: ایهام: بگرفت ماه از او - ۱- چهره ماه گونه یار را پوشاند (فراگرفت) ۲- ماه را دچار خسوف کرد.
ایهام: به در نیست راه از او - ۱- بسته و مسدود است. ۲- راه رهایی و نجات از آن وجود ندارد. (آرایه‌های ادبی، درس ۱۰)

کنایه: از دست دادن - گم کردن، فاقد شدن / فروکشیدن [کاروان] - اقامت کردن در جایی، ماندن (ادبیات ۲، درس ۵)
استعاره: ره (راه) - زیاده خواهی، افزون طلبی (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
بررسی سایر گزینه‌ها:
۲) جناس: ندارم و ندارد (ادبیات ۳، درس ۸) / استعاره به کار نرفته است.
۳) اغراق: هر شبندم صد بحر (دریای) آتشین باشد، توصیفی اغراق آمیز است (ادبیات ۳، درس ۲) / بیت اسلوب معادله ندارد.
۴) تشخیص: قامت برای چنگ (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / حس آمیزی به کار نرفته است.

خطاب قرار دادن "عشق" استعاره است اما این بیت جناس تام ندارد زیرا هر ۲ واژه "باز" به یک معنا هستند.
آرایه‌های سایر ابیات:
گزینه ۱: "لعل نوشین" استعاره از "لب" است. - تیر مژگان" تشبیه فشرده اضافی است.
گزینه ۳: "شمع لرزانم" تشبیه فشرده اسنادی است. - "جان به سر دست داشتن" کنایه از "آماده جان فشانی کردن" است.
گزینه ۴: "ماه کنعان" استعاره از "حضرت یوسف (ع)" است. - "جان کندن" کنایه از "به سختی جان دادن" است.

- ۱) تشبیه: گل مانند مسافری شگفت آور است. / کنایه: برگ سفره ساختن - دعوت به مهمانی (ادبیات ۲، درس ۵)
 ۲) استعاره: لؤلؤ - باران (ادبیات چهارم، درس ۱۸) / جناس: باغ و راغ - مینو و مینا (ادبیات ۳، درس ۸)
 ۳) جناس تام: طاق - خمیده، انحنای سقف عمارت / طاق در مصراع دوم - بی نظیر، تک، تنها / جفت در مصراع اول به معنی لنگه، نظیر، همتا / جفت در مصراع دوم به معنی دو تا. (ادبیات ۳، درس ۸) / آرایه ایهام ندارد.
 ۴) بوی جان - حس آمیزی / جان من بی‌پا - تشخیص / باد نوروز بوی جان می آورد - تشخیص (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

- ۱) استعاره: آتش - راز عشق / جناس: نگفتن با نهفتن جناس ناقص اختلافی دارد. (زبان فارسی ۳، درس ۱۰)
 ۲) تشبیه: ناوک بلا تشبیه بلیغ اضافی است. (شاعر بلا را به تیر تشبیه کرده است) / حسن تعلیل ندارد. (آرایه‌های ادبی، درس ۹ و ۲۵)
 ۳) کنایه: چشم دارم به معنای انتظار دارم یا دوست دارم و دلسوخته به معنای کنایه عاشق درد کشیده است. (نم چشم گهربار قلم، استعاره مکنیه از نوع تشخیص است.) / بیت اغراق ندارد. (آرایه‌های ادبی، درس ۱۴ و ۲۴)
 ۴) ایهام: هوا - ۱- عشق و محبت - ۲- هوا و آسمان / بیت استعاره مصرحه ندارد. اما چند تشبیه دارد (شاعر خود را به بلبل، لطافت را به گلزار و معشوق را به گل خندان تشبیه کرده است) / استعاره مکنیه یا تشخیص در ترکیب گل خندان پدیدار است. (آرایه‌های ادبی، درس ۱۰ و ۲۳)

- جناس تام - داد (ندادی): دادن، بخشش، عطا کردن / داد (دادم): حق، انصاف، عدل (ادبیات ۳، درس ۸)
 تشریح آرایه های موجود در گزینه ها:
 ۱) چوب خشک مجاز از درخت / بین واژه های چوب و نی مراعات نظیر. (اغراق ندارد)
 ۲) گرداب - استعاره از دنیا / بار شکم نهادن - کنایه از وابستگی و دل نهادن / تشخیص دارد. (نکته انحرافی طرح با آوردن واژه کشتی و طوفان می خواهد القا کند که بیت به ماجرای حضرت نوح (ع) تلمیح دارد که البته چنین نیست)
 ۴) دست حسن - تشخیص / پنجه از خورشید برداشتن - کنایه / ترک چشمت - تشبیه / ملک سلیمان - تلمیح (حسن تعلیل ندارد.)

- در بیت گزینه ۳ اغراق به کاررفته است اما حسن تعلیل ندارد؛ معنی بیت: آن قدر دلم دردمند است که اگر آستینم را از روی چشمانم بردارم، اشکی که جاری است تا دامنم بالا می آید (دامنم را پر می کند). (ادبیات ۳، درس ۲)
 بررسی آرایه های سایر ابیات:
 ۱) جناس تام: زخم (نفس بزخم)، زخم (زن هستم، مرد نیستم) (ادبیات ۳، درس ۸)
 ایهام: زخم (دوم) - ۱- نفس بکشم یا سخن بگویم - ۲- زن هستم (مرد نیستم) (ادبیات ۲، درس ۱۲)
 ۲) جناس ناقص: می گنم، می گنم (ادبیات ۳، درس ۸)
 استعاره: دیده بخت (اضافه استعاری و تشخیص) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 ۳) مجاز: شهر - مردم شهر (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 تضاد: تیغ برکشیدن (جنگیدن)، سپر انداختن (تسلیم شدن)

- در این بیت آرایه تضاد بین کلمات "دشوار و آسان" وجود دارد اما آرایه لفونشر به کار نرفته است. (آرایه‌های ادبی، درس ۲۲)
 بررسی گزینه های دیگر:
 ۱) استعاره: بت استعاره مصرحه از معشوق (زبان فارسی ۳، درس ۱۰) / کنایه: خرقه چاک زدن کنایه از به وجد و حال آمدن و نهایت اشتیاق داشتن به دیدن چیزی یا کسی (بیت آرایه های تشبیه و مراعات نظیر نیز دارد) (زبان فارسی ۳، درس ۱۰)
 ۲) تشبیه: مقام عشق (عشق به مقام تشبیه شده است) و بلای درد (درد به بلا تشبیه شده است) / موازنه: کلمات دو مصراع دارای سجع هستند. (آرایه‌های ادبی، درس ۱۸)
 ۳) حسن تعلیل: شاعر دلیل عذرخواه بودن و شرمساری گل (سرخ بودن گل) را، لاف زدن از خوبی در مقابل رخ معشوق می داند. (آرایه‌های ادبی، درس ۲۵) / تشخیص: لاف زدن و عذرخواه بودن و شرمساری گل (زبان فارسی ۳، درس ۱۰)

- اغراق: به آواز درآمدن سنگ از داغ دل جگرسوز شاعر (ادبیات ۳، درس ۲) / تشبیه ندارد.
تشخیص و استعاره: دل کوه و آواز سنگ (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
بررسی گزینه‌های دیگر:
(۲) مجاز: عالم - مردم (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
استعاره: قبا - مرگ (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
تشبیه: لباس مرگ (مرگ به لباس تشبیه شده است) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
(۳) حُسن تعلیل: شاعر دلیل تپیدن دل‌ها و تلاطم دریا را وجود معشوق دانسته است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
موازنه: واژه‌های دو مصراع یک‌به‌یک سجع دارند. (هجای کلمات و وزن آن‌ها یکسان است.)
(۴) جناس: باد و یاد و داد (ادبیات ۳، درس ۸)
متناقض نما: داد به حساب آمدن خون ریزی نزد معشوق مفهوم پارادوکسی است؛ زیرا خون ریزی بی عدالتی و ستمگری است نه عدل و داد. (ادبیات ۲، درس ۱۷)
کنایه: باد به حساب آمدن - بیهوده بودن، خون ریختن - کشتن (ادبیات ۲، درس ۵)

- در بیت گزینه "۴" آرایه "درج" و "اسلوب معادله" به کار نرفته است.
درج: نوعی تضمین و آن آوردن آیه قرآن یا حدیث در سخن است که اقتباس نیز خوانده می‌شود. (آرایه‌های ادبی، درس ۲۱)
اسلوب معادله: نوعی تمثیل است که در آن مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است. (ادبیات ۲، درس ۲۳)
بررسی آرایه‌های دیگر:
(۱) حس آمیزی: نسبت دادن "تلخی" و "شیرینی" به "افسانه" (در هم آمیختن دو حس شنوایی و چشایی) (آرایه‌های ادبی، درس ۲۳)
اغراق: شناخته‌شدن "شیر از خون" و "نوش از نیش" و "گل از خار" البته به دست انسان، آفریننده اغراق است. (آرایه‌های ادبی، درس ۲۵)
(۲) تشبیه: شاخه گل (مشبه) و دام (مشبه‌به) - هر شاخ گل همانند دامی دانسته شده است. (آرایه‌های ادبی، درس ۸)
کنایه: رشته بر پا بودن - گرفتار بودن (آرایه‌های ادبی، درس ۱۵)
(۳) مجاز: عالم - مردم عالم (مجاز به علاقه محلیه) (آرایه‌های ادبی، درس ۱۴)
جناس: روی، سوی (جناس ناقص اختلافی) (آرایه‌های ادبی، درس ۱۹)

- وجود حرف ربط وابسته ساز "تا" در مصراع اول بیت، نشان‌دهنده آن است که مفهوم دو مصراع به هم وابسته است و مصراع‌ها معنی مستقلی ندارند؛ بنابراین آرایه "اسلوب معادله" ندارد. آرایه "اغراق" نیز در بیت به کار نرفته است.
بررسی سایر گزینه‌ها:
(۱) تشبیه: افتاده (مشبه)، خاک (مشبه‌به) // خاک (مشبه)، غبار دل آسمان (مشبه‌به) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
کنایه: افتاده - فروتن، متواضع // سرکشد - نافرمانی کند (سرکشیدن خاک - بالا رفتن آن) // غبار دل آسمان شدن - موجب تیرگی آسمان شدن. (ادبیات ۲، درس ۵)
(۲) حسن تعلیل: شاعر دلیل رو به بالا بودن مژگان یار را، دست به دعا برداشتن آن‌ها برای شفای چشم بیمار او دانسته است. (ادبیات ۳، درس ۱۷)
تضاد: شفا، بیماری
(۳) تشبیه: تنبور (مشبه)، طفل (مشبه‌به) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
تشخیص: زاری کردن تنبور یا بدخو شدن ساز (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

- (۱) کنایه: ساکن شدن روان - آرامش یافتن / متناقض‌نما: ساکن - روان (ادبیات ۲، درس ۱۷)
(۲) جناس: سوز و ساز، ریز و راز / تشبیه: ساز عشق (اضافه تشبیهی) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
(۳) تشخیص: غبار بردن باد (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / کنایه: دامن فشاندن / بیت تشبیه ندارد.
(۴) جناس: دام و دم / مجاز: دم - سخن (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

- (۱) واج‌آرایی یا نغمه حروف: تکرار حرف "م" / تشخیص: سنگ استخوان مرا مومیایی کرد (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
(۲) کنایه: دل خراشیدن - ناراحت کردن: گره‌گشایی کردن - حل کردن مشکل (ادبیات ۲، درس ۵) / مراعات نظیر - ناخن، خراشیدن، گره‌گشایی
(۳) ایهام و مجاز ندارد.
(۴) کنایه: گرسنه‌چشمی - حریص بودن / تضاد: بی‌نیازی و گدایی

بررسی آرایه‌های ابیات:

- (۱) جناس: ندارد / حس آمیزی: حرف خنک
 (۲) حسن تعلیل: شاعر دلیل داغدار بودن گل لاله را سوگواری بر مرگ زیبارویان می‌داند / تشبیه: گلزار جهان (اضافه تشبیهی)
 (۳) اغراق: سوزاندن هر دو سرا (هر دو جهان) با یک آه سرد / متناقض‌نما: سوزان دانستن آه سرد
 (۴) کنایه: دل سرد شدن - ناامید شدن / استعاره: مشک - موهای سیاه - کافور - موهای سفید

تشریح گزینه‌ها:

- گزینه ۱: تشبیه: آتش عشق / مجاز: ندارد
 گزینه ۲: تشخیص: دم‌سردی خزان و آسوده بودن نخل / تلمیح: ندارد
 گزینه ۳: حس آمیزی: گفتار خنک / کنایه: دلسرد کردن - ناامید ساختن
 گزینه ۴: حسن تعلیل: دلیل سخن گفتن دیوانه با خود، پیدا نکردن محرم اسرار عشق، دانسته شده است. / مجاز: ندارد

گزینه ۱: تشبیه: ملک وصل / استعاره: "لعل" - لب

- گزینه ۲: ایهام تناسب: هوا ۱- عشق و آرزو (معنای موردنظر)، ۲- باد؛ که با "خاک و گرد" تناسب دارد. / مجاز: خاکم - گورم، قبرم
 گزینه ۳: اسلوب معادله: مصراع دوم در حکم مصداقی برای توجیه مصراع اول است. / متناقض‌نما: ندارد
 گزینه ۴: تلمیح: اشاره دارد به ماجرای بیرون رانده شدن و محرومیت حضرت آدم (ع) از بهشت / حسن تعلیل: شاعر دلیل بیرون آمدن حضرت آدم از بهشت را نبودن غم در بهشت، دانسته است.

گزینه ۱: متناقض‌نما: مرهم بودن زخم / جناس: ندارد

- گزینه ۲: نغمه حروف: تکرار واج‌های "گ" و "ر" / حس آمیزی: رنگین دانستن گفتگو
 گزینه ۳: اسلوب معادله: مصراع دوم، مصداق یا مثالی برای توجیه مفهوم مصراع اول است. / استعاره: گوهر - قطره‌های باران
 گزینه ۴: تشبیه: باده عشق / ایهام تناسب: مدام ۱- همیشه، همواره (معنای موردنظر)، ۲- شراب؛ که با "جام، باده، می، مخمور" تناسب دارد.

- (۱) تلمیح: اشاره دارد به داستان افسانه‌ای سیمرغ و ساکن بودن او در کوه قاف / تشبیه: کوه قاف حقیقت (مشبه: حقیقت / مشبه‌به: کوه قاف) - من سیمرغ کوه قاف حقیقت هستم (مشبه: من / مشبه‌به: سیمرغ...) / جناس: کوه و کو (جناس ناقص)
 (۲) جناس: نوش و نیش (جناس ناقص) / تلمیح و تشبیه ندارد.
 (۳) تلمیح: اشاره دارد به زنده کردن مرده توسط حضرت مسیح (ع) / تشبیه: چون مسیح (مشبه: تو (معشوق) / مشبه‌به: مسیح / ادات تشبیه: چون)
 (۴) تلمیح: اشاره دارد به داستان حضرت خضر و نوشیدن از چشمه آب حیات و جاودانه شدن آن حضرت / تشبیه: خضرسان (مشبه: تو / مشبه‌به: خضر / ادات تشبیه: سان / وجه شبه: عمر جاویدان کردن) - چشمه احسان (مشبه: احسان / مشبه‌به: چشمه) / جناس ندارد.

بررسی گزینه ۱:

- استعاره: نوع‌روسان چمن: استعاره از گل‌های تازه شکفته
 تشبیه: گل روی تو: چهره زیبای یار
 اغراق: اغراق از نوع کنایی در مصراع دوم: شکستن بازار کسی در زیبایی و لطافت
 مجاز: جهان‌آرا بودن: زینت‌دهنده جهان - مجاز زیبایی باغ و دشت
 کنایه: بازار شکستن: کنایه از رونق و رواج انداختن چیزی

در بیت گزینه "۳" آرایه ایهام به کار نرفته است و واژه "شیرین" تنها در یک معنا (نام معشوقه معروف فرهاد) به کار رفته است؛ کنایه‌های بیت: طمع بریدن - ناامیدشدن، امید نداشتن / عنان به کسی سپردن - اختیار عمل را به کسی دادن
بررسی سایر گزینه‌ها:

- (۱) ایهام: بو (در مصراع اول) - ۱- رایحه، ۲- امید و آرزو / هواخواه کسی یا چیزی بودن - علاقه‌مند بودن به کسی یا چیزی، دوستدار کسی یا چیزی بودن
(۲) ایهام: شیرین - ۱- مزه شیرین، ۲- معشوقه فرهاد / کنایه: خون از دیده باریدن - اشک ریختن و غمگین بودن
(۴) ایهام: قلب - ۱- دل، ۲- مرکز سپاه
کنایه: خیال پختن - طمع و توقع داشتن، اندیشه بیجا و بی‌فایده در ذهن خطور دادن، تصوّر و خیال بیجا در ذهن آوردن

تشبیه: طوفان بلا (بلا به طوفان تشبیه شده) و سیل غم (غم به سیل تشبیه شده) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
استعاره: خانه - وجود انسان و شاعر، دل شاعر (ادبیات ۳، درس ۱۳)
آرایه‌های دیگر بیت:

کنایه: دل داده - عاشق شدن (ادبیات ۲، درس ۵)
مراعات نظیر: سیل و طوفان، دل و دیده و غم

بررسی سایر گزینه‌ها:

- (۱) استعاره: رقصیدن باد صبا (تشخیص و استعاره) / کنایه: باد پیمودن - کار بیهوده و بی‌فایده کردن / آرایه تشبیه ندارد.
(۲) مراعات نظیر: مهر و عهد و پیمان و سوگند / آرایه‌های استعاره و تشبیه ندارد. (ادبیات ۲، درس ۵)
(۳) جناس تام: صورت اول: تصویر، عکس، صورت دوم: چهره، ظاهر / آرایه‌های استعاره و تشبیه ندارد.

ایهام: شهریار - ۱- تخلص شاعر (سیدمحمدحسین بهجت تبریزی) ۲- پادشاه (ادبیات ۲، درس ۱۲)
نغمه حروف یا واج‌آرایی: تکرار واج‌های "ش" و "ر" موجب آهنگین شدن بیت گردیده است. (ادبیات ۲، درس ۲)
تشبیه: در بیت، دو تشبیه به کار رفته است: ۱- شهر عشق (اضافه تشبیهی) ۲- شاعری (شهریار) خود را به حافظ تشبیه کرده است. (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
تضمین: شهریار مصراع دوم بیت را از حافظ شیرازی تضمین کرده است. بیت حافظ:
"منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن"
بررسی گزینه‌های دیگر:

(۱) شیرین - ایهام / بیت تلمیح به داستان خسرو و شیرین (فرهاد و شیرین) / کوه عشق - تشبیه
(۲) بو - ایهام / به‌سان شمع - تشبیه

(۳) بامداد وصال: تشبیه / تویی چشمه خورشید: تشبیه / زلف بامداد: تشخیص و استعاره

استعاره و تشخیص: ای غنچه غافل (منادا واقع‌شدن غنچه) / دهن پیش صبا بگشا (انسان انگاشتن صبا) / تشبیه: [تو] چون گل / حس‌آمیزی: گریه تلخ (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)

- نکته (۱): راه تشخیص سریع پاسخ این تست، توجه به آرایه حس‌آمیزی است؛ زیرا از دیگر آرایه‌ها آسان‌تر است و یافتن آن زمان زیادی نمی‌برد.
نکته (۲): هر تشخیصی استعاره است، بنابراین هرگاه آرایه تشخیص در عبارت یا بیت باشد، استعاره هم خواهد بود.

بررسی دیگر گزینه‌ها:

(۱) تشبیه: صدای سایش بال‌های خیال (مشبّه)، سخن (مشبّه‌به) / پارادوکس: سخن، سکوت کویر را نشان می‌دهد.

(۳) تشبیه: شب کویر (مشبّه)، این موجود زیبا (مشبّه‌به) / پارادوکس: آغاز شدن شب از بامداد

(۴) تشبیه: گل‌های شعر و خیال (تشبیه شعر و خیال به گل: اضافه تشبیهی) / پارادوکس: سموم سرد (سموم: باد گرم و مهلک) سرد بودن سموم، متناقض‌نما یا پارادوکس است. (ادبیات چهارم، درس ۲۰)

- استعاره: لعل روان: استعاره از اشک (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 تشبیه: چو چنگ: مشبیه (محدوف) / مشبیه به (چنگ: ساز) (زبان فارسی ۳، درس ۱۴)
 اغراق: ریختن یک دامن اشک خونین و سرخ‌رنگ (اشک لعل‌گون) (ادبیات ۳، درس ۲)
 کنایه: زلف در دامن‌کشان - با آراستگی و جلوه‌گری / یک دامن - مقدار زیاد (ادبیات ۲، درس ۵)
 بررسی سایر گزینه‌ها:
 (۱) بیت، اغراق ندارد / استعاره: سرکه - سخنان تندوتیز / تشبیه: لب میگون (تشبیه لب یار به می از جهت سرخی) / کنایه: سرکه فشاندن - سخنان تندوتیز گفتن یا با اخم و خشم سخن گفتن
 (۲) بیت تشبیه ندارد / استعاره: گوهر - اشک / اغراق: خونین بودن چشم به دلیل اشک ریختن فراوان / کنایه: پای خاکین کردن - قدم رنجه کردن، متحمل رنج و زحمت شدن برای رفتن به جایی
 (۴) تشبیه و کنایه و اغراق ندارد / استعاره: جور آسمان (تشخیص)

- (۱) تشبیه: بازار جهان (جهان مانند بازار است) / جناس: بازار، آزار (ادبیات ۳، درس ۸) / مراعات نظیر: نقد، بازار، سود، زیان / کنایه: مصراع اول خوب و بد دنیا
 (۲) تشبیه: شکر شکر (شکر مانند شکر است)، طوطی روان (روان به طوطی تشبیه شده است) / جناس: شکر، شکر / مراعات نظیر - طوطی، شکر، قفس / کنایه: دو سه روز - عمر اندک، در قفس ماندن - گرفتاری
 (۳) تشبیه: من مثل شهباز هستم (زبان فارسی ۳، درس ۱۴) / جناس: هوا، هوس / مراعات نظیر: بلبل، شهباز، هوا / کنایه: سدره نشین بودن - مقام والا داشتن
 (۴) تشبیه: جهان مانند گلستان است / جناس ندارد / مراعات نظیر: گل، گلستان، سرو / کنایه: سایه کسی را بالای سر داشتن - موردحمایت واقع شدن (ادبیات ۲، درس ۵)

- در آرایه اسلوب معادله مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است و می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد یا میان آن دو، علامت (=) گذاشت. ارتباط معنایی دو مصراع بر پایه تشبیه است. (ادبیات ۲، درس ۲۳)
 بیت گزینه ۳ "آرایه اسلوب معادله ندارد اما آرایه‌های "مراعات نظیر، تضاد، مجاز و ایهام" دارد.
 تشریح گزینه‌ها:
 (۲) همان‌طور که فانوس تصوّر می‌کند روشنی شمع را پنهان کرده است، دل نیز تصوّر می‌کند راز عشق را پنهان نموده است.
 (۳) همان‌طوری که تیر کج به هدف نمی‌خورد و موجب رسوائی تیرانداز می‌شود، مداخله در کار دیگران نیز موجب شرمندگی شخص خواهد شد.
 (۴) همان‌گونه که برای روشن کردن خانه تاریک، یک شمع از صد تصویر (تابلو) بهتر است، برای روشن ساختن آینه دل روشنائی از تصویر بهتر است.

- (۱) "بگذار" در مصراع اول: قرار بده، جای بده / در مصراع دوم: رها کن، دست بردار (آرایه‌های ادبی، درس ۱۹) (زبان فارسی ۳، درس ۱۰)
 (۲) "دام" در مصراع اول: حیوان اهلی / در مصراع دوم: تله، تور، دام صیاد
 (۳) داد: حق، انصاف، "داد" در پایان مصراع اول فعل است: عطا کرد، به‌جا آورد
 (۴) هر دو واژه "آرام" به معنی آرامش است.

- استعاره: بتان - زیبارویان
 تشبیه: چشمه خورشید (اضافه تشبیهی)
 جناس: آب، تاب
 نغمه حروف: تکرار واج‌های "ر" و "ج" "ش"

- استعاره: گوش دل، عنان دل / کنایه: از دست شدن (رفتن) عنان دل کنایه از بی‌اختیار شدن / جناس تام: چنگ (نوعی ساز) و چنگ (پنجه) / تشخیص: گوش دل

۱۲۴

گزینه ۱

در بیت گزینه ۱ آرایه تضاد وجود دارد.
متناقض نما در سایر ابیات:
۲) حاضر غایب
۳) شاد کردن با غم
۴) معراج بودن پستی

۱۲۵

گزینه ۲

گزینه ۱: عاقل و فرزانه شدن با می تناقض دارد.
گزینه ۳: طهارت با شراب
گزینه ۴: در پرده خاموشی، آواز بلند داشتن

۱۲۶

گزینه ۴

گزینه ۱: پیدایی تو پرده چشم جهان بین است.
گزینه ۲: با کسی که آرام دلم را برده دلم آرام است.
گزینه ۳: دوا را از درد جستن

۱۲۷

گزینه ۴

سلطنت فقر: پارادوکس
ای دل: استعاره
ماه و ماهی: جناس
تشبیه: سلطنت فقر

۱۲۸

گزینه ۲

الف) پری استعاره از معشوق است.
ج) ابر چشم اضافه تشبیهی است.
ه) جان باختن کنایه از مردن برای کسی است.
در بیت "ب" ایهام وجود ندارد؛ واژه "عزیز" با یوسف کنعانی ایهام تناسب دارد.

۱۲۹

گزینه ۴

ایهام: عین (مثل - چشمه) / تشبیه: لعل به آب زندگانی / تلمیح: آب زندگی و حیات جاودان (داستان خضر) / بیت کنایه ندارد.

۱۳۰

گزینه ۳

کنایه: خشک طینت بودن ← آزمندی و خسیس بودن / جناس: سحاب، سراب / حس آمیزی: جواب خشک / تشبیه: بحر سراب (اضافه تشبیهی)
بررسی آرایه‌های سایر ابیات:
۱) جناس: شراب، ریاب / حس آمیزی: نغمه‌های تر / تشبیه: چون نغمه‌های...
۲) استعاره: سوز عشق (اضافه استعاری) / جناس: مشک، خشک / مراعات نظیر: "گریه، آه" و "خون و جگر" / کنایه: خون در جگر مشک شدن - رنج کشیدن
۴) استعاره: لعل آبدار - لب یار / کنایه: سوخته جان بودن - آزرده بودن و رنج فراوان کشیدن / حس آمیزی: جواب خشک

۱۳۱

گزینه ۲

پارادوکس دارد: زیرا شاعر در بیت گزینه "۳"، "چند روزی که به عشق معشوق جان داده" را حاصل زندگی خویش می‌داند.

۱۳۲

گزینه ۳

تشبیه: تیر بلا / کنایه: بر خود لرزیدن (کنایه از ترسیدن)، بی‌برگان (کنایه از تهیدستان) / تشخیص و استعاره: تاراج خزان

۱۳۳

گزینه ۴

تشبیه: چو خامه / کنایه: سر بر سر زبان کردن (کنایه از مردن) / مجاز: سر (اول) ← جان / حسن تعلیل: علت بریدن نوک قلم این است که قلم چون حرف دل را بر زبان جاری می‌کند سرش بریده می‌شود. (دلیل دروغین)

۱۳۴

گزینه ۴

جناس: سنگ - سگ / تضاد: بسته - گشاده / کنایه: سنگ را بسته‌اند (وسیله دفاع را از انسان گرفته‌اند) / سجع: نثر، مسجع است برای مثال: بدید و بشنید و بخندید، بسته و گشاده

۱۳۵

گزینه ۳

تشبیه: موی کمر / اغراق: با تشبیه کمر معشوق به مو، در باریک بودن کمر او اغراق شده است. / کنایه: "سراپا چشم شدن": کنایه از "به‌دقت نگرستن و توجه کردن" / حسن تعلیل: دلیل سراپا چشم گردیدن زلف رسا تعلیم گرفتن پیچ‌وتاب از کمر معشوق است.

۱۳۶

گزینه ۳

الف) مصراع دوم تضمین از حافظ است.
ب) مصراع دوم تضمین از رودکی است.
پ) مصراع دوم تضمین از حافظ است.

۱۳۷

گزینه ۳

در بیت گزینه "۳" متناقض‌نما به کار نرفته است و "ویرانی" و "آباد" آرایه تضاد را پدید آورده‌اند. متناقض‌نما در سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱: "مومیایی‌شدن دل دیوانه با سنگ" و "آبادشدن دل ویرانه با شکسته‌شدن"
گزینه ۲: "مست‌شدن و برجای بودن هوش" و "پیوسته مست بودن و همواره هوشیار ماندن"
گزینه ۴: روشن‌شدن چراغ با خاموشی

۱۳۸

گزینه ۲

تشریح گزینه‌ها:

گزینه ۱: تضاد: سود و زیان در مصراع اول / متناقض‌نما: "سود پنداشتن زیان" در مصراع دوم
گزینه ۲: تضاد: ندارد / آزادی را در گرفتاری دانستن و پای در گل داشتن را نشانه آزادی پنداشتن
گزینه ۳: تضاد: ماه (اوج)، ماهی (قعر) / متناقض‌نما: سلطنت فقر
گزینه ۴: تضاد: معماری، خرابی / متناقض‌نما: خراب‌آباد

۱۳۹

گزینه ۳

در بیت گزینه ۳ بین کلمات "خالی و پر" آرایه تضاد برقرار است.
متناقض‌نما در سایر ابیات:
۱) عین درمان بودن درد
۲) از باد چراغ را روشن کردن
۴) ترقی را در تنزل دانستن و کامل و تمام شدن ابراهیم ادهم از افتادن

۱۴۰

گزینه ۲

واژه‌هایی که دارای ایهام هستند و معانی متفاوت آن‌ها:

- (۱) هزار: ۱- عدد هزار ۲- ببل
 (۳) بوی: ۱- امید و آرزو ۲- بوییدن و رایحه
 (۴) پرده: ۱- نغمه و آواز ۲- حجاب (در پرده، پنهان) / عشاق: ۱- نام نوایی در موسیقی ۲- عاشقان / می‌زنی ۱- می‌نوازی ۲- تنبیه می‌کنی

۱۴۱

گزینه ۴

واژه "وصال" فقط در یک معنای "به هم رسیدن" به کار رفته است.

تشریح سایر گزینه‌ها:

- (۱) خسرو ۱- پادشاه (معنای موردنظر) ۲- خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، عاشق شیرین (با شیرین و شکر تناسب دارد) (ایهام تناسب)
 (۲) شیرین ۱- دلپذیر و مزه شیرین (معنای موردنظر) ۲- بانوی ارمنی، معشوقه خسرو پرویز (با خسرو و شکر تناسب دارد) (ایهام تناسب)
 (۳) شکر ۱- پودر خوراکی، شیرینی (معنای موردنظر) ۲- معشوقه خسرو پرویز (با خسرو و شیرین تناسب دارد) (ایهام تناسب)

۱۴۲

گزینه ۴

ایهام در سایر گزینه‌ها:

- گزینه "۱": "یار": ۱- معشوق ۲- یاری‌رسان و همدم
 گزینه "۲": "روی": ۱- چهره ۲- نوعی فلز (سکه تقلبی) / "وجه": ۱- صورت ۲- پول نقد
 گزینه "۳": "بو": ۱- امید و آرزو ۲- رایحه

۱۴۳

گزینه ۱

در گزینه "۱"، ایهام تناسب و تلمیح وجود ندارد. سه گزینه دیگر به داستان خسرو و شیرین و فرهاد تلمیح دارند. در گزینه‌های "۲" و "۳" کلمه "شیرین" و در گزینه "۴"، کلمه "شور" ایهام تناسب دارد.

۱۴۴

گزینه ۲

(صورت داشتن) ایهام تناسب دارد ۱- پذیرفتنی است ۲- چهره که با یوسف تناسب دارد.

تشریح سایر گزینه‌ها:

- گزینه "۱": مقام: ۱- جایگاه و مقام ۲- پرده موسیقی
 گزینه "۳": به پا دارم: ۱- در پا داشتن و گرفتار بودن ۲- بنا کردن
 گزینه "۴": گوشمال: ۱- تنبیه کردن ۲- کوچک کردن ساز

۱۴۵

گزینه ۲

"مدام" به معنای همیشه و پیوسته است، اما در ارتباط با مست، به معنی شراب هم هست.

تشریح سایر گزینه‌ها:

- در سایر گزینه‌ها، ایهام وجود دارد:
 گزینه "۱": بازی: ۱- بازی کردن ۲- چون باز شکاری رفتار کردن
 گزینه "۳": خراب: ۱- مست ۲- نابود
 گزینه "۴": رود: ۱- نام یک ساز ۲- رودخانه

۱۴۶

گزینه ۳

"نگران" ایهام دارد: ۱- نگرنده ۲- مضطرب

۱۴۷

گزینه ۴

تشریح سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱: "۳": اغراق: فراوانی گریه

گزینه ۲: "۲": اغراق: ناامیدی فراوان

گزینه ۳: "۳": اغراق: فراوانی شرمندگی

۱۴۸

گزینه ۱

"سیب" ایهام تناسب دارد: ۱- چانه (استعاره از چانه) ۲- نوعی میوه که در این معنا با "باغ"، "برگ" و "به" تناسب دارد.

"به" ایهام تناسب دارد: ۱- بهتر ۲- نوعی میوه که در این معنا با "باغ"، "برگ" و "سیب" تناسب دارد.

۱۴۹

گزینه ۳

"باز" ایهام تناسب دارد: ۱- دوباره ۲- نوعی پرندۀ شکاری که در این معنا با کلمات "چنگال"، "مرغ" و "هما" تناسب دارد.

۱۵۰

گزینه ۲

"شیرین" ایهام دارد و دارای دو معنا: یکی به معنای دختری به نام شیرین و دیگری به معنای لذت‌بخش که هر دو معنی در بیت کاربرد دارد.

"شور" ایهام تناسب دارد: معنای نزدیک "اشتیاق" که کاربرد دارد و معنای دور آن "مزه‌شور" که کاربرد ندارد ولی با "تلخ" تناسب دارد.

تشریح سایر گزینه‌ها:

گزینه ۱: "۱": "مدام" ایهام دارد. / ایهام تناسب ندارد.

گزینه ۲: "۳": "عزیز" ایهام تناسب دارد. / ایهام ندارد.

گزینه ۳: "۴": "هزار" ایهام تناسب دارد. / بیت فاقد "ایهام" است.